 عن الامام موسی بن جعفر علیهما السّلام، قال:

 «إنَّ الله تبارک و تعالیٰ أکمَل للنّاس الحُجَجَ بِالعُقولِ.»

 ”خداوند تبارک و تعالی با عقول مردم، حجّت‌هایی را که به سوی آنها فرستاده است، تکمیل نموده است.‌“

 اصول کافی، ج ١، ص ١٣

# دیباچه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحَمدُ للّه ربّ العالَمین

و الصّلَاةُ علَی المَبعوثِ إلی الخَلائق أجمَعین و آلِه الأوصیاءِ المُنتَجَبین

و لعنَةُ اللهِ علیٰ أعدائهِم مِن الأوّلین و الآخرین إلیٰ یَومِ الدّین

 ستایش ابدی و ثنای أزلی ذات واجب‌الوجودی را سزاست که بسیط ماهیات امکانیه را به یمن صرافت وجود، به زیور تعیّن و تشخّص بیاراست؛ و از میان جملۀ کائنات، تاج لقد کرّمنا[[1]](#footnote-1) به پیشگاه رفیع‌المنزلۀ انسان تقدیم نمود، و او را به مظهریّت تجلّی ذات و استعداد تلقّی جلوۀ عظمیٰ مفتخر ساخت.

 درود بیکران به روان مطهّر ارواح انبیا و رسل الهی باد، که سرگشتگان

 وادی حیرت و گمرهان تیه ضلالت را به امداد و انارۀ سبحانی به سر منزل مقصود و دائرۀ مقام محمود، هدایت و ایصال می‌نمایند؛ بالأخص سیّد کائنات و محور حدوث و بقاء موجودات، أب الأکوان بفاعلیّته و أُمّ الإمکان بقابلیّته[[2]](#footnote-2)، بشیر نذیر و سراج منیر، خاتم انبیاء، محمّد بن عبدالله و اهل بیت او که شموس طالعات و نجوم زاهرات در دو نشئۀ تکوین و تشریع می‌باشند؛ صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین.

 راقم سطور بندۀ ناچیز سیّد محمّد‌محسن حسینی طهرانی ـ عفَی الله عن جرائمه ـ گوید:

## معرّفی کتاب شریف لبّ اللّباب در سیر و سلوک أولی الألباب

 از آنجا که رسالۀ شریفه و گران‌قدر لبّ اللّباب در سیر و سلوک اُولی الألباب، تألیف عارف کامل و سالک واصل، انسان العین و عین الانسان، العالم بالله و العالم بأمر الله، سیّد الفقهاء الربّانیّین و سند الأولیاء الإلـٰهیّین، مولانا و مقتدانا، آیة الله العظمی سیّد محمّد‌حسین حسینی طهرانی ـ أفاض الله علیه شَآبیب رحمته و رضوانه ـ که تقریرات مباحث سلوک علمی و

عملی أستاد الکلّ فی الکلّ، فخر الحکماء المتألّهین و أسوة العلماء السّالکین، سیدنا الأکرم و عمادنا الأعظم، حضرت علاّمه طباطبائی ـ قدّس الله سرّه ـ می‌باشد، و دارای مزایای فریده و شاخصه‌های وحیده است ـ که به حقّ مانند او، چه در لغت عرب و عجم یافت نخواهد شد، و به تصدیق اهل نظر مکتوبی بدین شیوایی و جامعیّت در بیان مراتب نفس و ایمان و کیفیّت سیر و سلوک إلی الله و رفض بوادی عائقه و اهواء صارفه و عبور از عوالم ضلالت و غوایت و کثرات و توهّمات و لزوم استمداد از تربیت و ارشاد استاد کامل در مراحل مختلفۀ سیر نوشته نشده است ـ لذا مبتنی بر مبادی و اصول مفروغۀ سیر و سلوک إلی الله است؛ از قبیل مقام و منزلت انسان در جایگاه خلقت عالم امکان و کیفیّت سیر او به سوی کمال و فعلیّت، و لزوم بعثت انبیا و رسل الهی در تربیت نفوس مستعدّه، و کذلک ضرورت ارشاد و دستگیری استاد کامل و مهذّب نفوس، و نیز ضرورت حرکت و سیر در مسیر عرفان و توحید و تولّی به ولایت اهل بیت عصمت و کرامت سلام الله علیهم أجمعین، و تبرّی از اعداء و مخالفین ایشان باطناً و ظاهراً، و افتراق مکتب توحید با سایر مکاتب منحرفه و منعزلۀ از واقع و حقیقت ـ گرچه متلوّن به الوان دیانت و ولایت و رسالت باشند ـ و علل معارضه و مقابلۀ ناپختگان نامطّلع از حقایق عالم انس؛ چنانچه فرموده‌اند:

 و بعضی از مطالب دیگر که اطّلاع بر آنها مسیر حرکت سالک را

روشن‌تر و استقامت او را در برابر عوائق و فتن بیشتر، و عزم و ارادۀ او را در وصول به غایت و هدف أعلی راسخ‌تر خواهد نمود، و وی را در مقابله با وسوسۀ خنّاسان و تلبیس ابالسۀ طریق و قطّاع و سرّاق مسیر محفوظ و مصون خواهد داشت، تا کید خائنین در او اثر نگذارد و او را از حرکت و صعود به عالم قدس باز ندارد، و با عزمی متین مترنّم به آیۀ شریفه:﴿قُلِ ٱللَهُ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ فِي خَوۡضِهِمۡ يَلۡعَبُونَ﴾،[[3]](#footnote-3) حجب عوالم کثرت را یکی پس از دیگری از هم بدرد و از مراحل ظلمات و مراتب حجب نوریه بگذرد و پا به عرصۀ معدن عظمت کبریائی حقّ بگذارد.

 این رسالۀ شریفه که اصل آن به فارسی می‌باشد، تا کنون به لغت عربی و انگلیسی ترجمه شده است و موجب إعجاب و تحسین خوانندگان گردیده، زمینۀ تحوّل و تبدّل جدّی را در ضمیر و نفوس مستعدّۀ آنان پدید آورده است؛ و نیز به عنوان یک منبع تدریس در میان برخی از دانشگاه‌های معروف و معتبر دنیا رائج و دائر گشته است.

 حقیر خود بارها آن را مطالعه نموده‌ام و هر بار همان طراوت و نشاط ابتدائی را در مطالعات مکرّر احساس نموده‌ام. گویی الفاظ و عبارات این کتاب از سویدای دل سرگشتگان و ضمیر پویندگان حریم معبود پرده برمی‌دارد، و نیاز حقیقی وجدان‌های پاک و ناآلوده به زخارف دنیا را در وصول به عالم توحید و کشف سلطان معرفت روشن و آشکار می‌نماید.

## علّت تأثیرگذاری و حیات و بقاء کتب و آثار اولیای الهی

 سرّ این نکته در این است که این مفاهیم و عبارات از قلم و بنان افرادی تراوش نموده است که روح و سرّ آنان به عالم توحید و تجرّد اتّصال و بلکه اتّحاد پیدا نموده است، و هر آنچه از رقائق معانی و دقائق مبانی و ظرائف عالم انوار بر قلوب و ضمائر مطهّر و ملکوتی آنان افاضه و نزول می‌نماید، بدون تصرّف نفس امّاره و دخالت اغراض دنیّه و اهواء رذیله می‌باشد؛ و لذا با فطرت و ضمیر صافی هر انسان صادق و جویندۀ حقّی موافق و منطبق و همسو خواهد بود، و هیچ‌گاه طراوت و تازگی و رَوْح خود را از دست نخواهد داد، و هرچه انسان بیشتر به تحقیق و مطالعه و تدبّر در آنان بپردازد، بیشتر از ادراک حقایق راقیه و انوار معرفت حق بهره‌مند خواهد شد؛ مانند کتب آسمانی بالأخص قرآن کریم و نهج البلاغۀ مولَی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه السّلام، و روایات واردۀ از حضرات معصومین علیهم السّلام، و در مرتبۀ پس از آن کلمات و عبارات اولیای الهی همچون اشعار خواجه حافظ شیرازی و مولانا جلال‌الدّین بلخی و ابن‌فارض مصری، و کتب مؤلّفۀ فخر العرفاء الشامخین محیی‌الدّین عربی، و مکتوبات و رسائل سایر اولیا و عرفای الهی، رضوان الله علیهم أجمعین.

 مرحوم قاضی ـ قدس الله سرّه ـ می‌فرمود:

من هشت بار کتاب مثنوی معنوی را مطالعه کردم، و هر بار مطلبی جدید و افاضه‌ای سوای افاضات و مدرکات مطالعات قبلی برایم حاصل می‌گشت.[[4]](#footnote-4)

 امّا در سایر نوشتجات این مطلب به نظر نمی‌رسد و دلیل آن هم

واضح و روشن است؛ زیرا هرچه از بنان و بیان آنان تراوش نماید، از منبعی آلوده به اغراض و سرچشمه‌ای منغمر در شهوات و تخیلات و حبّ و بغض‌ها است ـ افراد در این مسئله دارای مراتب مختلفه هستند ـ و از طرفی علوم آنها تحصیلی و اکتسابی و ظاهری است، و جز ذخیرۀ محفوظاتْ حاصل و عایدی برایشان نخواهد داشت و خود به آنها باور و یقین نخواهند داشت.

 اخیراً توفیق ترجمۀ کتاب به زبان فرانسه، یکی از أخلاّء روحانی و برادران ایمانی را رفیق گردیده، و از این ناچیز تقاضای تحریر مقدّمه‌ای در توضیح برخی از مطالب فوق‌الذّکر گردید؛ لذا با توجّه به اهمّیت موضوع و تضارب آراء و اختلاف مسالک و مکاتب متنوّع و چه بسا منحرف، و ورود اوهام و تخیلات از عدّه‌ای جاهل و بی‌خبر از مواهب عالم قدس و مواعد حریم انس، این بنده به ذکر پاره‌ای از مسائل و موضوعات مذکوره به عنوان مقدّمۀ‌ این کتاب شریف می‌پردازم، امید است که خوانندگان گرامی را مزید اطّلاع و نویسندۀ ناچیز را ذُخر‌ی لیوم الجزاء گردد.

 ﴿وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَهِ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ﴾[[5]](#footnote-5)

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحَمدُ للّه ربّ العالَمین

و الصّلَاةُ علَی المَبعوثِ إلی الخَلائق أجمَعین و آلِه الأوصیاءِ المُنتَجَبین

و لعنَةُ اللهِ علیٰ أعدائهِم مِن الأوّلین و الآخرین إلیٰ یَومِ الدّین

## ظهور توحید در عالم وجود

### سریان و جریان حقیقت وجود در عالم خارج

 شکّی نیست که وجود حقیقتی است عالی و راقی که اصل و اساس جمیع حقایق متأصّله از قبیل اسماء و صفات کلّیۀ الهی، و نیز جملۀ حقایق ربطیّه از قبیل اسماء و صفات جزئیّه؛ و یا به عبارت روشن‌تر، ماهیات موجوده در عالم اعیان و خارج است. و لذا فرموده‌اند که:

حقیقت اشیاء به حیثیّت رابطی آنان برمی‌گردد و از خود، وجود فی نفسه لنفسه ندارند؛ بلکه صرفاً حیثیّت آنها و اصالت آنها به جنبۀ ربطیّت و صرف تعلّق و فناء در ذات واجب‌الوجود برمی‌گردد.[[6]](#footnote-6)

 خدای متعال در آیات شریفۀ قرآن به این مسئله تصریح تام فرموده است:

﴿خَلَقَ ٱللَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ﴾؛‌[[7]](#footnote-7) «خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید (نه از روی تصادف و عبث و بدون هدف و غایت، و نه از روی تخیّلات و اوهام و اعتبارات چون مصنوعات عامّۀ مردم). به‌درستی‌که در این مطلب نشانه‌ای از حقیقت توحید (در جمیع مراتب ذات و اسم و فعل) برای مؤمنین می‌باشد.»

 ظهور و بروز حقیقت وجود در اسماء کلّیه، و از آنها در جزئیّات و مصادیق خارجی، موجب اتّصاف آنها به همین وصف می‌گردد؛ و مقتضای قانون علّیت، تجلّی علّت در ماهیت معلول و نتیجتاً اتّصاف معلول به اوصاف علّت در مرتبۀ مادون و به نحو ضعیف‌تر و خفیف‌تر است. و از آنجا که خدای متعال ذات خود را به حقّیت متّصف نموده است، چنانچه در آیات بسیاری به عبارات مختلف مانند:

 ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ﴾،[[8]](#footnote-8) تصریح فرموده است، وجودات متدلّیه و مرتبطۀ به ذات خود را نیز به حقّیت و واقعیّت متّصف کرده است؛ و این واقعیّت و حقیقت چیزی نیست جز واقعیّت و حقیقت خود او به عنوان حقیقت واحدۀ مشکّکه، نه مستقلّه در عرض و طراز حقیقت حضرت حق.

 بنابراین حقیقت و ارزش هر پدیده، چه در وجود و چه در مسیر رشد و تکامل خویش، به استناد او به ذات باری تعالی و اراده و مشیت

او باز می‌گردد؛ و به هر مقداری که در طریق تکامل و فعلیّت استعدادات به اراده و خواست و اختیار حضرت حق در کیفیّت سلوک عملی نزدیک‌تر شویم، آن طریق و سلوک مقرّب‌تر و رساننده‌تر خواهد شد.

### بازگشت حقیقت و ارزش هر پدیده به استناد او به حق تعالی

 خدای متعال در قرآن کریم رسالت همۀ انبیای الهی را ارائۀ مسیر تجرّد و توحید و بیرون آوردن از ظلمات جهل و هدایت به عالم نور و بهاء ذکر می‌کند، و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِ‍َٔايَٰتِنَآ أَنۡ أَخۡرِجۡ قَوۡمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَذَكِّرۡهُم بِأَيَّىٰمِ ٱللَهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ﴾.[[9]](#footnote-9)

 در آیۀ دیگر می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِ﴾.[[10]](#footnote-10)

 قیام به قسط یعنی قیام به حق در جمیع مراحل و اطوار حیات، چه در جنبه‌های عبادی و چه جنبه‌های اجتماعی و سیاسی و خانوادگی و شخصی؛ و در این راستا است که جمیع استعدادهای انسان به منصّۀ ظهور و فعلیّت می‌رسد، و مراتب کمال یکی پس از دیگری برای او حاصل می‌شود. و اگر

انسان در هر مسئله‌ای رعایت این نکته را ننماید و جانب حق را نگیرد و به احساسات و خواست‌های دنیوی پاسخ مثبت دهد، به همان اندازه از وصول به حق محروم، و از طیّ مدارج کمال ممنوع خواهد شد.

## لزوم تمسک به شریعت اسلام

### ملاک حقّانیت یک شریعت و پذیرفتن آن

 پذیرش ادیان الهی بر اساس نزول از جانب حق تعالی است. دینی که ساخته و پرداختۀ بشر است ارزش و بهای آن به مقدار همان مرتبۀ بشری و ممزوج با توهّمات و تخیلات است، که دائماً دست‌خوش تغییر و اصلاح و تعدیل خواهد بود؛ و لذا می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾.[[11]](#footnote-11)

 حقّانیت یک شریعت به‌واسطۀ انتساب او به عالم غیب است و بس؛ و اگر این رابطه روزی قطع شود حجّیت و حقّانیت او هم از بین خواهد رفت، و از مرتبۀ الهیّت به یک سنّت گذشته و عادت پیشینه مبدّل خواهد شد؛ مانند نظام‌های حاکم بر سازمان‌ها و امور کشوری که با تغییر ساختار حکومتی، بر آن نظام مُهر بطلان زده خواهد شد و به دست تاریخ سپرده می‌شود.

### تحلیل حقیقت مسئلۀ وحدت ادیان

 لذا مسئلۀ نسخ، یکی از مسائل حیاتی در ادیان گذشتۀ الهی بوده است. شریعت‌های گذشتۀ الهی با وجود انتساب آنها به عالم غیب و برخورداری از حجّیت و تنجّز و الزام در زمان خود، با ورود شریعت جدید از درجۀ اعتبار ساقط، و بقاء بر آن موجب سخط و غضب خداوند و عدم رضایت او بدان خواهد شد.[[12]](#footnote-12)

 در آیۀ شریفه می‌فرماید:

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾.[[13]](#footnote-13)

 درحالی‌که در بسیاری از آیات، جمیع شرایع گذشته و انبیای الهی را خدای متعال به خود منتسب نموده، مهر و امضای صحّت و اتقان را بر پروندۀ ایشان ثبت نموده است.

 در آیۀ دیگر خطاب به رسول خدا می‌فرماید:

﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ﴾.[[14]](#footnote-14)

 در این آیۀ شریفه صریحاً خدای متعال بندگانش را از گرایش به ادیان ماضیۀ الهیّه و متابعت از کیش و آیین گذشتگان برحذر داشته، و با عبارت بسیار شدید‌اللّحنِ خروج از دایرۀ ولایت و نصرت پروردگار، بر خطیر بودن مطلب، هشدار می‌دهد.

 مسئلۀ وحدت ادیان تا آنجا که به جنبۀ ارتباط و تعلّق آنان به عالم

غیب مربوط می‌شود مورد قبول و امضاء می‌باشد، چنانچه در آیات شریفه به این معنا تصریح شده است؛ و امّا اگر مقصود نفوذ و الزام و حجّیت و حقّانیت و جنبۀ مقرّبیت و ایصال به مراتب کمال انسان است، قطعاً مردود و باطل خواهد بود.

 چگونه متصوّر است شریعتی ممضای حضرت حق باشد درحالی‌که خود اقدام به نسخ آن نموده و رسولش را از گرایش به آن برحذر داشته است! احترام به ادیان الهی و تقدیس پیامبران و انبیای گرام به‌جای خود، و متابعت از شریعت اسلام و عدم قبول احکام متخالفۀ با آنان به‌جای خود؛ و این است معنای تسلیم و اسلام.

 و لذا می‌بینیم خدای متعال از افرادی که بر اساس جهلِ به حقّانیت شریعت اسلام لیکن از روی صدق و صفای ضمیر، بدون جهت عناد و غرض، متعبّد به ادیان الهی گشته‌اند و شرایع گذشته را منهج و ممشای اعتقاد و عمل خود قرار داده‌اند، به نیکی یاد نموده و آنان را بر این روش و طریق مدح و ستایش نموده است و به آنان از جنبۀ استضعاف نگریسته، مأجور و از جملۀ سعادتمندان به شمار می‌آورد:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلصَّـٰبِ‍ِٔينَ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾.[[15]](#footnote-15)

زیرا نظام عالم غیب بر اساس حقّ است، و کسی که از روی استضعاف بدون تقصیر به‌واسطۀ امور و قضایای دنیوی و تربیتی نتوانسته به حقیقت و واقع برسد، تقصیری متوجّه او نخواهد بود و خدای متعال با او همان سرنوشتی را خواهد داشت که با افراد مؤمن و متدیّن به مذهب و آیین حق و شریعت اسلام روا می‌دارد.

 بر اساس مطالب گذشته، حرکت غائی انسان در نظام تکوین و تشریع، به سمت و سوی کمال مطلق است؛ و از آنجا که ذات اقدس حق نهایت جمیع کمالات و اصل کلّیۀ ارزش‌ها و تراوشات حقیقت وجود است، معرفت ذات پروردگار منتهای جمیع مراتب کمال و فعلیت‌های انسانی خواهد بود.

 بنابراین هر مکتبی که انسان را به این نقطۀ غائی و مقصد أسنیٰ هدایت نماید کامل، و اگر به مراتب مادون از صفات و اسماء و آثار ذات ارجاع دهد در هویت خویش ناقص و ناتمام خواهد بود.

 رسول گرامی اسلام محمّد بن عبدالله صلّی الله علیه و آله و سلّم با تکمیل بعثت انبیای گذشته به فرمودۀ خویش: «بُعِثتُ لأُتَمِّمَ مَکارِمَ الأخلاقِ»‌،[[16]](#footnote-16) نه تنها با تأیید و امضای ادیان گذشتۀ الهی عملاً خود را در همان مسیر و ممشای توحیدی آنان به جهانیان معرّفی و ابراز نمود، چنانچه در آیۀ شریفه می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ

دِينٗا قِيَمٗا مِّلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾،[[17]](#footnote-17) بلکه با اظهار مبانی بسیار عالی‌تر و راقی‌تر در مراتب توحید و تربیت نفوس بر اساس آن مبانی راقیه، قولاً و فعلاً هویّت متکاملۀ ادیان الهی را به آخرین نقطه از قلّۀ رفیع معرفت و شناخت ذات حضرت حق متّصل ساخت.

### مکتب اسلام تنها طریق وصول به بالاترین نقطۀ معرفت و فناء در ذات حضرت حق

 در ادیان ماضیه بالاترین مرتبۀ تکاملی برای انسان، وصول به حقیقت کلمۀ مبارکۀ لا إله إلّا الله بوده است. وصول به این مرحله با فناء در اسماء و صفات نیز میسّر است؛ زیرا مفهوم این کلمۀ طیّبه نفی هر گونه تأثیر و سببیّت در عالم اسباب و مسببّات، و حصر حقیقت مؤثّر واحد در عالم وجود، و طبعاً نفی هر گونه عبودیّتی در قبال عبودیّت حضرت احدیّت می‌باشد.

 امّا در مکتب اسلام، شعار از مرتبه و مرحلۀ لا إله إلّا الله فراتر رفته، و با اعلان کلمۀ مبارکۀ الله أکبر به آخرین نقطۀ رفیعۀ معرفت که به‌واسطۀ فناء ذاتِ سالک در ذاتِ حضرت حق حاصل می‌شود، دست یافته است.

 ادراک سالک واصل در ادیان گذشته به معنای فناء ذاتی نبوده است، بلکه با وصول به حقیقت و مفهوم لا إله إلّا الله خدای متعال را متّصف به مُحوضت در عبودیّت و انحصار در تأثیر و علّیت و ارجاع

تمام آثار وجود به ذات اقدس حق که لازمۀ توحید صفاتی و افعالی است، می‌نماید. امّا در مرتبۀ الله أکبر دیگر تعیّنی وجود ندارد تا ادراک این معانی را بنماید؛ در آنجا تعیّن، تعیّن ذات اقدس حق است، و ادراک سالک واصل، نفس ادراک و علم حضوری حضرت حق خواهد بود، و هر کلام و فعلی که از شخص کامل در این مرتبه صادر شود، نفس کلام و فعل و اراده و مشیّت خدای سبحان است. و این مقام همان مقام صلوح است که در قرآن کریم به آن اشارت شده است.

 لازم به تذکّر است که صلوح در قرآن مجید به دو رتبه‌ از مراتب کمال و معرفت اطلاق شده است. در رتبۀ اوّل چنانچه دربارۀ انبیا و رسل الهی گذشت، مقصود همان وصول به مقام و حقیقت توحید در مرحلۀ لا إله إلّا الله است، و در این مرتبه همۀ انبیای الهی به این مقام رسیده‌اند؛ و امّا در رتبۀ دوّم، به بعضی از آنان مانند حضرت ابراهیم علیه السّلام در آخرت وعده داده شده است: ﴿وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ﴾.[[18]](#footnote-18)

 این مقام اختصاص به رسول گرامی اسلام و اهل بیت معصومین او و اولیای الهی در شریعت محمّدیه دارد، که با پیروی از دستورات راستین اسلام و همّتی عالی و اخلاص عمل و صدق نیّت، یکی پس از دیگری از قلل رفیعۀ عوالم معنا صعود نموده، تا بالأخره در مقام منیع‌ توحید ذاتی از همۀ شوائب کثرت در گذشته، و نه تنها با ادراک حقیقت توحید افعالی و صفاتی و اسمائی، بلکه با محو ذات و انمحاءِ در حقیقت

وجود بالصّرافۀ حضرت حق، هیچ ردّ پایی از تعیّن و تشخّص برای خود باقی نگذاردند.[[19]](#footnote-19)

 امیرالمؤمنین علیه السّلام در این‌باره عرض می‌نماید:

و أنِر أبصارَ قُلوبِنا بضیاءِ نَظَرِها إلیکَ، حَتّیٰ تَخرِقَ أبصارُ القُلوبِ حُجُبَ النّورِ فتَصِلَ إلی مَعدِنِ العَظَمَةِ، و تَصیرَ أرواحُنا مُعَلَّقَةً بعِزِّ قُدسِکَ.[[20]](#footnote-20)

 وصول سالک را به این درجه از معرفت که شهود ذات خود در شهود ذات اقدس حق است نه جدای از آن، عرفان می‌نامند.

### رعایت دقیق جمیع موازین شرع به عنوان شرط اصلی وصول به حقیقت توحید

 در مکتب اسلام از آنجا که عرفان به حق بدون متابعت از دستورات شریعت و اطاعت از اوامر و نواهی نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم محال و ممتنع می‌باشد، سالک إلی الله برای وصول به این درجه باید تمام سعی و اهتمام خود را بر رعایت موازین و احکام شرع مقدّس مو به مو نموده، ذرّه‌ای از انجام فرایض و تکالیف مأثوره کوتاهی ننماید. بدیهی است به هر مقدار که نسبت به إتیان تکالیف مسامحه و اهمال نماید، به همان مقدار از نصیب مراتب فعلیّت و نتایج استعدادات کمالی، خود را محروم نموده است.

 توضیح اینکه: شکّی نیست که خدای متعال به مقتضای حکمت

بالغۀ خود، خلقت و تکوّن انسان را بر اساس علّت غائیّه و هدف خاصّی که همان تبلور و ظهور حقیقت مخفیّۀ﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ [[21]](#footnote-21) می‌باشد تحقّق بخشیده است؛ و قطعاً برای وصول به این مقصد، راه و روشی خاص را که موجب فعلیّت و بروز استعدادهای منطویه در نفس و سرشت آدمی است معیّن فرموده است، که از آن به شریعت و دین تعبیر می‌شود؛ و از آنجا که امر عبث و لغو در مقام اراده و مشیّت حضرت حق جایی ندارد، پس قطعاً باید برای تک‌تک احکام و تکالیف، در تربیت نفوس و فعلیّت استعدادات، جایگاه و ضرورت خاصّ به خود را مدّ نظر داشته باشد، و اهمال در این مسئله موجب نقصان و خلأ ناشی از علّیت در فعلیّت و مقدّمۀ موصلۀ به کمال مطلوب خواهد بود.

 و لذا بزرگان از عرفای الهی و اولیای حق فرموده‌اند:

بدون رعایت دقیق جمیع موازین شرع و اتیان تکالیف وارده به نحو أتمّ، وصول به مرتبۀ عرفان و ادراک حقیقت توحید محال خواهد بود؛[[22]](#footnote-22)

 و این مطلب کاملاً با شواهد و قرائن تاریخی منطبق می‌باشد.

 و لذا می‌بینیم بسیاری از فرقه‌های منحرف اسلامی ـ چه در اهل سنّت و عامّه و چه در شیعه ـ با اختلاف در مراتب اعتقادی، در وسوسۀ شیطان گرفتار آمده و با ادّعای راهیابی به حقیقت و باطن، دست از رعایت عمل به موازین و احکام شرع شسته‌اند و خود را بی‌نیاز از انجام

تکالیف پنداشته، آن را برای افراد مبتدی و ناآگاه به امور باطنی لازم می‌دانند، مانند اسماعیلیّه و غیره از طوائف مختلف صوفیّه و منتحلین به معرفت حق؛ درحالی‌که تمام این مطالب جز فرار از تکلیف، و بی‌بند و باری و لا اُبالی‌گری چیز دیگری نیست.

 توجّه به عالم معنا و التفات به باطن و حقیقت عالم خلق که امروزه اذهان جمعی کثیر از مردم دنیا را به خود معطوف داشته است، با آنچه که سایر فرق ضالّه برای سرپوشی بر هوسرانی‌ها و عیّاشی‌ها و ضلالت‌های خود در صدد اثبات آن می‌باشند تفاوت کلّی و جوهری دارد.

## جایگاه معنویّت و عرفان در فرهنگ امروزی

### ریشۀ مصیبت‌های عصر تکنولوژی و توحّش حیوانی و مسخ روح و نفس انسانی

 دنیای امروز با تجربۀ طولانی مادّه‌گرایی و کثرت‌گرایی، به ادراک پوچی و وهمی این مکتب و روش رسیده، و سر خورده از متابعت مکاتب الحادی و مادّی، نیاز فطری و جبلّی خود را در وصول به هدفی فراتر از عالم مادّه و تجربۀ دنیوی جستجو می‌کند. حقیقتی که بتواند وجدان تشنه و سرگشتۀ او را سیراب نماید، و او را از سردرگمی و گیجی و تشتّت و اضطراب به‌در‌آورد.

 امروزه بشر به این نکته رسیده است که گرچه با پیشرفت علوم و فنون مادّی تا حدودی توانسته است رفاه دنیوی و لذّات نفسانی را برای او حاصل نماید، امّا به‌‌هیچ‌وجه نتوانسته است ذرّه‌ای از مرتبه و حقیقت عقلانی او را به سمت و سوی خود جلب نماید. ترقّیات علمی و پیشرفت تکنولوژی و کشف اسرار عناصر مادّی فقط و فقط در راستای ترفیع حیات دنیوی او به کار گرفته شده است، و زندگی مادّی را برای او مرفّه‌تر نموده است، و نیل به شهوات و هوس‌های حیوانی را هرچه وقیح‌‌تر و زشت‌تر برای او فراهم آورده است، نه بیشتر.

 امروزه انسان از خود سؤال می‌کند: این ترقّی و تکامل تکنولوژی چه دستاوردی جهت اصلاح نفس و تزکیۀ روح و تحصیل آرامش برای او به ارمغان آورده است؟ آیا تمدّن امروز تحوّلی در نگرش انسان به ارزش‌های معنوی و معیارهای روابط اجتماعی ایجاد نموده است؟ آیا صعود بشر به قلل رفیعۀ علوم و فنون دنیوی موجب تکامل قوای عاقله و حاکمیّت فطرت و وجدان او در امور شخصی و اجتماعی او شده است؟ و آیا قضاوت او دربارۀ انحطاط اخلاقی و بربریّت قرون وسطیٰ و قتل نفوس أبریاء و بی‌گناهان و هتک نوامیس در سایۀ زر و زور و تزویر، به همان زمان خاتمه یافته است؟ یا اینکه با کمال شرمندگی و هزار بار تأسّف باید قضاوت خود را نسبت به فجایع و مصیبت‌های عصر تکنولوژی و توحّش حیوانی و مسخ روح و نفس انسانی و وصول به نهایت درجۀ شقاوت و قساوت از سر گیرد، و به روان ظلمانی و کثیف ظالمان تاریخ گذشته درود بفرستد!

 حال باید سؤال نمود که ریشۀ مسئله در کجاست؟ و چرا تکامل بشر در این فنون، دردی از مشکلات روحی و ناهنجاری‌های نفسانی و تعدّیات او را دوا ننموده است؟ و پیوسته در منجلاب انانیّت‌ها و استبداد دست و پا می‌زند، و در باتلاق شهوات و انحرافات بیشتر فرو می‌رود؟ و چرا این‌گونه است که با ظهور هر اکتشاف و بروز هر اختراع به‌جای توجّه به اصول متعالی بشری و استفاده عقلانی، آن را به خدمت خودکامگی‌ها و مفاسد اخلاقی و تعدّیات خود می‌گیرد؟

 پاسخ این مسئله این است:

 وجود انسان آمیخته‌ای است از صفات و ملکات و غرائز فطری و روحانی از یک طرف، و از طرف دیگر غرائز شهوانی و هواهای نفسانی،

که مجموع آنها با توجّه به اختیار و ارادۀ انسان در مقام عمل، او را برای رسیدن به مقام فعلیّت و کمال، مساعدت و ملازمت می‌نماید؛ بخلاف خلقت ملائکه که فقط جنبۀ عقلانی و ملکات فاضله در آنها قرار داده شده، و از این جهت انجام فعل قبیح از آنان متمشّی نخواهد شد، ﴿بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ \* لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ﴾.[[23]](#footnote-23)

 توجّه به جهات شهوانی و غرائز نفسانی موجب غفلت و نسیان انسان از بُعد معنوی صفات ملکوتی و فطری خواهد شد.[[24]](#footnote-24)

 ضرورت رعایت غرائز نفسانی صرفاً برای گذران حیات دنیوی در

راستای إکمال قوای عقلانی و روحی او باید قرار گیرد، و در حدّ اعتدال و کیفیّت منطقی و عقلانی باید واقع شود. افراط در این جهت موجب ازدیاد این غرائز و لجام گسیختگی آنان شده، و در نتیجه تعطیل قوا و غرائز روحانی و فطری انسان را باعث خواهد شد؛ و این مسئله هیچ تفاوت و اختلافی را در تاریخ گذشته و حال نمی‌پذیرد، و اگر وسائل و آلات وصول به این اهداف و مقاصد شوم برای او در هر عصر و مکانی فراهم شود، به میزان شقاوت و تمایل به انحراف و رسوخ صفات پلید در نفس او، نسبت به آن اقدام خواهد نمود و از هیچ کوششی مضایقه نخواهد ورزید.

 و لذا می‌بینیم که ترقّی بشر در عصر صنعت و علم، نه تنها او را به سمت معنویات و اکتساب فضایل سوق نداده است، بلکه بستر فساد و زمینۀ انحرافات را هرچه بیشتر برای او فراهم نموده است؛ و تا حرکت و سیر او به همین منوال است، هر روز بیش از پیش در این مهلکه گرفتار خواهد شد.

 مسئلۀ توجّه به معنویات و گرایش به مسائل روحی و باطنی که امروزه در میان ملل مختلف به وجود آمده است، ناشی از همین سر خوردگی و شکست مکتب مادّی در تحصیل آرامش روحی و سکون خاطر و ضمیر بشر می‌باشد؛ شکستی بس سهمناک و یأسی بس هولناک!

### پدیدۀ گرایش به معنویّت و توجّه به حقیقت و ذات و ملکات روحانی و فاضلۀ انسان

 معنویت[[25]](#footnote-25) و توجّه به حقیقت و ذات و ملکات روحانی و فاضلۀ انسان، بدون تقیّد به قیودی خاص و حدودی مشخّص، پدیده‌ای است که پس از گذران تجربه‌ای طولانی و بسی دردناک از توغّل در کثرات و

عوالم مادّه و هوسرانی، برای بشر حاصل شده است؛ پدیده‌ای به دور از دخل و تصرّفات بشری و إعمال سلیقه‌های نفسانی و آلودگی خرافات و عقاید پوچ و واهی راه یافته در ادیان گذشته الهی؛ پدیده‌ای بر پایۀ نیاز وجدان و ضمیر آشفتۀ انسان به سرچشمۀ امید و حیات، و نجات از منجلاب جهل و بدبختی و تشتّت؛ پدیده‌ای بر اساس منطق و عقل و حقیقت بی‌مرز و حدّ لایتناهی؛ پدیده‌ای بر اساس حرّیت و اختیار در تصمیم و کیفیّت سرنوشت؛ پدیده‌ای بر پایۀ تجربۀ تلخ نیرنگ‌ها و تزویرها و خودمحوری‌ها که دامن بسیاری از مکاتب الهی و ادیان گذشته و صاحبان و متولّیان آن را ملوّث و آلوده نموده است؛ پدیده‌ای بر پایۀ قیاس مبانی و ارزش‌های ملکوتی ادیان راستین الهی با آنچه متصدّیان و داعیان آن مکاتب و ادیان تا به حال مطرح نموده‌اند؛ پدیده‌ای بر اساس جنگ و ستیز قوای ملکوتی و عاقله با جنود شیطان در هر لباس و در هر موقعیّت؛ و بالأخره پدیده‌ای بر اساس نور باطن و صفای ضمیر، که ودیعه‌ای است الهی در نفوس بشریت به سوی کمال مطلق و بهاءِ أتمّ.

 گرایش به عالم معنا نه تنها در میان پیروان ادیان گذشته چون یهود و نصاریٰ و سایر ملل و نِحل، حتّی غیر معتقدین به هیچ مرام و مکتبی رواج یافته است، بلکه این مسئله به طرز شگفت‌آوری در میان مسلمین ـ چه از عامّه و چه از شیعه ـ به ظهور پیوسته است. التفات و توجّه تامّ متصدّیان و زمامداران شرع صرفاً به رعایت ظاهری احکام و تکالیف و عدم عنایت به حقیقت و اصل و محور شریعت که همان عرفان الهی و ظهور تجلّی توحید در نفس سالک إلی الله، و بلکه ردّ و رفض و انکار این حقایق متعالیه توسّط بسیاری از علما و فقهای تاریخ، موجب ظهور و بروز نیاز واقعی و فطری مسلمین به سوی ادراک حقایق توحیدی و

معارف ربوبی به نحو شهود و علم حضوری و وجدانی گردیده است.

 توجّه به معنویّت و گرایش به حقایق ماوراءِ مادّه و عالم طبع گرچه به عنوان حرکتی ممدوح به‌سمت ارزش‌ها و کمالات روحی و معنوی می‌باشد، و از این نقطه نظر حائز اهمیّت و دقّت است؛ ولی باید توجّه داشت که همان‌طور که انسان از حیثیّت وجودی دارای مراتب مادّه و صورت و معنا و تجرّد تام می‌باشد، سیر صعودی او و ارتقاء به عالم معنا نیز به همین کیفیّت و سیر می‌باشد.

### تحریف معنای حقیقت و عالم معنا در استعمال امروزی

 امروزه به هر مرتبه از مراتب روحی و نفسی انسان، عالم معنا و باطن و حقیقت گفته می‌شود. مثلاً افرادی که از حوادث و پدیده‌های آینده خبر می‌دهند ـ گرچه صحیح باشد ـ از نظر مردم و عوام به اوصاف ملکوتی و کمالات تجرّدی متّصف می‌گردند، و رتبۀ‌ آنان مافوق مراتب بشری و ممتاز از سایرین قرار داده می‌شود. و یا افرادی که به انجام امور غیر عادی دست می‌زنند، در دیدگاه مردم عوام به قدرتی مافوق بشری و مرحله‌ای عالی از عوالم وجود دست یافته‌اند؛ درحالی‌که تمام این امور و افعال خارق عادت، از دیدگاه اهل فن و توحید و صاحبان کمالات عالیه، پشیزی ارزش ندارد و بازیچه‌ای بیش نیست. زیرا نفس به‌واسطۀ ریاضات و مراقبات ویژه‌ای می‌تواند به این‌گونه فعلیّت‌ها که در مرتبۀ مثال متّصل[[26]](#footnote-26) خود قرار دارد دست یابد، مانند خوابی که فردی می‌بیند و حوادثی برای او منکشف می‌شود؛ و چه بسا وصول به این مطالب از طریق غیر صحیح و خلاف رضای الهی صورت پذیرد. و چه بسیارند افرادی که به هیچ شریعت از شرایع الهی

معتقد نمی‌باشند، ولی به‌واسطۀ إعمال برخی ریاضات و مجاهدت‌های نفسانی توانسته‌اند نفس خود را قدری قوّت بخشند، و به‌واسطۀ تسخیر و سیطرۀ اجمالی بر عالم مثال،‌ مادّه را در تصرّف و انقیاد خود درآورند. اطّلاع بر برخی مغیبات و احضار اشیاء مخفیّه و حرکت به طور غیر متعارف و تصرّف در اذهان و نفوس مردم عوام و انجام امور غیر عادی، مسائلی است که هم از ملتزمین به شرایع الهی متمشّی می‌شود و هم از بت‌پرستان و گاوپرستان و سایر فِرَق ضالّه و رابطین با شیاطین و اجنّه و نفوس خبیثه.[[27]](#footnote-27)

 بنابراین باید بسیار دقّت نمود که مقصود و منظور مکاتب مختلفۀ دنیا در دعوت به سمت معنویّت و باطن انسان و عالم ماوراءِ طبیعت، چه نوع مقصد و غایتی است، و چه هدفی را در پشت این مفهوم زیبا و کلام دل‌نشین دنبال می‌کنند؟ آیا صرف دستیابی به چنین اموری فضیلتی برای انسان محسوب می‌شود؟ فضیلتی که اعتبار ارزش و جذّابیت آن فقط تا هنگام مرگ برای انسان باقی می‌ماند، و با خروج روح از بدن تمامی آنان به دست فناء و نابودی و بوتۀ نسیان سپرده می‌شود.[[28]](#footnote-28)

### اکتفای عموم مردم از لذّات معنوی فقط در دایرۀ حواس صوری و برزخی

 نکتۀ قابل دقّت اینجاست که نفس بشر به نحو عموم، به‌واسطۀ تعلّق به عالم طبع و ابتعاد از عوالم معنا، هم‌‌چنان‌که لذّات و مشتهیات نفسانی را در تحصیل مادّیات و امور دنیوی اعمّ از مأکولات و مشروبات و ألبسه و مساکن و مراکب و ریاسات و سایر اینها می‌داند و برای وصول به آن از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند، همین‌طور وصول به لذّات معنوی را در دایرۀ حواسّ صوری و برزخی و امور غیر عادی مشاهده می‌کند. من

باب مثال اگر مشاهده کنند فردی ماری را با افسون به دست گیرد، همه به دور او جمع می‌شوند؛ ولیکن چنانچه فردی به مقدار ده دقیقه بخواهد حقیقتی از حقایق عالم وجود و توحید را بیان کند، چند نفر بیشتر به او توجّه نمی‌کنند و همه از دور او پراکنده می‌شوند.

 این مثال کمترین و کوچک‌ترین نمونه‌ای است از امور غیر متعارف، تا چه رسد به مسائل و حوادث بالاتر و چشمگیرتر از إخبار امور خفیّه و تصرّفات در امور مادّی و طیّ‌الأرض، که تمامی این امور به حواسّ برزخی و مثالی انسان بازگشت می‌نمایند؛ و بین اینها و عوالم عرفان و توحید و کشف حجاب‌های نفسانی از زمین تا آسمان فاصله است.

 و لذا مشاهده می‌شود که این دسته از افراد در میان مردم از وجاهت و ارزش خاصّی برخوردارند و اطراف آنان را از توده‌های مختلف مردم، چه عامّی و چه تحصیل ‌کرد‌گانشان، بیشتر از اهل توحید و معرفت دربرگرفته‌اند، و حضور صحبت آنان برای عوام از جذّابیت بیشتری برخوردار است.

### تحریف اصطلاح عرفان و معرفت در فرهنگ عامیانۀ امروزی

 متأسّفانه اصطلاح عرفان و معرفت در فرهنگ عامیانۀ امروز بر این دسته از افراد اطلاق می‌شود، و گویا شناخت و وصول به کُنه عالم هستی فقط در این اشخاص منحصر می‌گردد؛ و اگر عارفی بخواهد اسمی و رسمی از خود به‌جای بگذارد و توجّه اشخاص را به سوی حقیقت وجود معطوف نماید، چاره‌ای جز بروز و ظهور پاره‌ای از این امور ندارد.

 مرحوم والد ما، عارف کامل و سالک واصل، علاّمۀ طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ از جمله معدودترین عرفائی بود که ظهور و بروز این‌گونه از خوارق عادات در ایشان به ندرت دیده شده است، و تمام سعی و همّت او در طول حیات توجّه و توجیه شاگردان و عموم افراد به سمت

معرفت حق و وصول به اسرار عالم توحید و تجرّد و ولایت بود؛ ولیکن مع ذلک کلّه، هنوز اشخاصی که امروزه در صدد تعریف و تمجید از شخصیّت استثنائی این بزرگ‌مرد برمی‌آیند، به دنبال بازگو کردن امور غیر عادی او در زمان حیات هستند، و گویا بدون صدور این حوادث از ایشان، مقام و منزلتی برای ایشان چندان باقی نمی‌ماند!

 و این فرهنگ غلط پیوسته از دیر زمان تا کنون در بین جوامع مختلف علمی و عرفی وجود داشته و دارد. بلی در بعضی موارد بنا به مصالح و مقتضیاتی، خود عارف الهی صلاح را در ابراز پاره‌ای از این امور مشاهده می‌کند؛ چنانچه معجزۀ انبیای الهی بر این محور و مقصد استوار بوده است، امّا نه اینکه مقصد و غایت رسالت پیامبران و حجج الهی رسیدن به این نقطه و هدف بوده باشد.

### کمتر بودن حظّ از توحید و معرفت در افراد دارای ظهورات و خوارق عادات بیشتر

 از اینجاست که میزان تکامل و فعلیّت مراتب وجودی عرفای الهی به مقدار ظهور و صدور خوارق عادات بستگی خواهد داشت.

 مرحوم علاّمۀ طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ بارها می‌فرمودند:

هر فرد که ظهور این امور از او بیشتر باشد، حظّ و نصیب او از معرفت و ادراک عوالم توحید کمتر است؛ و هر کسی که سعۀ وجودی او بیشتر و میزان تحقّق مراتب اسماء و صفات الهی در وجود او افزون‌تر باشد، بروزات و ظهور این امور از او کمتر خواهد بود! زیرا مقصد اهل معرفت و توحید، عرفان حضرت حق است، و این مهم با این امور حاصل نخواهد شد.

 و لذا برای حرکت دادن مردم به سوی این هدف عالی، کمتر از این امور برای آنان آشکار می‌نمایند تا ذهن و نفس آنان به این مسائل خو نگیرد و در دام حواسّ باطنی و صور برزخی گرفتار نگردند.

 و امّا آنان که از معرفت حق و ادراک توحید پروردگار عاجز و ناتوان مانده‌اند و دست خود را از وصول بدان ذروۀ‌ عُلیا کوتاه و پای خود را لنگ می‌یابند، برای توجّه عوام به ‌سمت خود چاره‌ای جز ابراز این‌گونه امور از خود نخواهند داشت. و این است فرق بین مکتب عرفان و سایر مکاتب، گرچه سمت و سوی آنان عوالم ماوراءِ مادّه و طبع بوده باشد.

 خدای متعال با ودیعۀ صفات و غرائز ارزشمند و معنوی در فطرت انسان، راه او را به سوی حقیقت و متابعت از حق و پیروی از منطق عقل در هر حادثه و موقعیّتی گشوده است، و جستجوی معرفت و حسّ یافتن کمال و وصول به عالم قدس و سکونت و اطمینان را در جبلّت و سرشت او قرار داده است؛ و هیچ عاملی را یارای آن نیست که بتواند با وسوسه و وسائل مختلف او را از پیروی عقل و فطرت باز دارد و این مسیر معرفت و تکامل را بر او مسدود نماید و او را از فیوضات و الطاف الهی محروم نماید. و اگر به‌واسطۀ القاءِ شبهات، چند صباحی دچار وسوسۀ نفس و انحراف در سیر گردیده باشد، روزی خواهد رسید که با نوای ملکوتی وجدان و فطرت از خواب غفلت بیدار شود و پرده از چهرۀ وسوسه‌انگیزان بردارد، و راه به سوی حقیقت و عرفان الهی را با چشم باز و همّتی عالی و ثباتی متین بپیماید.

 عدم توجّه به تکالیف الهی و پیمودن سیر لا اُبالی‌گری ـ هم‌‌چنان‌که ذکر شد ـ صرفاً برای توجیه شهوات و هوس‌های نفسانی در این دنیای دنی مطرح می‌شود؛ چنان‌که در برخی از فرقه‌های صوفیّه و غیره دیده می‌شود؛ چنانچه این مسئله حتّی در غیر این فرقه‌ها بدون این توجیه و تأویل نیز دیده می‌شود، و چه بسا افرادی از اهل علم و درایت که نه تنها خود توجّهی به تکالیف و وظائف ننموده، بلکه با کیفیّت رفتار خود در میان عوام موجب انحراف آنان و ایجاد یأس و بدبینی نسبت به مسائل معنوی و ارزش‌های متعالی شریعت الهی می‌شوند.

### بطلان طریق اکتفا کنندگان به ظواهر احکام و غافلان از حقیقت تکالیف الهی

 در مقابل این افراد، اشخاصی که تمام همّت و هدف خود را در توجّه به ظاهر احکام و رعایت انجام تکالیف بدون توجّه به باطن آنها نموده، هرگونه حقیقت و واقعیّتی را ورای این تکلیف و وظیفه انکار می‌نمایند نیز سخت در اشتباه و غفلت بسر می‌برند. توجّه به ظاهر احکام بدون لحاظ حقیقت و واقعیّتی که جنبۀ علّی نسبت به آن دارد، مانند پرداختن به پوست و به دور انداختن مغز و میوه است. کسانی که معرفت الهی و عرفان به حق را که نتیجه و هدف غائی أعمال و تکالیف ظاهری است انکار می‌نمایند و صرفاً به جنبۀ إسقاط تکلیف و برائت ذمّۀ ظاهری بسنده می‌نمایند و مرتبۀ بسیار نازل از نعمت‌های الهی را در بهشت خواستارند، باید بدانند که دچار خسارت و ورشکستگی عظیمی شده‌اند و کیمیای سعادت و فلاح ابدی را با خر مهره‌ای بس بی‌ارزش و بی‌مقدار معاوضه نموده‌اند.

 هم‌‌چنان‌که عدم توجّه به تکالیف الهی موجب سخط و غضب و دورباش پروردگار و محرومیّت از فیوضات معنوی می‌گردد، عدم توجّه به حیثیّت معنوی و تکاملی احکام شریعت که همان عرفان حقیقی حضرت حق متعال است، موجب از دست رفتن استعدادات و سرمایۀ وجودی انسان جهت نیل به مراتب فعلیّت و کمال و بی‌حاصلی سرمایۀ عمر و نعمت حیات خواهد بود. و لذا مشاهده می‌شود که فطرت و وجدان بشر با کنار زدن و زیر پا قرار دادن همۀ موانع و پدیده‌های صارفۀ از توجّه به معنویّت ـ چه رفاه دنیوی و تکامل تکنولوژی و ترقّی علوم مادّی و اجتماعی، و چه آلودگی ادیان به خرافات و وساوس نفسانی و شیطانی در همۀ آنان از مکاتب الحاد و مادّی‌گری، و چه ادیان الهی اعمّ از یهودیّت و نصرانیّت و اسلام، و چه غیر الهی آنان ـ گمشدۀ خود را در جستجوی عالم سکونت و اطمینان و تکامل نفس و عرفان الهی پی‌گیری می‌نماید، و با عقل فطری و ضمیر مرتبط با عالم معنی در راه معرفت شهودی و احساس قلبی و وجدانی عالم وجود گام می‌سپارد.

 در این راستا هر مسیر و راهی که بتواند در محدودۀ وجودی خود

راهی به سوی این هدف غائی باز نماید و نصیبی از آن سرچشمۀ معرفت و ادراکْ تحصیل نماید، قطعاً از اتّصاف به حجّیت و دلالت برخوردار، و انسان ملزم به متابعت و انقیاد از آن می‌باشد؛ و هر تکلیفی که در راستای این مقصود قرار گیرد از نظر شارعْ ممضا، و هر عملی که موجب بُعد انسان از وصول به این غایت گردد ممنوع خواهد بود.

 حجّیت عقل بر اساس براهین منطقی، به همین ملاک باز می‌گردد. عقل به عنوان ودیعه‌ای الهی که موجب تشخیص حق از باطل و واقعیّت از مجاز و اصل از اعتبارات، در فطرت و سرشت انسان قرار داده شده است، سیر حرکت انسان را به سوی عالم حقایق و معرفت و کمال روشن و واضح می‌نماید. انسان بدون قوّۀ عاقله هیچ تفاوتی با حیوانات ندارد و لازمۀ فصل حقیقی انسان، وجود مقولۀ عقل در ذات و سرشت او است.

## اعتبار تعقّل در شریعت اسلام

### محال بودن حرکت در مسیر اعتدال بدون بهره‌گیری از قوای عاقله

 حرکت در مسیر اعتدال در همۀ ابعاد ـ چه شخصی و چه اجتماعی و چه الهی ـ بدون بهره‌گیری از قوای عاقله، امری محال و غیر ممکن است. جامعه‌ای که بدون توجّه به این موهبت الهی امور خود را نظام می‌بخشد، جامعه‌ای حیوانی و از انسانیّت به دور خواهد بود. در جمیع کتب آسمانی بالخصوص قرآن کریم با تأکید به این مسئلۀ حیاتی، توجّه امّت را به سوی تعالی و متابعت از اوامر الهی جلب می‌نمایند؛ چنانچه در اصل اثبات صانع می‌فرماید:

 ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَهُ لَفَسَدَتَا فَسُبۡحَٰنَ ٱللَهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾؛[[29]](#footnote-29) و یا آیه شریفه:﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ

ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾‌؛[[30]](#footnote-30) و یا آیۀ: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَهُ﴾.[[31]](#footnote-31)

 و نیز دربارۀ حجّیت قرآن و انتساب آن به پروردگار می‌فرماید:

 ﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا﴾؛[[32]](#footnote-32) و نیز آیۀ: ﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾؛[[33]](#footnote-33) و نیز آیۀ: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ﴾.[[34]](#footnote-34)

 و نیز در آیات کثیره‌ای که با عبارت: ﴿أَفَلَا يَعۡقِلُونَ﴾؛[[35]](#footnote-35) و یا: ﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾،[[36]](#footnote-36) و یا عبارت: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ﴾،[[37]](#footnote-37) و امثال آن که عقل به عنوان شاخص حق و تعیین‌کنندۀ سیر حرکت و إتّجاه انسان به سمت رشد و تعالی مطرح شده است.

 و به‌طور کلّی بدون عنایت عقل، اصل حرکت در مسیر اعتدال ممتنع، و حجّیت کلام انبیای الهی و پیامبران نیز مفهومی نخواهد داشت؛ زیرا اثبات حجّیت به‌واسطۀ برهان عقلی صورت می‌پذیرد، و چنانچه این مسئله مخدوش گردد هیچ توجیهی برای ارسال رسل و إنزال کتب نخواهد بود.

 پیامبران الهی به عنوان عقل منفصل، با اتّصال به عالم غیب جهت رشد و شکوفایی و فعلیّت مراتب نهفتۀ در عقل انسان به سوی مردم مبعوث گردیده‌اند، و عقل با توسّل به براهین منطقی زاییده از حقیقت جوهری خود، متابعت و انقیاد از آنان را لازم، و مخالفت با آنان را حرام می‌داند. و به هر میزان که انسان با استناد به این مسئله در راستای اطاعت از این عقول منفصله قدم بردارد، بر مراتب فعلیّت و رشد

عقلانی خود می‌افزاید؛ تا حدّی که خود با الحاق و اتّحاد به عالم عقول مستقیماً از نفس جوهری آن، مستنیر و مُلهَم خواهد شد. چنانچه در این موضوع روایتی بسیار عجیب از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که می‌فرماید:

### استشهاد به آیات و روایاتی در باب تبعیّت از عقل منوّر

لا تَحِلُّ الفُتیا لِمَن لا یَستَفتِی مِن اللهِ تعالی بصَفاءِ سِرِّهِ و إخلاصِ عَمَلِه و عَلانیَتِه و بُرهانٍ مِن رَبِّهِ.[[38]](#footnote-38)

 این مرحله همان اتّصال و اتّحاد عقل جزئی و ناپخته به عقل کلّی و استنارۀ از عالم قدس و مشیّت است.

 موسی بن جعفر علیهما السّلام، امام هفتم شیعه، دربارۀ این موهبت و ودیعۀ الهی و میزان اهمّیت آن در تکامل انسان چنین می‌فرمایند:

إنّ اللهَ تبارکَ و تعالیٰ أکمَلَ لِلنّاسِ الحُجَجَ بِالعُقولِ، و نَصَرَ النَّبیّینَ بِالبَیانِ، و دَلَّهُم علیٰ رُبوبیَّتِهِ بِالأدِلَّةِ، فقالَ: ﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ \* إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ

وَٱلسَّحَابِ ٱلۡمُسَخَّرِ بَيۡنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ﴾[[39]](#footnote-39).[[40]](#footnote-40)

 بعد حضرت در ادامه می‌فرماید:

ما بَعَثَ اللهُ أنبیاءَهُ و رُسُلَهُ إلیٰ عِبادِه إلّا لِیَعقِلوا عنِ اللهِ؛ فَأحسَنُهُم استِجابَةً أحسَنُهُم مَعرِفَةً، و أعلَمُهُم بِأمرِ اللهِ أحسَنُهُم عَقلًا، و أکمَلُهُم عَقلًا أرفَعُهُم دَرَجَةً فی الدُّنیا و الآخِرَةِ.[[41]](#footnote-41)

 در این فقرات امام علیه السّلام میزان مرتبۀ تکاملی و تقرّب به پروردگار و عالم غیب را در حدّ تکامل عقل او می‌داند، و درجۀ او را در عالم آخرت به میزان رشد عقلانی او قرار داده است، و شناخت پروردگار را در مدارج فعلیّت عقلانی می‌شمرد.

### وابستگی حقیقت وجودی انسان و قربش نسبت به پروردگار، با میزان معرفت و تکامل عقل او

 از اینجا روشن می‌شود کسانی که در صدد تخطئۀ عقل و نتایج منطقی و فلسفی براهین او می‌باشند چقدر در جهالت و ضلالت بسر می‌برند؛ درحالی‌که بزرگان دین و لواداران شرایع الهی، حقیقت وجودی انسان را در تکامل عقلی او می‌شمرند، و قرب به پروردگار را در گرو میزان معرفت او به‌واسطۀ ارتقاءِ مراحل عقلانی او می‌دانند.

 بزرگان از حکمای الهی و فلاسفۀ اسلامی جهت وصول به این درجه و مرتبۀ فعلیّت، خود را به هر مشقّت و صعوبتی درانداخته، و سبّ و سخنان ناروا و نسنجیدۀ نابخردان و جهّال را تحمّل کردند، تا علوم متعالیۀ الهی و عوالم ناشناختۀ معرفت را برای پویندگان مسیر هدایت و عالم قرب میسّر نمایند.

 شناخت حقیقت عالم وجود و اسرار نهفته در آن و کشف مراتب اسماء و صفات حضرت حق و کیفیّت ربط ذات پروردگار با عوالم امکان، و در نتیجه نحوۀ ارتباط انسان با مبدأ هستی و شناخت جوهر وجودی انسان و سنخیّت او با مبدأ خلقت و دریافت حقیقت خلیفة‌اللهی و کیفیّت رجوع انسان به ذات پروردگار و کشف اسرار عالم وجود و ارتقاءِ انسان در مراتب مختلف سیر و سلوک إلی الله و وصول به حقیقت ذات

واجب‌الوجود و فناءِ در حقیقت و هویّت حضرت حق و اندکاک در مرتبۀ احدیّت و سپس بقاءِ بالله در سیر عوالم اسماء و صفات که بالاترین و راقی‌ترین مرتبۀ تکامل وجودی انسان است، در گرو ادراک عرفان نظری و قضایای فلسفی و مبانی حِکمی فلسفه و عرفان اسلامی قرار دارد.

 دانشمندان نامی شیعه و مفاخر عالم اسلام، امثال بوعلی و فارابی و ملا صدرای شیرازی و محیی‌الدّین عربی و صدرالدّین قونوی و شهاب‌الدّین سهروردی و مولانا جلال‌الدّین بلخی و حافظ شیرازی و ابن‌فارض مصری و سایر بزرگان از عرفا و فلاسفۀ اسلام، بالأخص متأخّرین آنان مانند مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی و حاج ملا هادی سبزواری و سیّد علی قاضی و علاّمۀ طباطبائی و علاّمۀ طهرانی و غیرهم، تماماً برای رسیدن به این هدف عالی، عمر خود را سپری نمودند و با صرف سال‌ها تلاش علمی و سلوک عملی، پرده‌های جهل و توهّم را یکی پس از دیگری کنار زده، به قلل رفیعۀ معرفت و شهود راه یافته‌اند.

### اشکالات وارد بر مکتب تفکیک و مخالفان فلسفه و عرفان اسلامی

 مکتبی که عقل و فلسفه را مطرود بداند خود را از یکی از ارزشمندترین موهبت الهی و پدیدۀ عالم هستی محروم نموده و موجب گمراهی و ضلالت خود را فراهم نموده است.

 امروزه مکتبی به نام تفکیک به بازار آمده و با طرح نقصان و عدم کفایت قوّۀ عاقلۀ بشری در تمییز حق از باطل و قصور از وصول به مرتبۀ معرفت و شناخت عالم وجود، حجّیت و کارآیی این اعجوبۀ عالم خلقت را انکار نموده‌اند و این اصل مسلّم در نظام آفرینش انسان را به بوتۀ فراموشی سپرده، آن را از حیّز انتفاع خارج نموده‌اند.

 مدّعیان این روش انحرافی نه تنها هیچ بویی از مبانی فلسفی و قیاسات برهانی عقلی نبرده‌اند، بلکه حتّی نسبت به سایر معارف اسلام و

شناخت صحیح از حقایق شرع مبین، کمیتشان لنگ و از مرحله به‌کلّی پرت می‌باشند.

 در این مکتب، عقل صرفاً برای امور جزئی به‌کار می‌رود و با شناخت ابتدایی و سطحی مبدأ أعلی و پیامبر گرامی‌اش دیگر وظیفۀ او به پایان رسیده و به تاریخ خواهد پیوست، و دیگر اثری از درجات معنوی بشر و سلوک علمی و اعتقادی او باقی نخواهد ماند.

 در این روش همچون اشعری‌گری، معیار و ملاک حجّیت و التزام صرفاً بر پایۀ تعبّد است و بس، بدون هیچ‌گونه فهم و ادراک و شعور نسبت به قضایا و مفاهیم راقیۀ معرفت و عالم وحی و تشریع.

 در این مکتب، میزان شناخت انسان از معارف الهی و ذات اقدس حق فقط محدود به ادراک تکلیف عامیانه و انجام اعمال ظاهری آن است و بس، و از توجّه انسان به حقیقت و باطن عبادت که عین ربط و تعلّق انسان به ذات پروردگار است خبری نیست؛ همان حقیقتی که واقعیّت عبودیّت و خضوع بنده را در مقام اطاعت و انقیاد از مولا و ربّ‌الارباب تشکیل می‌دهد، و بدون ادراک صحیح و معرفت واقعی به مولای خویش، انجام اعمال و قیام به تکالیف همچو پوست و قشری را می‌ماند که فاقد مغز و حقیقت عمل است:

﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّـٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥ﴾؛[[42]](#footnote-42) ﴿لَن يَنَالَ ٱللَهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ﴾.[[43]](#footnote-43)

### تأثیر مراتب معرفت در کیفیّت عبودیّت و اطاعت از حضرت حق

 آیا معرفتی که در انجام عبادت یک فرد عادی و نحوۀ‌ نگرش او و برداشت او و شناخت او از عبادت است، در مقام اطاعت، با کیفیّت شناخت و برداشت و مواجهۀ یک پیامبر الهی و یا امام معصوم علیه السّلام در هنگام عبادت یکی است؟! آیا نمازی که صرفاً با رعایت احکام ظاهریّه و تصحیح قرائت و توجّه به مخارج حروف به قصد امتثال امر و اسقاط تکلیف انجام شود، با نمازی که در هنگام اداءِ آن، تیر از پای مولای متّقیان بیرون کشیدند و او هیچ احساسی ننمود،[[44]](#footnote-44) یکی است؟!

 آیا عبادتی که بر اساس شناخت عامیانه و عوامانه نسبت به ذات احدیّت و اسماء و صفات او تحقّق می‌پذیرد، با عبادتی که می‌فرماید: «لَم أعبُدْ رَبًّا لَم أرَهُ؛ هیچ‌گاه خدایی را که به چشم دل و ضمیر آگاه و قلب

خود مشاهده ننمودم، عبادت نکردم!»[[45]](#footnote-45) یکی است، و در نزد خداوند به یک مقدار منزلت و ارج و بها داده می‌شود؟!

 آیا کلام رسول خدا که فرمود: «میزان قرب هر فرد به خداوند به مقدار میزان فهم و معرفت او است از خداوند.»[[46]](#footnote-46) اشاره به همین عقول

ناقصه و فهم قاصر و معرفت عوامانۀ اشخاص عادی است؟!

### اکتفا به اعتقادات دینی بسیط و ابتدایی در مکتب‌های مخالف عقل و برهان‌های فلسفی

 در مکتب تفکیک به‌جای استنارۀ عقول از مبادی منفصله و عالم انوار، به تعطیل و إبطال و اضمحلال و خمول آن توصیه و تبلیغ می‌شود، و به همان اعتقاد بسیط و ابتدایی به صانع اوّل و مبادی عالم خلق و ارسال رسل اکتفا می‌گردد، و راه عروج به مدارج کمال و قلل رفیعۀ معرفت و مراتب فعلیّت به‌کلّی مسدود می‌شود. آیا معرفتی که با ورود یک شبهه و اعتراض و یک اشکال، اصل و کیانش به باد فنا برود ارزشی برای انسان در مقام اطاعت و انقیاد دارد؟!

 تعطیل عقل و براهین فلسفی بر حقایق عالم وجود، در مکتب تفکیک، عملاً حکم به لغویّت و عبثیّت این پدیدۀ شگرف الهی در ناموس عالم تکوین می‌باشد؛ پدیده‌ای که می‌تواند نفس ناقص و روح سرگشتۀ آدمی را از حضیض ذلّت جهالت و توهّم و تخیّل، به أعلی مراتب یقین و شناخت و ادراک وسیع از اسرار عالم تکوین و نظام آفرینش و مبادی آن برساند.

## سیر تکاملی حکمت اسلامی

### کیفیّت نشئت و تکامل فلسفۀ اسلامی و حکمت متعالیه

 تعطیل فلسفه و حکمت متعالیه به بهانۀ واهیِ نشئت او از مدرسۀ یونان باستان، لکّۀ ننگی است که می‌توانست دامن مطهّر و معصوم

شریعت اسلام را به آلودگی خود بیالاید؛ ولیکن ظهور فلاسفه و حکمای عالی‌مقام در مکتب اسلام، و اثبات حجّیت و دلالت شرع مطهّر و وحی الهی با براهین فلسفی و دلایل کلامی، و کشف سِتار از رمز و راز عالم وجود، و اثبات مبدأ أعلیٰ به بهترین برهان و صرافت وجود[[47]](#footnote-47) و توحید حضرت حق، دیگر جایی را برای شبهۀ خنّاسان و وسوسۀ بی‌خردان باقی نگذارد، تا جایی که همان مکتب فلسفی یونان و مهد فلسفۀ غرب، امروزه باید دست نیاز به پیشگاه رفیع‌البنیان حکمت متعالیۀ اسلامی دراز کند و از برکات و انوار درخشان آن کسب فیض و استناره نماید.

 فلسفۀ یونان با ورود به حوزۀ معرفتی اسلام و آشنایی با مبانی وحی و کلمات صادره از لواداران مکتب تشیّع ائمّۀ معصومین علیهم السّلام، به تحوّلی جوهری و تبدّلی ماهوی و تغییری بنیادین و اساسی گرایید، به‌طوری‌که امروزه در حوزۀ تدریس و مطالعۀ فلسفه و حکمت، دیگر جایی برای طرح و بحث و مناقشه ندارد.

### شتاب حیرت‌انگیز حکمت اسلامی با ظهور حکیم و فقیه عالی‌قدر ملاّ صدرای شیرازی

 با ظهور حکیم بزرگوار و فقیه عالی‌قدر، فخر عالم تشیّع، صدرالمتألّهین شیرازی و طرح مباحثی شگرف و دقیق در فلسفۀ اسلامی ـ چون مسئلۀ اصالت وجود و اعتباریّت ماهیّات، و وحدت وجود و صرافت آن، و برهان صدّیقین بر اثبات توحید صانع، و مسئلۀ تشخّص ذاتی وجود ـ حرکت متعالی حکمت اسلامی شتابی بس حیرت‌انگیز به خود گرفت، و تمامی قضایا و مسائل فلسفی بر پایۀ این امور اصلی مذکوره پایه‌گذاری گردید؛ و اکنون پس از گذشت بیش از چهارصد سال از حیات این بزرگ‌مرد عالم

اسلام و تک‌سوار عرصۀ تحقیق، هنوز هیچ مکتبی را یارای مقابله و معارضه با اصول و مبانی او نیست، و تمامی مکاتب علمی و فلسفی و معرفتی دنیا باید سر تسلیم به پیشگاه این عتبۀ مقدّسه فرود آورند و از خرمن علوم الهی و وحیانی آن به خوشه‌چینی بپردازند.

 صدرالمتألّهین شیرازی از آنجا که خود فقیهی عالی‌مقام و مفسّری عظیم‌الشّأن و محدّثی خبیر به روایات و متون وحیانی مکتب اهل بیت علیهم السّلام بود، و مهم‌تر از این، مردی وارسته و مهذّب به تهذیب نفسانی و ادب سلوکی و مراقبه و مکاشفات روحانی و حالات روحی و معنوی بود، و در رأس تمامی اینها مردی متولّی به ولایت اهل بیت عصمت و طهارت به أشدّ وجود و در نهایت خلوص و صدق و تسلیم بود، توانست با عنایات ذوات مقدّسۀ معصومین علیهم السّلام و توسّل دائمی و مستمر به ساحت قدس ائمّۀ اطهار، و سکونت در جوار بی‌بی مطهّره حضرت فاطمۀ معصومه سلام الله علیها، و استمداد از روح مقدّسۀ آن بانوی دو عالم و دست نیاز به سوی عنایات و برکات متراوشه از نفس ملکوتی آن حضرت، فلسفۀ اسلامی را با جمیع موازین وحی و کلمات وارده از اولیای امر منطبق نماید، و مبانی فلسفی را بر آخرین قلّه از قلل رفیعۀ معرفت و اعتلاء بنشاند، و ثمرۀ این توسّلات و تولّی به این آستان مقدّس را نتایج ربّانی و ملکوتی فکر رشیق و واردات الهی در قلب منوّر خویش و ضمیر روشن و منفتح خود بداند.

### یاد نمودن ملاّ صدرای شیرازی از چگونگی هدایت شدن و ارشاد خاصّش به عنایت پروردگار

 ملاّ صدرای شیرازی در این مورد با قلبی مطمئن و ضمیری آسوده و منوّر به انوار الهی و یقینی متعالی از این نعمت عظمیٰ و فلاح ابدی و هدایت و ارشاد خاصّ پروردگار چنین یاد می‌نماید:

فکنتُ أوّلًا کما قال سیّدی و مولای و معتمدی، أوّلُ الأئمّة و الأوصیاءِ و أبوالأئمّة الشّهداءِ الأولیاءِ، قسیمُ الجنّة و النّار، آخذًا بالتّقیة و المداراة مع الأشرار، مخلًّا عن مورد الخلافةِ، قلیلَ الأنصار، مُطلِّقَ الدنیا، مؤثّرًا الآخرةَ علی الأُولی، مولیٰ کلّ مَن کان له رسولُ الله مولیٰ، و أخوه و ابن عمّه و مساهمه فی طمِّه و رمِّه: «طَفِقتُ أرتَئی بینَ أن أصولَ بید جذّاء، أو أصبِرَ علیٰ طَخْیَةٍ عمیاء، یَهرَم فیها الکبیرُ و یَشیبُ فیها الصغیرُ و یَکدَحُ فیها مؤمنٌ حتّی یَلقیٰ ربَّه، فصرتُ ثانیًا عنانَ الاقتداء بسیرته عاطفًا وجه الاهتداء بسنّته، فرأیتُ أنّ الصبرَ علیٰ هاتیٰ أحجیٰ، فصَبَرتُ و فی العین قَذًی و فی الحلق شَجًی.»[[48]](#footnote-48)

فأمسکتُ عنانی عن الاشتغال بالنّاس و مخالطتهم، و آیستُ عن مرافقتِهم و مؤانستِهم، و سهَّلتُ علیّ معاداةَ الدّورانِ و معاندةَ أبناءِ الزّمانِ، و خَلَصتُ عن إنکارهم و إقرارهم و تساویٰ عندی إعزازُهم و إضرارُهم، فتوجّهتُ توجّهًا غریزیًّا نحوَ مسبّبِ الأسبابِ و تضرَّعتُ تضرّعًا جِبِلّیًا إلیٰ مُسهِّلِ الأُمورِ الصِّعابِ، فلمّا بقیتُ علیٰ هذا الحال مِن الاستتارِ و الانزواءِ و الخُمولِ و الاعتزالِ زمانًا مدیدًا و أمدًا بعیدًا، اشتعلتْ نفسی لطول المجاهدات اشتعالًا نوریًّا و التهبَ قلبی لکثرة الرّیاضاتِ التهابًا قویًّا، ففاضتْ علیها أنوارُ الملکوت و حَلَّت بها خبایا الجبروتِ و لحِقتْها الأضواءُ الأحدیّةُ و تدارَکتْها الألطافُ الإلهیّةُ، فاطّلَعتُ علیٰ أسرارٍ لم أکنْ أطّلِعُ علیها إلَی ألآن، و انکشَفتْ لی رموزٌ لم تکن منکشفةً هذا

الانکشافِ مِن البرهان، بل کلّ ما علِمتهُ من قبلُ بالبرهان، عاینته مع زوائدَ بالشّهودِ و العیانِ من الأسرار الإلهیة و الحقائق الرَّبانیة و الودائع اللّاهوتیةِ و الخبایا الصّمدانیةِ، فَاسْتروَح العقلُ من أنوارِ الحقّ بکرةً و عشیًّا، و قَرُبَ بها منه و خَلُصَ إلیه نجیًّا... .[[49]](#footnote-49)

 مرحوم صدرالمتألّهین پس از بیان شمّه‌ای از ستم‌ها و ناروایی‌هایی که بسیاری از بی‌خردان و جهّال نسبت به ساحت مقدّس علم و معرفت و حکمت اسلامی و حکمای عظیم الشّأن روا داشته‌اند، و هم او نیز از این رهگذر بی‌نصیب نبوده است، به کیفیّت سلوک خود با مردم عوام و عالمان نادان، و دستاورد ریاضات و توسّلات و مراقبه‌های عرفانی و استفاده از مبانی رشیق فلسفی می‌پردازد و می‌گوید:

«من در این مورد به سیّد و مولا و معتمد خویش تأسّی نمودم، آن کسی که اوّل از ائمّه و اوصیای پیامبر اکرم، و پدر امامان و شاهدان بر اعمال و رفتار خلق و اولیای الهی می‌باشد، کسی که قسمت‌کنندۀ بهشت و دوزخ است، و در میان مردم با تقیّه و مدارای با اشرار و زشت‌خویان روزگار می‌گذرانید، و خلافت را به‌واسطۀ اندکی یاران و پیروانش رها نمود، دنیا را به اهل دنیا سپرد و آن را برای همیشه طلاق داد، و عالم آخرت را بر زندگانی دنیا ترجیح داد؛ او مولا و صاحب اختیار و ارادۀ هر کسی است که رسول خدا مولا و صاحب اختیار او است، او برادر و پسر عموی رسول خدا و شریک او در همۀ مواهب الهیّه و فیوضات ربّانیّه بوده است:

”مردّد ماندم که با این قوم نادان و عالمان ظاهربین و اهل دنیا و

شهوات و اوهام، با دست شکسته به نبرد برخیزم یا اینکه بر این روزگار سیاه و کدر عصبیّت و جهالت صبر نمایم؛ روزگاری که مردِ با تجربه و کار‌آزموده را به زانو در‌آورد، و کودک خردسال را به پیری و زوال رساند، و مؤمن را به تعب و مشقّت اندازد تا خدای خویش را ملاقات نماید. پس من زمام امر خود را به سوی او گردانیدم و او را مقتدا و اُسوۀ خویش قرار دادم و سنّت و روش او را برگزیدم، و دیدم که صبر بر این مصیبت و سختی أولیٰ است؛ پس صبر نمودم درحالی‌که خار در چشم داشتم و استخوان در گلویم گیر کرده بود.“

لذا ارتباط خود را با مردم نادان قطع نمودم و معاشرت با آنان را بر خویش حرام نمودم و از مرافقت و انس با آنان مأیوس گردیدم، و گرفتاری روزگار و دشمنی ابناء زمان را بر خود هموار نمودم، و از جنگ و ستیز با آنان آسوده گشتم، دیگر نفع و ضرر آنان برایم یکسان گردید.

در این هنگام تمام توجّه خود را از سویدای دل به سمت سبب واقعی و مبدأ هستی قرار دادم و با کمال تضرّع و التجاء از ضمیر قلب و برانگیخته از فطرت و سرشت خویش به سوی آسان‌کننده و هموار کنندۀ مشکلات روی آوردم، و پس از گذشت مدّت زمانی بر این منوال، درحالی‌که خود را از دیدگان اغیار و جهّال مخفی نموده بودم، در گوشۀ عزلت و خلوت و انزوا به خود و تزکیۀ نفس مشغول گشتم؛‌ ناگهان از درون نفسم انوار عالم غیب طلوع نمود و آتش سینای اشتیاق و وصل از سینۀ سودازدۀ محبّت و انس به حق زبانه کشید، استمرار مراقبات و ریاضات شرعیّه در این مدّت طولانی بالأخره اثر خود را بخشید و کارِ دل را یکسره نمود، قلبم در التهاب عشق به حق، به تلاطم درآمد و طاقتم را در صبر بر فراق بسر آورد.

در این هنگام عنایت حضرت حق دستگیر ما گردید و انوار ملکوت بر قلبم فرود آمد، و اسرار عالم جبروت بر سینۀ واله و شیدای من منکشف گردید، و انوار قاهرۀ از ناحیۀ مقام احدیّتْ مرا در خود گرفت، و الطاف خفیّۀ پروردگار مرا مشمول عنایت و کرامت خویش گردانید. پس بر اسراری از حقایق عالم وجود مطّلع شدم که تا کنون از آن خبر نداشتم، و از رموز و مسائل نهفتۀ حقیقت وجود و ذات پروردگار مطالبی برایم هویدا گشت که حتّی با أدلّه و براهین فلسفی به آن نرسیده بودم؛ بلکه آنچه را که از حقایق و اسرار با أدلّه و برهان یافته بودم، اینک با اضافات و لطائفی ناگفتنی از اسرار خفیّۀ الهیّه به نحو شهود و وجدان و علم حضوری، به‌طور عینی و حقیقت خارجی دریافتم، و حقایق ربّانیه و واقعیّات نظام خلقت و ناگفته‌های از عالم لاهوت و ناشناخته‌های آثار و اسماء و صفات ذات صمدی برایم منکشف گردید.

پس عقلم از انوار حق به مرتبۀ فعلیّت و تکامل خود رسید، و آن سکونت خاطر و اطمینان واقعی و انبساط نفس، جای آن تشویش و اضطراب و تردید را گرفت، و انوار حق در صبح و شام بر من نازل می‌گردید و مرا به سوی مقام احدیّت می‌کشانید، و به جوار و قرب حریم انس حضرت حق سوق می‌داد و از ظلمات جهل و نفاق و کثرات رهانیده، در حرم امن و امان خود مستقر نمود.»

 بنابراین مکتبی که انسان را از حقّ شناخت محروم کند عملاً و حقیقتاً از حیّز انسانیّت محروم ساخته است.

### تعقّل و تفکّر تنها طریق ادراک معانی و حقایق آیات و روایات توحیدی و معرفتی

 مضافاً باید از اینها پرسید: شما که هر نوع تعقّل و تفکّر را خارج از حوزۀ متون دینی لغو و عبث می‌شمرید، مگر مفاهیم و متون دینی همه

به یک منوال و یک مرتبه از هویّت جوهری قرار دارند؟! مطالب مربوط به عالم صور و مادّه در متون دینی، با قضایا و مسائل متعلّق به مجرّدات و ماورای مادّه یکی است؟! مسائل و تکالیف اعمال ظاهری از قبیل طهارت و نجاست و معاملات و احکام ارث و قصاص و...، با حقایق وارده از اهل بیت عصمت در معارف مبدأ و معاد یکی است؟! روایات و متون مأثوره از مولای متّقیان امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه دربارۀ اوصاف و نعوت حضرت حق و کیفیّت ربط و تعلّق اشیاء در عالم هستی، و نیز احادیث وارده از اولاد کرامش ائمّۀ هدیٰ صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین در این مورد، با کدام معرفت و درجۀ از شناخت قابل ادراک و فهم می‌باشد؟ آیا با همین مرتبه از شناخت عامیانه می‌توان به آنها دست یافت؟!

 در قرآن کریم، آیات توحید ذات پروردگار و صفات او را با کدام معیار و مرتبۀ علمی می‌توان دریافت؟ به جز ادراک این حقایق از طریق براهین و مفاهیم فلسفی، با کدام معرفت دینی اعمّ از فقهی و تاریخی و تفسیری به شکل محدود و ناقص خود می‌توان به آنها رسید؟ آیا فقهائی که هیچ اطّلاعی از مفاهیم و دروس فلسفی ندارند، می‌توانند معنای آیه: ﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ﴾[[50]](#footnote-50) و یا ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّـٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ﴾[[51]](#footnote-51) و یا

آیه: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمَآءِ إِلَٰهٞ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَٰهٞ﴾[[52]](#footnote-52) و یا آیۀ شریفه: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَهُ لَفَسَدَتَا﴾[[53]](#footnote-53) را توجیه کنند؟

 آیا شبهۀ ابن‌کمّونه[[54]](#footnote-54) را با روایات فقهی می‌توان پاسخ گفت؟! آیا اشکال به وحدت صانع را جز با برهان صدّیقین صدرالمتألّهین شیرازی ـ رضوان الله علیه ـ که مبتنی بر مسئلۀ اصالت و وحدت وجود است، می‌توان جواب داد؟![[55]](#footnote-55)

 مکتب تفکیک در خوابی عمیق و غفلتی غریب، به دور از ادراک حقایق، در محدودۀ‌ توهّمات و تخیّلات دست و پا می‌زند و نمی‌داند که ره به کجا می‌برد!

### حجّیت ذاتی قضایای منطقی و نتایج عقلانی

 بر فرض که ما قبول کنیم این فلسفه که هم‌اکنون به عنوان فلسفۀ اسلام در حوزه‌های دینی ما رایج و دایر است، همان فلسفۀ یونان باستان است بدون هیچ‌گونه تغییر و تحوّلی؛ مگر پذیرش قضایای منطقی و نتایج عقلانی احتیاج به دستور و اجازه از ناحیۀ شرع دارد؟! مگر شما مسائل ریاضی و هندسی و معماری و پزشکی و فیزیک و شیمی را به دستور

شرع فرا می‌گیرید؟! و مگر آنها از ناحیۀ ائمّۀ معصومین علیهم السّلام آمده است؟!

 انکار مسائل عقلی که مبتنی بر برهان ـ نه بر مغالطه و سفسطه و جدل و خیال ـ باشد احمقانه‌ترین چیزی است که از یک انسان سر می‌زند، انسانی که تمام حیثیّت وجودی و ماهوی او را قوّۀ عاقله و علم، به‌وجود آورده است و او را از سایر حیوانات متمایز ساخته است.

## پاسخ به شبهات وارد بر فلسفه و حکمت الهی

### پاسخ به اشکال عدم اجماع حکما در مسائل فلسفی

 می‌گویند: عقلاء در مسائل ریاضی و امثال آن اجماع دارند و کسی مخالف آن رأی نداده است.

 جواب این است: مگر حجّیت عقل به اجماع در آن است؟! علاوه بر آن، مگر شما در مسائل فقهی اختلاف آراء و تشتّت در فتوا نمی‌بینید؟! شما در این مدّت یک‌هزار و چهارصد سال از ظهور اسلام تا کنون، دو نفر فقیه را به ما نشان بدهید که در مسائل فقهی اتّفاق تام و اتّحاد در رأی و فتوا داشته باشند، با وجود آنکه مستند تمامی آراء و فتاویٰ بر قضایای وحیانی یا قرآن کریم و یا احادیث وارده از حجج إلهیّه أئمّۀ معصومین علیهم الصّلاة و السّلام می‌باشد؛ حتّی اگر شخص راوی نفس حکم را از خود امام علیه السّلام شنیده باشد باز احتمال اشتباه در نقل و تغییر در عبارت و کلمات در خبر او وارد است، در عین حال همین نقل و حدیث برای ما حجّت و مُتَّبَع است.

 در مکتب تفکیک صرفاً کلام وحی حائز مرتبۀ حجّیت و دلالت است و بس. ولی باید از آنان سؤال شود: آیا حجّیت در مفاهیم وحیانی به معنای عدم حجّیت سایر مفاهیم و بطلان آنها خواهد بود؟ آیا شما در صورت ابتلاء به بیماری به صرف اینکه دستور مداوای طبیب و کیفیّت تجویز دارو از ناحیۀ شرع نیامده است، نسخۀ او را به دور می‌افکنید و از

دستورات او سرپیچی می‌کنید؟ یا اینکه در این مسئله به حکم عقل عمل نموده، و به دستورات طبیب، چه مسلمان و یا غیر مسلمان، همین‌قدر که وثوق و اعتماد به صحّت عمل و حذاقت او پیدا نمودید عمل می‌نمایید؟

### حجّیت و کیفیّت دلالت مشاهدات قلبیّه و مکاشفات توحیدیّه

 دیگر سخن سخیف و باطل مکتب تفکیک آن است که واردات قلبیّه و مکاشفات روحانیّه و نوریّۀ اصحاب معرفت و شهود را انکار، و آن را از حیّز حجّیت و دلالت خارج نموده‌اند.

 شکّی نیست که سالک در سیر تکاملی خود پیوسته از جزئیّت و کثرتْ خارج، و به سمت کلّیت و وحدت به پیش می‌رود، و به هر مقدار که حرکت او در این سیر قوی‌تر و رشد او در وصول به معانی کلّیه کامل‌تر شود، قوای متفکّره و عاقلۀ او به مراتب فعلیّت و اتقان نزدیک‌تر شده، موجب خروج او از عالم تخیّلات و توهّمات و اعتبارات می‌گردد. و هم‌‌چنان‌که این حقیقت در مثال متّصل او ـ که عالم ذهن و تصوّر است ـ تحقّق می‌یابد، در مثال منفصل او و نیز در مراتب عالی‌تر و راقی‌تر ـ چون ملکوت و بالاتر از آن ـ تأثیر می‌گذارد؛ بلکه به عبارتی واضح‌تر، تحوّل و تبدّل ذهن او ناشی از تغییر و تحوّلات همان عالم مثال و ملکوت او خواهد بود. و از اینجا می‌توان متوجّه شد که مرتبۀ تکاملی و وجودی هر کس به کیفیّت تفکّر و تعقّل و تصوّرها و تصدیق‌های درون ذهن و نفس او است؛ زیرا مرتبۀ ذهن و نفس به‌هیچ‌وجه از عالم مثال و ملکوتِ نفس جدا و مجزّا نمی‌باشد، بلکه نفسِ همان ملکوت و مثال، در ذهن و ضمیر او نقش می‌بندد و دوئیّت و افتراق در اینجا معنا و مفهومی ندارد.

 و هر کس به هر مقدار که گرفتار تخیّلات و اعتبارات و کثرات

باشد، به همان میزان از عالم قدسْ به دور، و از رحمت حق بیگانه خواهد بود؛ حال هرکه می‌خواهد باشد.

 ادراک حقایق کلّیۀ عالم وجود مشروط به صفای نفس و تزکیۀ قلب و مراتب تجرّد آن می‌باشد، و بدون حصول این معانی نفس قادر به رؤیت و شهود آنها نخواهد بود؛ بلکه در عالم مثال أسفل در محدودۀ صورت برزخی ـ چه در خواب و چه در عالم مکاشفۀ صوری ـ بسر خواهد برد، و این حالت هیچ اختصاصی به مؤمن و متدیّن به ادیان الهی ندارد، بلکه حتّی غیر معتقدین به ادیان از مرتاضین و غیرهم ممکن است برایشان حاصل شود؛ و حتّی إعمال نفوذ نفسانی و تصرّفات روحی و إخبار از مغیبات و انجام امور خارق عادت تماماً در محدودۀ مثال اسفل و عالم برزخ نفسانی تحقّق پیدا می‌کند.

 و امّا مکاشفات توحیدیّه و جذبات جمالیّه و بارقه‌های جلالیّه، که موجب انقطاع نفس از تعلّق به غیر و حتّی تعلّق به خود و ذات سالک خواهد شد، تماماً باید از عالم توحید و نور و تجرّد پدید آید؛ و تا نفس انسان با تزکیه و تهذیب و مراقبه به مرحلۀ تجرّد و انقطاع از خود نرسد، ادراک این معانی برای او ـ چه به صورت مکاشفات توحیدیّه و چه به

صورت رؤیای صادقه و چه به صورت إعمال عقل فعّال در نفس عاقلۀ سالک ـ محال خواهد بود.

 و لذا می‌بینیم که بزرگان طریق و عرفای عظیم‌الشّأن و فلاسفۀ اسلام، صرف پرداختن به علوم عقلی و فلسفی را بدون رعایت جهتِ تهذیب و مراقبۀ نفس و صعود به مراتب فعلیّت و تجرّد، کافی و وافی برای تکامل نمی‌دانند؛ چه اینکه اتیان تکالیف شرعیّه و انجام وظایف، بدون التفات به حیثیّت معنوی و باطنی آن، به اندازۀ ذرّۀ مثقالی قُرب و تعالی را برای مکلّف حاصل نخواهد کرد.

 پرداختن به علوم الهی در صورتی قابلیّت ارشاد و فتح باب عوالم ربوبی و واسطیّت افاضه و افاده دارد که توأم با پیگیری و متابعت از مفاهیم و معانی و نتایج برهانی و نورانی آنها باشد؛ و در غیر این‌صورت هیچ دردی از انسان دوا ننموده، بلکه بیشتر موجب ابتعاد نفس از عالم تجرّد می‌گردد و نفس را در محدودۀ انانیّت و خود محوری گرفتار می‌کند، و خود حصار و زندانی برای نفس خواهد شد که در آن حصار به یافته‌های عقلانی خود، دل خوش می‌کند و در التذاذ نفسانی به‌واسطۀ همین معانی و مفاهیم گرفتار می‌شود. و این مسئله در طرز فکر و کیفیّت حرکات و سکنات و نحوۀ زندگی و ارتباطات این افراد کاملاً مشهود است.

### علّت علم‌زدگی و فلسفه‌زدگی و عرفان‌زدگی عدّه‌ای از مشتغلین به این علوم

 افرادی که از علم و کشف، به علم‌زدگی و فلسفه‌زدگی و عرفان‌زدگی دچار گشته، راه وصول به این حقایق را به روی خود بسته‌اند، و در دام اشتغال به این مفاهیم و صرف عمر به بحث و درس و سمینار و کنفرانس و تألیف و نشر آن گرفتارند، اینها خسران‌زده‌ترین افرادند و بیچاره‌ترین؛

تنها حصّه و نصیب اینان از اشتغال به این علوم، صرف عمر گران‌بها، و از دست دادن فرصت طلایی اوقات، و به هدر دادن استعدادات و بستن روزنه‌های قلب به روی انوار جمال و جلال حضرت حق است.

﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا \* ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا﴾.[[56]](#footnote-56)

### استغفار ملاّ صدرا از گذراندن مقداری از سرمایۀ عمر در فراگیری آرای متفلسفه

 مرحوم صدرالمتألّهین شیرازی در این‌باره چنین می‌فرماید:

و لْیُعلَم أنّ معرفةَ الله تعالیٰ و علمَ المعاد و علمَ طریق الآخرة لیس المرادُ بها الاعتقادَ الّذی تلقاه العامیّ أو الفقیهُ وراثةً و تلقُّفًا، فإنّ المشعوفَ بالتقلید و المجمود علی الصّورة لم یَنفتِحُ له طریقُ الحقائق کما ینفتِح للکِرام الإلهٰیّین؛ و لا یَتَمثَّل له ما یَنکشِف للعارفین المستصغرین لِعالَمِ الصّورةِ و اللّذّات المحسوسة من معرفةِ خلّاقِ الخلائق و حقیقةِ الحقائق، و لا ما هو طریقُ تحریرِ الکلام و المجادلَةِ فی تحسینِ المرام کما هو عادةُ المتکلِّمِ؛ و لیس أیضًا هو مجرَّدُ البَحثِ البَحتِ، کما هو دَأبُ أهلِ النّظرِ و غایةِ أصحاب المُباحَثةِ و الفکرِ، فإنّ جمیعَها ﴿ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَا وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ﴾.[[57]](#footnote-57)

بل ذلک نوعُ یقینٍ، هو ثمرةُ نورٍ یُقذَفُ فی قلبِ المؤمن بسببِ

اتّصاله بعالم القُدسِ و الطّهارةِ و خُلوصِه بالمجاهدةِ عن الجهلِ و الأخلاق الذَّمیمةِ و حُبِّ الرئاسة و الإخلاد إلی الأرض و الرّکونِ إلیٰ زخارفِ الأجساد.

و إنّی لاستغفِر الله کثیرًا ممّا ضیَّعتُ شطرًا من عُمری فی تتبُّعِ آراءِ المتفلسفةِ و المجادلین من أهل الکلام و تدقیقاتهم و تعلُّم جُربُزَتِهِم فی القول و تَفنُّنهم فی البحث، حتّیٰ تبیّنَ لی آخِرَ الأمر بنور الإیمان و تأیید الله المنّان: أن قیاسَهم عقیمٌ و صراطَهم غیرُ مستقیم؛ فألقینا زمامَ أمرنا إلیه و إلیٰ رسولِه النّذیرِ المنذِر، فکلُّ ما بلَغَنا منه آمنّا به و صدّقناه، و لم نَحتَلْ أن نُخَیِّلَ له وجهًا عقلیًّا و مسلکًا بحثیًّا، بل اقتدینا بهداه و انتهینا بنهیه، امتثالًا لقوله تعالیٰ: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَهَ إِنَّ ٱللَهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ﴾؛ حتّیٰ فتَح اللهُ علیٰ قلبنا ما فتَح، فأفلَح ببرکة متابعته و أنجَح... .[[58]](#footnote-58)

«باید این نکته دانسته شود که مقصود از شناخت خدای متعال و شناخت معاد و معرفت راه و سیر آخرت، همان اعتقاد و باورهای بسیط مردم عوام و یا فقیهی که نصیبی از معارف الهی و حقایق عالم وجود ندارد نیست؛ باورها و مدرکاتی که بر اساس تقلید کورکورانه از گذشتگان، بدون هیچ تأمّل و تدبّری صورت پذیرفته است. زیرا افرادی که دل‌خوش به این‌گونه از معرفت تقلیدی و بی‌اساس نموده‌اند و صرفاً بر ادراک صوری و تخیّلی و احساسی از عالم وجود و معارف الهی بسنده نموده‌اند، راه به سوی عالم ماوراء طبیعت و مراتب اسماء و صفات نخواهند گشود، هم‌‌چنان‌که برای بزرگان از اولیای الهی گشوده شده است. و هم‌‌چنان‌که برای

عرفای بالله این عوالمْ روشن، و این حقایق آشکار شده است، برای آنان روشن و آشکار نخواهد شد؛ عرفایی که دل به این دنیای دنیّ نبسته‌اند، و از تمام لذّات و هوس‌های نفسانی چشم پوشی نموده‌اند، و آنچه که از این دنیا در نزد دنیاپرستان بزرگ و ارزشمند می‌نماید خار و پست شمرده‌اند، و عوض حطام دنیوی و زخارف آن، معرفت ذات اقدس حقّ و حقیقت و سرّ عالم وجود را برگزیده‌اند.

و نیز راهِ به سوی کمال و معرفت حضرت حق، راه اهل جدل و بحث و مناظره و کلام نیست؛ زیرا آنها تمام همّت و دقّت خود را در اشتغال به این امور می‌گذرانند، و خود نصیبی از معانی و مفاهیم آن ندارند، (و همان‌طور که قبلاً گذشت، به‌جای ادراک و تلقّی معانی و حقایق علوم، به خود علم و تحقیق و تفحّص و سرگرمی‌های مربوط به آن وقت می‌گذرانند) هم‌‌چنان‌که طریق و دَیدن اهل کلام این‌چنین است.

و نیز راه شناخت پروردگار به صرف درس و بحث و مطالعه و تدقیقات غیر متعارف و تحقیقات خارج از ضابطه و افاده ـ که دأب و روش اهل تحقیق است ـ نیست؛ زیرا جمیع این طرق و مکاتب ﴿ظلماتی هستند بعضی بالای بعض دیگر، آن‌چنان ظلمتی که انسان حتّی قادر نیست دست خود را تشخیص دهد! و کسی که خدای متعال برای او نور هدایت و بصیرت قرار نداده است، هیچ نوری در او وجود نخواهد داشت (و راه او در ظلمات، و اطوار و گفتار و منش او در عالم ظلمت و انانیّت خواهد بود).﴾

بلکه این نوع از معرفت بر اساس یقین و شهود است، و نتیجۀ همان نور و ضیائی خواهد بود که خدای متعال در قلب مؤمن قرار می‌دهد و با آن حق را از باطل، مجاز را از واقع، و اصل را از

اعتبار، و نور را از ظلمت، و خدا را از شیطان تمییز می‌دهد. به‌واسطۀ اتّصال او به عالم طهارت و قدس، و خلوص باطن و صفای قلب او به جهت ریاضات و مجاهدات شرعیّه، از جهل و اخلاق نکوهیده و حبّ ریاست‌ها و بلندمنشی‌ها و توجّه به مادّه و خلود در آن و سرسپردگی به زخارف عالم دنیا رسته، و پا به عرصۀ حقیقت و اتقان می‌گذارد.

و به‌تحقیق من بسیار استغفار می‌کنم از خدای رئوف و آمرزنده، به‌واسطۀ از دست دادن مقداری از سرمایۀ عمر و نعمت حیات خود را در فراگیری آراء و افکار بی‌مایۀ عدّه‌ای فیلسوف‌نما و اهل جدل از متکلّمین، و دقّت در مطالب سست و بی‌اساس آنان و یادگیری روش ناپسند آنان در مقام بحث و جدل، تا اینکه در آخر الأمر توفیق و هدایت الهی شامل حالم گردید، و به نور ایمان و تأیید خدای منّان دریافتم که طریق ادلّه و قیاسات آنها ناتمام، و مسیر و مکتب آنان غیر مستقیم و منحرف است.

پس زمام امر خود را به خدای سبحان سپردم و به رسول بزرگوار و گرامی او که برای وعده و وعید و پند و انذار و بیم فرستاده شده است. پس به آنچه از پیامبرش به ما رسید ایمان آوردیم و او را تصدیق نمودیم؛ و در مقام توجیه و تأویل دستورات و اعتقادات او برنیامدیم و به عقل ناقص خود در این جهت مجال نظر و رأی ندادیم، و مسلک و مکتب اهل جدل را در تغییر و توجیه کلمات او به‌کار نبستیم؛ بلکه همّت خود را در اقتدای به دستورات عرش‌بنیان و هدایت‌گر او قرار دادیم، و از آنچه بیم و انذار فرمود دست برداشتیم، و در این مقام به کلام خدای متعال در قرآن کریم مدد جستیم که فرمود: ﴿آنچه را که پیامبر به شما بگوید عمل نمایید و از آنچه نهی کند بپرهیزید﴾.

تا اینکه لطف و توفیق الهی ما را دریافت و بر قلب و ضمیر ما درهای معرفت و علوم را گشود، پس به برکت متابعت از او و رسولش به فلاح و رستگاری رسید و به سعادت ابدی نایل آمد.»

### حصول مراتب بلند عرفانی بر اثر تهذیب نفس و تجرّد روح و تربیت سلوکی

 این مراتب و حتّی بالاتر از آن که برای مرحوم صدرالمتألّهین و سایر عرفای الهی حاصل گشته است، بر اثر تهذیب نفس و تجرّد روح و تربیت سلوکی و ریاضت‌های شرعی و مداومت بر اذکار و اوراد و دوری از دنیا و عالم نفس و خیال و کثرت و انعزال از مردم عوام و جهّال از علما و بی‌خردان و مخالفان سیر و سلوک إلی الله، و اشتغال به خود و اعمال و گفتار و پندار خود، و توسّل به ولایت و وساطت اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم أجمعین حاصل شده است.

### رسول خدا: «لَو عَلِمَ أبوذرٍّ ما فی قلب سلمان لکفَّره أو لَقَتله»

 در مکتب بی‌اساس و پوچ تفکیک، ‌گویا هیچ مرتبه و منزلتی برای حرکت سالک و مؤمن به سوی عوالم ربوبی و انکشاف حقایق عالم وجود، وجود ندارد؛ و گویا به روایاتی که دلالت بر اختلاف صحابه و اصحاب پیامبر و ائمّۀ معصومین علیهم السّلام دارد، وقعی نباید نهاد.

 حال این سؤال مطرح است: کلام رسول خدا که فرمود:

لَو عَلِمَ أبوذَرٍّ ما فی قَلبِ سَلمانَ لکَفَّرَهُ أو لقَتَلَهُ؛[[59]](#footnote-59) «اگر أباذر بداند که چه معانی و اسراری در قلب سلمان نهفته است، قطعاً او را تکفیر نموده یا به قتل می‌رساند.»

 چه معنا و مفهومی دارد؟ أباذر با آن مقام و منزلت والا در ایمان و مراتب قرب، چگونه است که تاب شنیدن مدرکات و مشاهدات در قلب سلمان را ندارد؟

و یا اصحاب دیگر ائمّه علیهم السّلام چون میثم تمّار و رشید هجری و حبیب بن مظاهر اسدی و جابر بن یزید جعفی و معروف کرخی و بشر حافی و سایر اصحاب سرّ و محرم رازهای اهل بیت عصمت، چرا با سایرین اختلاف داشتند؟ و چرا مشاهدات و مکاشفات و معانی وارده بر قلب آنان برای سایرین قابل تحمّل و قبول نبود؟ آیا ادراک این معانی و کشف این اسرار فقط و فقط منحصر در آنان بود، و امکان حصول آن برای بزرگان و اولیای الهی در عصر غیبت ممتنع و غیر ممکن بوده است؟ مگر عصر غیبت و ظهور برای امام علیه السّلام فرق می‌کند؟!

 و اگر گفته شود: مطالبی را که آنان مشاهده و یا با مکاشفات معنوی ادراک می‌نموده‌اند، با مبانی و معتقدات مکتب اهل بیت منطبق بوده است، و این معنی در سایر افراد محرز نمی‌باشد، پاسخ این است:

 چگونه از مثل عالمی عظیم‌الشأن چون سیّد ابن طاووس و یا سیّد مهدی بحرالعلوم و یا سیّد علی شوشتری که پس از ارتحال شیخ انصاری به مدّت شش ماه کرسی تدریس شیخ را به نحو احسن و افضل و اکمل اداره نمود،[[60]](#footnote-60) و یا مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی استاد اخلاق شیخ انصاری و مرحوم آقا سیّد احمد کربلائی، و استاد الکلّ فی الکل آیة الله سیّد علی قاضی و علاّمۀ‌ طباطبائی و علاّمۀ طهرانی که همگی اینان از فقهای عالی‌مقام و أبطال عرصۀ تحقیق و تدقیق و مشارٌ ‌بالبنان در غزارت علمی و نبوغ فکری بوده‌اند، انتظار می‌رود که مشاهدات و مکاشفاتشان بر خلاف موازین و مبانی شریعت بوده، و اینان هیچ خبری از صحّت و سقم آن به‌دست نیاورده باشند؟!!

 چطور در مسائل فقهی استنباط یک مجتهد عادی، مورد پذیرش و قبول و حائز حجّیت می‌باشد؛ امّا علم و یقین به صحّت مدرکات و واردات قلبیّه و مکاشفات معنویّه برای این‌گونه از اعاظم فقهاء و اکابر حکماء، چون صدرالمتألّهین شیرازی و استاد او میرداماد و شیخ بهائی و غیرهم فاقد هرگونه ارزش و ملاک حجّیت است؟

### لزوم انطباق مکاشفات و واردات قلبیه با مصادر وحی و مبانی تشیّع

 اگر گفته شود: ملاک حجّیت فتوای فقیه استناد آن به کلام معصوم علیه السّلام است؛ ولی در شهود اهل عرفان و مکاشفات اولیای الهی چنین استنادی وجود ندارد، بلکه صرفاً بر پایۀ واردات و ادراک صور و معانی مرتسمۀ در نفس است، و لذا ممکن است عاری از اشتباه نباشد، زیرا حضور صور و معانی در نفس انسان چه بسا بر پایۀ تخیّل و توهّم و خلق نفس بدون استناد و اتّکاء به اصل و مبدأ علّی آن باشد. و از این باب است که بزرگان معرفت و شهود، هر مکاشفه‌ای را مقبول ندانسته‌اند و هر ادراک صورت و معنایی را منطبق با حقیقت و واقعیّت نپنداشته‌اند.

 پاسخ این سخن آنکه: گرچه احتمال اشتباه در واردات قلبیّه برای همۀ افراد وجود دارد، لیکن انطباق آنها با مصادر وحی و مبانی تشیّع و احادیث اهل بیت علیهم السّلام و اصول مسلّمۀ حکمت متعالیه، قطعاً احتمال خطا را منتفی، و سالک در این مرتبه به کشف یقینی و اعتقاد جزمی دست خواهد یافت؛ و اگر چنانچه در بعضی موارد احتمال خطاء در شهود و اشتباه در کشف معنوی برود، از تمسّک به احتیاط نباید دریغ ‌ورزد، و همچون سلوک فقاهتی در مقام شکّ و تردید ناگزیر از توقّف در فتوا و احتیاط در عمل خواهد بود.

 حاصل سخن آنکه: مکتب تفکیک با کنار گذاشتن براهین عقلی و عدم استخدام قوّۀ عاقله در کشف معضلات و ادراک کلّیات، حکم به

بطلان و ناصوابی این موهبت عظیم الهی در کشف حقیقت از باطل نموده، آن را به بوته فراموشی سپرده است؛ و با انکار و إبطال واردات قلبیّه و شهود اهل معرفت و عرفای الهی، طریق وصول به عالم حقایق و مجرّدات و اسرار عالم وجود و افاضات نوریّه و روحانیّه از جانب حضرت حق بر قلب و ضمیر انسان را به‌کلّی مسدود و مقطوع نموده است. درحالی‌که چنانچه گذشت، متون وارده از اولیای شرع و لواداران مکتب وحی در عرصه‌های مختلف اجتماعی و عبادی و اعتقادی دارای مراتب مختلف از معنا و فهم و ادراک و معرفت است، و بدون توسّل به مبانی گرانسنگ فلسفه و حکمت متعالیه و مفاهیم عرفان نظری و سلوک قلبی، وصول به آنها ممتنع و محال خواهد بود.

 نتیجه اینکه مبانی این مکتب من‌درآوردی و بی‌پایه از نظر شرع مقدّس اسلام و مکتبِ اصیل اهل بیت عصمت قطعاً مردود، و پویندگان آن در وادی ضلالت و حیرتْ ضال و گمراه و متحیر خواهند شد.

### محال بودن وصول به حقیقت توحید مگر با توسّل و استمداد از عنایات ذوات مقدّسه معصومین

 نکتۀ مهم اینکه: از آنجا که ظهور حقیقت توحید و ذات بالصّرافۀ حضرت احدیّت جلّ و علیٰ به‌واسطۀ مقام اراده و مشیّت او در عالم کثرت، تجلّی و تحقّق خواهد نمود، که در اصطلاح به آن مرتبۀ ولایت و سیطره بر عوالم وجود و تعیّنات جزئیّه نام برده می‌شود، قطعاً راه وصول به معارف الهی و شناخت حقیقی ذات پروردگار بدون استمداد از این دریچه و توسّل به ذیل الطاف و عنایات اهل بیت وحی و دستگیری آن

ذوات مقدّسه و حرکت به سوی رشد و تجرّد و تکامل انسانی از مجرای فیض نفوس قدسی آنان امکان نخواهد داشت؛ و اگرچه سالک بدون توجّه به این نکتۀ حیاتی در مسیر تجرّد و تهذیب قدم بردارد، و حتّی متدیّن به دین و مکتبی سوای مکتب اهل بیت علیهم السّلام باشد، امّا ناگزیر در میانۀ راه متوجّه این مسئله خواهد شد و با دستگیری ائمّۀ معصومین علیهم السّلام به مذهب تشیّع خواهد گروید.

 در این باره، استاد وحید سیر و سلوک عملی، عارف کامل و فقیه عالی‌مقام، حضرت آیة الحق سیّد علی قاضی طباطبائی می‌فرمایند:

محال است سالکی بدون استمداد از ذوات مقدّسۀ معصومین علیهم السّلام راه به‌جایی ببرد، و اگر در ابتدای مسیر دچار خطا و اشتباه در اعتقاد باشد قطعاً با دستگیری و عنایات ائمّۀ هدیٰ به راه راست و صراط مستقیم هدایت می‌شود.[[61]](#footnote-61)

 البتّه درصورتی‌که سالک پیوسته در مسیر خلوص و صدق قدم بر‌دارد، و این نکتۀ حیاتی را دائماً نصب‌العین خود در همۀ مراحل سلوک و معرفت قرار دهد.

 ابن‌فارض، عارف کبیر مصری می‌فرماید:

و

 خلاصۀ مطلب اینکه: «عمر خود را تمام به بطالت سپری نمودم، و

تنها امیدی که از این حیات به‌دست آوردم پیوند ولایت با شما خاندان وحی و رسالت بود.»

## سیر تکاملی عرفان اسلامی

### ذات حضرت حق تعالیٰ تنها حقیقت مورد توجّه در مکتب عرفان

 در مکتب عرفان که شناخت حقیقی ذات حق است، از سایر کرامات و امور خارق عادت و جاذب خبری نیست و فقط بر انکشاف اسرار حقیقت وجود با متابعت از شریعت اسلام و پیروی از سنّت‌ و ممشای اهل بیت پیامبر متمرکز است؛ درحالی‌که مکتب‌های دیگر به امور غیر عادی، اعمّ از إخبار از غیب و اطّلاع بر نفوس و کشف اسرار عالم مادّه و خواصّ مادّی اشیاء و به‌دست آوردن مال و حطام دنیوی و تحصیل کیمیا و امثال آن و شناخت ظاهری امام عصر عجّل الله فرجه و تعیین زمان ظهور او و به حرکت درآوردن افراد به این سمت و به‌دست آوردن طیّ‌الارض و انجام افعال خارق عادت می‌پردازند.

 بزرگان عرفان و اهل توحید، توجّه سالک را جز به خدای متعال موجب خسران او و به هدر دادن سرمایۀ عمر و تعویض جوهر نایاب وصل، به سنگ‌های بی‌ارزش و پست می‌شمرند.

 آنچه که در این باب حائز اهمیّت است اینکه انتساب عدّه‌ای از اهل دنیا به مکتب عرفان، موجب سوء ظنّ بسیاری از افراد به اهل توحید و معرفت گشته است؛ اینان با تغییر شمایل ظاهری خود و فراگیری چند اصطلاح از اهل عرفان و تظاهر به زهد و انعزال از خلق، چه بسا حتّی با زیر پا گذاشتن آداب شرعی و رعایت تکالیف و احکام ظاهری موجب بدبینی سایرین به مکتب و مرام عرفا و اولیای الهی گشته‌اند.

 امروزه اصطلاح صوفی با عارف در فرهنگ مشرق زمین به خصوص فارسی زبانان متفاوت گشته است.

### استمرار حقیقت عرفان از زمان رسول خدا و ائمّۀ اطهار و در میان اصحاب خاصّ آنها

 حقیقت عرفان و تصوّف یکی است، و آن ادراک شهودی ذات اقدس حق و کشف خفیّات عالم وجود با بصیرت قلبی و علم حضوری است؛ و این مسئله از زمان رسول خدا و در طیّ استمرار ولایت اهل بیت علیهم السّلام، در میان برخی از اصحاب خاصّ آنان چون سلمان فارسی و اویس قرنی و مقداد بن اسود و میثم تمّار و رشید هَجری و حبیب بن مظاهر اسدی و جابر بن یزید جُعفی و محمّد بن مسلم و بِشر حافی و بایزید بسطامی و معروف کرخی و سریّ سقطی، و پس از زمان حضور و در عصر غیبت، امثال خواجه شمس‌الدّین حافظ شیرازی و شمس مغربی و شاه نعمت‌الله ولی و أبوسعید أبوالخیر و شیخ محمود شبستری و مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی و شیخ عطّار نیشابوری و محیی‌الدّین عربی و ابن‌فارض مصری و آقا سیّد مهدی بحرالعلوم و سیّد علی شوشتری و جولا و آخوند ملاّ حسینقلی همدانی و شیخ محمّد بهاری و آقا سیّد احمد کربلائی و آقا سیّد جمال‌الدّین گلپایگانی و آقا سیّد علی قاضی و علاّمۀ طباطبائی و آقا سیّد حسن مسقطی و آقا سیّد هاشم حدّاد و علاّمه سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی، تا به‌حال دایر و سایر بوده است. البتّه بسیاری دیگر از نخبگان معرفت و توحید بوده‌اند، چون مرحوم آخوند ملا محمّدجعفر کبودر آهنگی و سلطان محمّد جنابذی و مرحوم انصاری همدانی و دیگران که ذکر همۀ آنان از حوصلۀ این مقاله خارج می‌باشد.

### کلام علاّمه طهرانی راجع به آقای سیّد علی قاضی رضوان‌ الله علیهما

 مرحوم علاّمۀ طهرانی راجع به استاد وحید اخلاق، آقا سیّد علی قاضی چنین می‌فرمودند:

مرحوم قاضی دارای دو جنبۀ‌ علم و عرفان بود؛ یعنی در علوم ظاهریّه فقیهی عظیم و عالمی جلیل، و در علوم باطنیّه عارفی واصل و انسانی کامل بود که أسفار اربعه را طی نموده، و جمع

میان ظاهر و باطن و شریعت و طریقت، او را بتمام‌معنی‌الکلمه به وادی حقیقت علی‌التّحقیق رهبری نموده بود.

به علمایی که پیوسته به نوشتن کتب ظاهری و بحث‌های بلاطائل و مفصّل اصول فقه می‌پرداختند و بالنّتیجه دستشان از معرفت تهی می‌ماند، خرده می‌گرفت و در نزد شاگردان خود این طریقه را تقبیح می‌نمود.

و هم‌چنین با دراویش و متصوّفه‌ای که به ظاهر شرع اهمّیت نمی‌دهند، سخت در معارضه و نبرد بود و می‌فرمود:

«سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شریعت که نفس راه و طریق است، جمع میان متضادّین و یا متناقضین است.»

خودش به‌قدری در اتیان مستحبّات و ترک مکروهات ساعی و کوشا بود که در نجف اشرف در این امر ضرب‌المثل بود؛ به‌طوری‌که بعضی از معاندین و کورچشمانی که قدرت تابش این نور و حقیقت را نداشتند و همیشه در حوزه‌ها و بالأخص در نجف هم کم و بیش یافت می‌شوند و لانه می‌نمایند و تا بتوانند به‌واسطۀ اتّهامات می‌خواهند چهرۀ حقیقی عارفی جلیل و انسانی وارسته را مسخ کنند، می‌گفتند:

«این درجۀ زهد و عبادت و التزام به مستحبّات و ترک مکروهات قاضی برای گول زدن عامّه و شبهه در طریق است، وگرنه وی یک صوفی است که به هیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست!!»

### آقای قاضی: «نِعمَ الرَّجُلُ أن یکونَ فَقیهًا صوفیًّا!»

روزی در مجلسی عظیم که بسیاری از مراجع و علمای فقه و حدیث، از جمله مرحوم آیة‌ الله آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء‌الدّین عراقی و غیرهما بودند و کلام در میانشان ردّ و بدل بود، مرحوم قاضی با صدای بلند به‌طوری‌که همه بشنوند فرمودند: «نِعمَ الرّجُلُ أن یَکونَ فَقیهًا صوفیًّا.» و این، مانند ضرب‌المثل‌ها از

کلمات مرحوم قاضی به‌جای ماند.

فقیه یعنی عالم به شریعت و احکام؛ و صوفی یعنی عالم به راه‌های نفس أمّاره و طریق جلوگیری از دام‌های شیطان، و مبارز و مجاهد با مشتهیات نفسانی برای رضای خاطر ربِّ محمود و پروردگار منّان ذوالطَّول و الإحسان.[[62]](#footnote-62) ـ انتهی کلام علاّمۀ طهرانی.

 مکتب و طریقت تمامی این عرفای بالله و اولیای الهی فقط منحصر در معرفت ذات حق به نحو شهود و ادراک قلبی است، که با عبور از مراتب نفس و پشت پا به اعتبارات عالم دنیا و رفض جمیع انانیّت‌ها و شوائب نفس امّاره و طیّ مدارج جمال و جلال و عبور از عوالم ظلمت و حجب نوریّه، به معرفت ذات پروردگار نائل آمده و در حریم قدس او مأویٰ گزیدند، و دیگران را به این معرفت و شناخت دعوت کرده‌اند.

 جایی که رسول گرامی اسلام فرمود:

لی مَعَ اللهِ وَقتٌ لا یَسَعُنی مَلَکٌ مُقَرَّبٌ و لا نَبیٌّ مُرسَلٌ؛[[63]](#footnote-63)

 و یا هم‌‌چنان‌که مرحوم آقا سیّد هاشم حدّاد می‌فرمود:

ما جایی هستیم که جبرئیل را قدرت نزدیک شدن به آن نیست، و

از ادراک مرتبۀ وجودی ما عاجز است.

 البتّه این بنده در جلد دوّم کتاب اسرار ملکوت راجع به مرتبۀ عرفای الهی و خصوصیّات آن و آثار آنان تا حدودی توضیح داده‌ام.

### پیدا شدن عدّه‌ای محتال و مکّار و دنیاپرست در عرصۀ عرفان و تصوّف

 امّا برخی از اهل ریا و خدعه و مکر در زمان ائمّه علیهم السّلام چون سفیان ثوری[[64]](#footnote-64) پدید آمدند و در مقابل مکتب وحی و طهارت، مردم را به دور خود جمع نمودند و با تظاهر به گوشه‌گیری و زهد و إعراض از دنیا، عرصۀ انحراف و اعوجاج را برای مردم عوام فراهم آوردند، و با لقب صوفی موجب بدنامی این اسم و صاحبان اصلی و واقعی آنها گشتند؛ و این مسئله در طول تاریخ هم‌چنان استمرار یافت، و هر دو دسته از اهل توحید و شهود و افراد محتال و مکّار و دنیاپرست در این عرصه به ظهور رسیدند.

 خواجه حافظ شیرازی از سالک وارسته و سائر سیر حرم إله، به صوفی یاد می‌نماید:

 و یا در جای دیگر می‌فرماید:

 لیکن در مقابل این افراد از اهل سیر و سلوک و صلاح، به دستۀ دیگر از اهل نفاق و مکر و خدعه سخت می‌تازد:

 و نیز می‌فرماید:

 و لذا بسیاری از ارباب فن را عقیده بر آن است که مصداق این دو عنوان یکی است، بدین معنی که اگر مقصود از عرفان، ادراک شهودی

ذات اقدس حق و فناءِ بالله و بقاءِ بالله باشد، اطلاق عارف و صوفی و درویش به فرد واجد آن، اطلاقی حقیقی و واقعی است؛ و اگر منظور صرفاً احتفاظ بر برخی از اصطلاحات و انجام پاره‌ای از اوراد و تظاهر به زهد و گوشه‌گیری و ایراد بر علما و بزرگان از صلحای شریعت باشد، باز بر فرد منحرف و متظاهر به این امور، هر سه عنوان اطلاق می‌شود.

### اطلاق صوفی به مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی و مرحوم انصاری همدانی

 نقل می‌کنند: عدّه‌ای از معمّمین اهل ظاهر، نسبت به مرحوم آیة الله عارف کامل و مربّی اخلاق، استاد الکلّ، آخوند ملاّ حسینقلی همدانی، نسبت‌های ناروا و زشتی روا داشتند و در صدد ایذاءِ ایشان برآمدند، و در نامه‌ای به مرحوم شربیانی ـ مرجع تقلید وقت ـ او را به عنوان صوفی خطاب نمودند. مرحوم شربیانی در پاسخ آنان فرمود:

اگر صوفی آن است که شخصیّتی مثل آخوند مصداق آن است، ای کاش خدای متعال مرا نیز از جملۀ صوفیّه قرار می‌داد![[65]](#footnote-65)

 و نیز پس از فوت مرحوم آیة الله، عارف واصل، شیخ محمّدجواد انصاری همدانی، عدّه‌ای ایشان را به عنوان صوفی در مجالس و محافل معرّفی می‌نموده، و با تهمت‌ها و نسبت‌های وقیحْ در صدد کوبیدن و تدمیر شخصیّت علمی و روحانی این ولیّ الهی برآمدند؛ در این‌وقت مرحوم آیة الله آخوند ملاّ علی همدانی، که جنبۀ مرجعیّت را نیز حائز بودند، در اعلامیّه‌ای برای اقامۀ مجلس ترحیم نوشتند:

إذا ماتَ العالِمُ ثُلِمَ فی الإسلامِ ثُلمَةٌ لا یَسُدُّها شَی‌ءٌ؛[[66]](#footnote-66) «اگر عالمی از پویندگان طریق هدایت و مکتب راستین اهل بیت عصمت (آنان که

در وصفشان امام ‌جعفر صادق علیه السّلام فرمود: ”أنتُم واللهِ نورٌ فی ظُلُماتِ الأرضِ![[67]](#footnote-67) شما قسم به خدا نور الهی و چراغ هدایتید در تاریکی‌های عالم مادّه و ظلمات کثرات دنیا!“) بمیرد، شکافی در اسلام پدید آید که هیچ‌گاه ترمیم و اصلاح نخواهد شد.»

 از آنجا که محوریّت این مقاله بر لزوم و ضرورت سیر و سلوک إلی الله است، و بیان اینکه توجّه نفس به حقایق افعال و عبادات و پیروی انسان از استاد کامل و عارف واصلْ اصل لا یتغیّر و مسلّم برای ترقّی و تکامل است، لذا پرداختن به مسئلۀ عرفان و تصوّف موجب تطویل بلاطائل و خروج از مقصد و منظور بحث خواهد بود، و بدین مقدار از توضیح در این باب اکتفا می‌شود. گرچه کلمات بزرگان در این مسئله متفاوت است، امّا آنچه که به نظر نگارنده می‌رسد همان است که معروض شد، و هیچ فرقی بین مصداق این دو عنوان، چه مصداق فرد عارف کامل و سالک واصل و چه مصداق فرد متظاهر و ریاکار آن نمی‌باشد.

## لزوم تمسک به طریقۀ عرفان و تبعیّت از استاد کامل

### طریقۀ به ظهور و فعلیّت رساندن استعداد مقام خلیفة‌اللهی در انسان

 آنچه که از مجموعۀ کتب آسمانی و به‌خصوص آیات شریفۀ قرآنی و احادیث وارده از اولیای امر، حضرات معصومین علیهم السّلام، و نیز بیانات راقیۀ اولیای الهی و عرفای بالله، و نیز اقرار و اعتراف وجدان و فطرت انسانی به‌دست می‌آید این است که:

 وجود انسان که از مقام ذات حضرت حق با خطاب﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾[[68]](#footnote-68) به عالم مادّه و دنیا نزول یافته است، در کمون ذات خود استعداد

رتبۀ خلیفة‌اللهی ـ که به معنای بروز و ظهور جمیع صفات و نعوت حضرت حق است ـ و وصول به مرتبۀ فعلیّت آن را دارد. اگر همّ و غم خود را صرف مراقبه و انجام تکالیف و برنامۀ مدوّنه از قِبَل اولیای دین و لواداران شرع مبین قرار داد، به این نعمت عظمیٰ و فوز ابدی نائل خواهد شد و شاهد وصل را در آغوش خواهد گرفت و وفود به حریم قدس و امان حضرت حق پیدا خواهد نمود و به فلاح و سعادت دارین، رستگار و کامیاب خواهد گردید. و اگر عمر خود را در این دنیا به جمع زخارف دنیوی و رسیدن به ریاسات و اشتغال به امور دنیا سپری نماید، دچار خسران و نکبت و پشیمانی ابدی خواهد شد؛ خواه دنیا و اشتغال به آن، خارج از محدودۀ شئون الهی و دینی باشد، و یا در محدودۀ امور عبادی و علوم دینی و اشتغال به رتق و فتق امور مردم و رفع مشکلات دینی و اجتماعی باشد، هیچ فرقی نمی‌کند، مهم‌ این است که نیّت و قصد از اشتغال به این مسائل چه باشد؛ آیا مقصد وصول به معرفت الله و رفض عالم انانیّت و نفس و کثرات و انکشاف حقیقت توحید در قلب و ضمیر است و یا صِرف پرداختن به این امور و گذران وقت و رسیدن به منویّات و خواست‌های نفس امّاره و ریاسات دنیویّه و لذّات نفسانیّه در قالب مظاهر عبادی و ظهورات معنوی و شرعی؟!

 و لذا ـ چنانچه گذشت ـ صِرف اشتغال به دروس الهی و صَرف اوقات در تحقیقات و تدقیقات آن، دردی را از نفس سرگشته و متحیّر انسان دوا نخواهد کرد؛ و انسان پس از گذشت مدّت مدیدی از عمر خود و صَرف اوقات در امور و اشتغالات دینی، خود را رها و متحیّر و سرگشته از معارف شهودی عالم خلقت و اسرار وجود در مبدأ و معاد احساس می‌کند، و تازه به فکر جبران مافات و استعداد برای حرکت در مسیر تکامل نسبت به چند روز آیندۀ عمر خود می‌افتد.

### التجاء و تشرّف علمائی به مکتب عرفان پس از صرف عمر خود در تحقیق مبانی دین

 مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی پس از صرف عمر خود در تحقیق مبانی دین مبین و اطّلاع بر فقه و تفسیر و حکمت و تاریخ، تازه دریافت که آنچه فراگرفته، دستگیر او نخواهد شد و باید حرکتی جدید و نظامی متفاوت با گذشته را برای اصلاح نفس و تهذیب قلب در پیش گیرد؛ و بدین‌لحاظ جهت انجام این مهم، به دنبال استاد کامل و سالک راه یافته برآمد تا بتواند نفس ناقص و سرگشتۀ او را به عالم کمال و معرفت، هدایت نماید.[[69]](#footnote-69)

 مرحوم آیة الله آقا سیّد علی شوشتری پس از صرف عمر در راه اعتلای مکتب تشیّع و رسیدگی به امور مردم، توفیق الهی رفیق گردید و به دستور استادی عارف، به سرمنزل مقصود راه یافت و شاهد وصل معرفت را در آغوش کشید.[[70]](#footnote-70)

 بوعلی، حسین بن عبدالله سینا پس از سپری نمودن عمر در اشتغال به امور دنیا و پذیرش مسئولیّت‌های حکومتی و مطالعه و بحث و تدریس علوم الهی، دریافت که راه و مسیر گذشتۀ او وجدان تشنه و نفس جویای معرفت و کمال او را سیراب ننموده، و هم‌اکنون با دستی خالی و سرمایه‌ای به هدر رفته و وجودی ناقص باید رخت از این سرا بیرون بکشد؛ و گویند که در آخر عمر دائماً در حال انزوا و ابتهال و تضرّع و تهجّد و مراقبه و ریاضات شرعیّه بسر می‌برد، تا بلکه نصیبی از آن طرف شاملش گردد و تا حدودی جبران عمر از دست رفته را بنماید.[[71]](#footnote-71)

 آنچه که از تجربۀ تاریخ و گذران عمر و تأمّل و تفکّر در سرنوشت انسان به‌دست می‌آید اینکه: پس از گذشت عمر گران‌بها و از دست دادن نعمت حیات و به آخر رسیدن رشتۀ زندگی، تازه انسان متوجّه حقایق‌ و واقعیّت‌ها شده، بر فقدان گوهر حیات و مقصد غائی دست مصیبت بر سر زده، در ماتم این فاجعه به سوگ می‌نشیند. پس چه بهتر که قبل از فرا رسیدن این لحظه، توفیق الهی نصیب گردد و پردۀ جهل و غفلت از جلوی دیدگان به کنار رود و حقایق عالم وجود، چهره بر روی قلب و نفس انسان بگشاید و ضمیر تشنه و واله انسانْ از سرچشمۀ آب حیات سیراب، و لمعات انوار عالم قدسْ نفسِ منغمر در کثرات را به حریم وحدت و مقام عظمت حق برساند.

### رجحان و برتری ذرّه‌ای از علم توحید، به تمام علوم عالم مادّه

 مرحوم علاّمۀ طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمود:

علم و توحیدی که نصیب عرفاء می‌شود، اگر ذرّه‌ای از آن را در این عالم بریزند، به تمام علم‌های عالم مادّه و علوم دانشگاه‌ها می‌ارزد و بر آنها فزونی دارد! آن‌وقت عدّه‌ای جاهل بدون کمترین اطّلاع از این مدارج کمال و علوم حقیقیّۀ الهیّه، در مقام انکار آن برمی‌آیند و آنها را از زمرۀ تخیّلات و اوهام می‌شمرند![[72]](#footnote-72)

 علاّمۀ بزرگوار مرحوم آیة الله شیخ حسین حلّی ـ رضوان الله علیه ـ بارها می‌فرمود:

این مطالب بسیار عالی و راقی است که نصیب هر کسی نخواهد شد، و کجا من و امثال من می‌توانند به این ذروه از مراتب شهود و

انکشاف حقیقت دسترسی پیدا کنند.[[73]](#footnote-73)

 و نیز علاّمۀ طهرانی در مقام تعریف مرتبت و منزلت عرفای الهی، که تنها این طائفه‌اند که از وحدت بالصّرافۀ حق مطّلع‌اند و حقیقت توحید را کما هی هی با سرّ و ضمیر خود دریافته‌اند، می‌فرمایند:

حالا شما می‌توانید دریابید که‌ عظمت‌ کلام‌ متین‌ و منطق‌ قویم و برهان‌ قوی‌ و لطیف‌ و دقیق‌ گفتار امیرالمؤمنین‌ علیه السّلام‌ تا چه‌ حدّی‌ عمیق‌ و باریک‌ است‌ که‌ به‌ تمام‌ زوایای‌ آن‌، صدرالمتألّهین‌ هم‌ نرسیده‌ است‌ و غیر از عرفای بالله‌ در طول‌ این‌ قرون،‌ کسی‌ بدان‌ تفوّه‌ ننموده‌ است‌، و عرفا هم‌ که‌ غالباً در کتاب‌هایشان‌ از راه‌ استدلال‌ و برهان‌ پیش‌ نمی‌آمدند. فلهذا این‌ دقایق،‌ مبهم‌ و در پس‌ پرده‌ بود تا در این‌ زمان‌های‌ اخیر که‌ راه‌ استدلال‌ و برهان‌ را هم‌ عرفای بالله‌ که‌ مدرّس‌ حکمت‌ و فلسفۀ‌ الهی‌ نیز بودند، به‌ میان‌ آوردند؛ و همچون‌ مرحوم‌ سیّد علی‌ شوشتری ـ استاد و وصی شیخ‌ مرتضی‌ انصاری‌ در اخلاق‌ و عرفان‌ ـ و بهترین‌ شاگرد برومندش‌ آخوند ملاّ‌ حسینقلی‌ همدانی‌، و بهترین‌ شاگردان‌ او همچون‌ شیخ‌ محمّد بهاری و سیّد احمد کربلائی طهرانی‌، و بهترین‌ شاگرد اخیر، مرحوم‌ حاج‌ میرزا علی‌ آقا قاضی تبریزی، و از بهترین‌ شاگردان‌ او مرحوم‌ عارف‌ و حکیم‌ و فقیه‌ و متکلّم‌ و مفسّر زمان‌ و نابغۀ‌ دوران،‌ حضرت‌ استاد علاّمه‌ سیّد محمّدحسین‌ طباطبائی‌ تبریزی‌ ـ قدّس‌ الله‌ أسرارهم‌ الزّکیة‌ ـ عِلماً و عملاً، شهوداً و برهاناً، منطقاً و استدلالاً این‌ واقعیّت‌ را اعلام‌ فرمودند.

شکّر الله‌ مساعِیَهم‌ الجمیلة‌، و رَزَقَنا من‌ علومهم‌، و جَعَلَنا من‌ تابعیهم‌

فی‌ القول‌ و العمل‌، بمحمّدٍ سیّد المرسلین‌، و بوصیّه‌ أمیرالمؤمنین‌، و بالأئمّة‌ الاوصیاء من‌ ذرّیّته‌ سلام‌ الله‌ علیهم‌ أجمعین‌.[[74]](#footnote-74)

 اینان بزرگانی بودند که پس از إحراز عالی‌ترین و بالاترین مراتب علوم ظاهری، قدم در راه سیر و سلوک إلی الله گذاردند و با عزمی متین و اراده‌ای استوار، از لذّات دنیویّه و هواهای نفسانی چشم پوشیدند، و خیمه و خرگاه خود را در حریم قدس و منزلگاه حضرت محبوب فرود آوردند.

### استنکاف آیة الله حاج سیّد احمد کربلائی از مرجعیّت

 دربارۀ مرحوم آیت عظمای الهی، آقا سیّد احمد کربلائی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمایند:

و امّا راجع‌ به‌ علم‌ و فقاهت‌ و تضلّع‌ در علوم‌ رسمی‌، همین‌ بس‌ که‌ در سنّ حدود چهل‌ سالگی‌ او را نامزد برای‌ مرجعیّت‌ شیعیان‌ نمودند، و همه‌ متّفقاً او را به‌ نبوغ‌ علمی‌ و تقوای‌ روحی‌ قبول‌ داشتند؛ ولی‌ مع‌ذلک‌ خود او حاضر نشد نه‌ فتوا‌ دهد و نه‌ رساله‌ بنویسد، و حتّی‌ از نماز جماعت‌ هم‌ در ملأ عام‌، همچون‌ استاد قاضی و استاد علاّمۀ‌ طباطبائی‌ ـ رضوان‌ الله‌ تعالی‌ علیهم‌ أجمعین‌ ـ خودداری‌ کرد.[[75]](#footnote-75)

### وصول به حاقّ ذات احدیّت و فناء در ذات، غایت سیر و سلوک إلی الله

 باری روش و سیرۀ این بزرگان، سیر و سلوک إلی الله تا وصول به مرتبۀ ذات احدیّت است؛ یعنی ادراک حقیقی کلّیۀ مراتب اسماء و صفات پروردگار، و پس از آن اندکاک و محو و فناء در ذات اقدس حضرت حق، به‌نحوی‌که هیچ اسم و رسمی از ذات سالک باقی نماند و حقیقتی جز حقیقت ذات احدیّت وجود نداشته باشد. و این مرتبۀ لا اسم و

لا رسم است که بسیاری از افراد، وصول انسان را بدین مرتبه انکار می‌نمایند؛ زیرا ذات پروردگار را مجزّا و جدای از اسماء و صفات او می‌پندارند، و تعیّنات و تشخّصات در عوالم وجود را مراتب نازلۀ اسماء و صفات می‌دانند، و خود ذات باری تعالی را مافوق همۀ أسماء‌ و صفات دانسته، هیچ ربطی بین ذات و بین اسماء و صفات برقرار نمی‌کنند. و از آنجا که حقیقت ولایت را ظهور خارجی اسماء و صفات حضرت حق می‌دانند، پس نهایت حرکت و سیر سالک إلی الله را محو و فناءِ در ولایت که همان اسماء و صفات کلّیۀ حق است، می‌دانند و راهی به سوی ذات اقدس حق نمی‌یابند.

### انحرافات شیخ احمد أحسائی و شیخیّه، به نقل از آقای قاضی

 علاّمۀ طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمایند:

وصی مرحوم قاضی، مرحوم حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ أعلی الله درجتَه ـ می‌فرمودند:

«یک‌ روز به‌ حضرت‌ آقا (استاد قاضی) عرض‌ کردم‌: در عقیدۀ‌ شیخیّه‌ چه‌ اشکالی‌ است‌؟! آنها هم‌ اهل‌ عبادت‌اند و اهل‌ ولایت‌اند، به خصوص‌ نسبت‌ به‌ امامان‌ علیهم ‌السّلام‌ مانند خود ما بسیار اظهار محبّت‌ و اخلاص‌ می‌کنند، و فقهشان‌ هم‌ فقه‌ شیعه‌ است‌ و کتب‌ أخبار را معتبر می‌دانند و به‌ روایات‌ ما عمل‌ می‌نمایند؛ خلاصه‌ هرچه‌ می‌خواهیم‌ بگردیم‌ و اشکالی‌ در آنها از جهت‌ اخلاق‌ و عمل‌ پیدا کنیم‌ نمی‌یابیم‌!

مرحوم‌ قاضی فرمودند: ”فردا شرح‌ زیارت‌ شیخ‌ احمد أحسائی‌ را بیاور!“

من‌ فردا شرح‌ زیارت‌ او را خدمت‌ آن‌ مرحوم‌ بردم‌؛ فرمودند: ”بخوان‌!“ من‌ قریب‌ یک ساعت‌ از آن‌ قرائت‌ کردم‌.

فرمودند: ”بس‌ است‌! حالا برای‌ شما ظاهر شد که‌ اشکال‌ آنها در

چیست‌؟! اشکال‌ آنها در عقیده‌شان‌ می‌باشد. این‌ شیخ‌ در این‌ کتاب‌ می‌خواهد اثبات‌ بکند که‌: ذات خدا دارای‌ اسم‌ و رسمی‌ نیست‌، و آن‌ مافوق‌ اسماء و صفات‌ اوست‌؛ و آنچه‌ در عالم‌ متحقّق‌ می‌گردد با اسماء و صفات‌ تحقّق‌ می‌پذیرد، و آنها مبدأ خلقت‌ عالم‌ و آدم‌ و مؤثّر در تدبیر شئون‌ این‌ عالم‌ می‌باشند در بقاء و ادامۀ‌ حیات‌.

آن‌ خدا، اتّحادی‌ با اسماء و صفات‌ ندارد و اینها مستقلاً کار می‌کنند، و عبادت‌ انسان‌ به‌ سوی‌ اسماء و صفات‌ خداوند صورت‌ می‌گیرد، نه‌ به‌ سوی‌ ذات‌ او که‌ در وصف‌ نمی‌آید و در وهم‌ نمی‌گنجد.

بنابراین‌ شیخ احمد أحسائی خدا را مفهومی‌ پوچ‌ و بدون‌ اثر، خارج‌ از اسماء و صفات‌ می‌داند؛ و این‌ عین‌ شرک‌ است‌!

 امّا عارف‌ می‌گوید: ذات‌ خداوندِ بالاتر از توصیف‌ و برتر از تخیّل‌ و توهّم‌، سیطره‌ و هیمنه‌ بر اسماء و صفات‌ دارد؛ و جمیع‌ اسماء و صفات‌ بدون‌ حدود وجودی‌ خودشان‌ و بدون‌ تعیّنات‌ و تقیّدات‌، در ذات‌ أقدس‌ او موجود می‌باشند؛ و همۀ‌ صفات‌ و اسماء به‌ ذات‌ برمی‌گردند و مقصود و مبدأ و منتها‌ ذات‌ است‌، غایة‌الامر از راه‌ اسماء و صفات. و ما در ﴿وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾،[[76]](#footnote-76) اشاره‌ به‌ همان‌ ذات‌ می‌کنیم،‌ گرچه‌ برای‌ ما معلوم‌ نباشد.“» ـ انتهیٰ‌ فرمایش‌ حضرت‌ قاضی.

بدین‌ مناسبت‌، شیخیّه‌ و حشویّه‌ که‌ رئیسشان‌ شیخ‌ احمد أحسائی‌ است‌، در قطب‌ مخالف‌ عرفا قرار دارند، و لهذا این همه‌ با عرفا

دشمنی‌ می‌کنند و سرسختی‌ می‌نمایند؛ چراکه‌ صد در صد با یکدیگر در مَمْشا مختلف‌ هستند.[[77]](#footnote-77)

### اعتقاد مرحوم قاضی رضوان الله علیه در مورد برخی از عرفا و شعرا

 اعتقاد مرحوم قاضی ـ‌ رضوان الله علیه ـ نسبت به برخی از عرفای الهی، از زبان مرحوم علاّمۀ طهرانی این‌چنین است:

مرحوم قاضی ـ رضوان ‌الله علیه ـ سعدی شیرازی را اهل حال و سلوک نمی‌دانستند، بلکه وی را دانشمندی حکیم تعبیر می‌نمودند و می‌فرمودند:

«اشعار او ﴿مِمَّا لَمۡ يُذۡكَرِ ٱسۡمُ ٱللَهِ عَلَيۡهِ﴾[[78]](#footnote-78) است؛ آری یک غزل دارد که انصافاً خوب سروده است، و آن این است:

ـ الخ.»

امّا ملاّی رومی را عارفی رفیع‌مرتبه می‌دانستند و به اشعار وی استشهاد می‌نمودند و او را از شیعیان خالص امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌شمردند؛ و قائل بودند که: محال است شخصی به مرحلۀ‌ کمال انسانی برسد، و ولایت برای او مشهود نگردد. و می‌فرموده‌اند:

«وصول به توحید فقط از ولایت است، و ولایت و توحید یک حقیقت است؛ بنابراین بزرگان از معروفین و مشهورین از عرفا که

اهل سنّت بوده‌اند، یا تقیّه می‌کرده‌اند و در باطن شیعی بوده‌اند و یا به کمال نرسیده‌اند.»[[79]](#footnote-79)

به محیی‌الدّین عربی و کتاب فتوحات مکّیۀ او بسیار توجّه داشتند و می‌فرموده‌اند:

«محیی‌الدّین از عرفای کاملین است، و در فتوحات وی شواهد و ادلّه‌ای فراوان است که او شیعه بوده است، و مطالبی که مناقض با اصول مسلّمۀ اهل سنّت است بسیار است.»

مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ حافظ شیرازی را عارفی کامل می‌دانستند و اشعار مختلف او را شرح منازل و مراحل سلوک تفسیر می‌نمودند؛ ولی معتقد بودند که: ابن‌فارض مصری از وی أکمل است. و از دیوان حافظ و از اشعار ابن‌فارض در نظم السّلوک (تائیۀ کبریٰ) و غیره، بر این مطلب شواهدی ذکر می‌نمودند.[[80]](#footnote-80)

### حقیقت انکار ناپذیر سیر و سلوک إلی الله

 باری مسئلۀ سیر و سلوک إلی الله، حقیقتی است انکارناپذیر و توفیقی است از جانب حضرت حق که نصیب برخی فرزانگان و وارستگان از افراد بشر خواهد شد؛ و سایر اشخاص، هرچند که از درجات بالای علم و دیانت و معرفت برخوردار باشند، بدان راه ندارند. و همان‌طورکه بزرگان اهل شهود و راه‌یافته‌گان حریم معبود خبر آورده‌اند و تجربه و سیر در مطالب و حیات بزرگان نیز بر این مسئله شاهد و گواه است، راه وصول به

تکامل بشری و حصول فعلیّت تامّه و ادراک شهودی و حضوری حقیقت توحید، جز از راه عرفان و متابعت از دستورات و برنامه‌های علمی و عملی مکتب اهل بیت علیهم السّلام و تمسّک به عنایات و الطاف آنان امکان‌پذیر نمی‌باشد. و هر کس جز این مطلب، ادّعائی دارد و یا شاهدی مخالف، می‌تواند ارائه دهد؛ این گوی و این میدان!

 و لذا بزرگان اهل معنا برای حرکت سالک إلی الله برنامه‌های عملی ذکر می‌نمودند؛ از جمله دستورالعملی است که استاد عرفان و وحید عصر در مسئلۀ توحید، مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی به همۀ آرزومندان شهود جمال پروردگار و وفود به حریم قدس او توصیه و سفارش نموده است:

### دستورالعمل عرفانی مرحوم ملاّ حسینقلی همدانی به شاگردان

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه ربّ العالمین

و الصّلاة و السّلام علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین

مخفی نما‌ناد بر برادران دینی که به جز التزام به شرع شریف، در تمام حرکات و سکنات و تکلّمات و لحظات و غیرها، راهی به قرب حضرت مَلک‌الملوک جلّ جلالُه نیست؛ و به خرافات ذوقیّه، اگرچه ذوق در غیر این مقام خوب است، کما دأب الجهّال و الصّوفیة ـ خذَلهم الله جلَّ جلالُه ـ ، راه رفتن لا یوجب إلّا بُعدًا! حتّی شخص، هرگاه ملتزم بر نزدن شارب و نخوردن گوشت بوده باشد،‌ اگر ایمان به عصمت ائمّۀ أطهار صلوات الله علیهم آورده باشد، باید بفهمد از حضرت احدیّت دور خواهد شد؛ و هکذا در کیفیّت ذکر بغیر ما ورد عن السّادات المعصومین علیهم السّلام عمل نماید.

بناءًعلی‌هذا، باید مقدّم بدارد شرع شریف را، و اهتمام نماید هرچه

در شرع شریف اهتمام به آن شده. و آنچه این ضعیف از عقل و نقل استفاده نموده‌ام این است که اهمّ اشیاء از برای طالب قرب، جدّ و سعی تمام در ترک معصیت است.

تا این خدمت را انجام ندهی، نه ذکرت و نه فکرت به حال قلبت فایده‌ای نخواهد بخشید؛ چراکه پیشکش و خدمت کردن کسی که با سلطان در مقام عصیان و انکار است بی‌فایده خواهد بود. نمی‌دانم کدام سلطان اعظم از این سلطان عظیم‌الشّأن است؟! و کدام نقار أقبح از نقار با او است؟!

فافهم ممّا ذکَرتُ أنّ طلبَکَ المحبّةَ الالهیّةَ مع کونک مُرتکبًا للمعصیةِ أمرٌ فاسدٌ جدًّا! و کیف یَخفیٰ علیک کونُ المعصیة سببًا للنّفرة، و کونُ النّفرة مانعةَ الجمع معه المحبّةَ.

و إذا تحقّق عندک أنّ ترکَ المعصیة أوّلُ الدّین و آخرُه، ظاهرُه و باطنُه، فَبادِرْ إلی المجاهدةِ، و اشْتَغِلْ بتمامِ الجدّ إلی المراقبة من أوّل قیامِک من نومِک فی جمیع آناتک إلی نومِک، و الزَمْ الأدبَ فی مَقدَس حضرتِه؛ و اعلم أنّک بجمیعِ أجزاءِ وجودِک ذرّةً ذرةً أسیرُ قدرتِهِ، وَ راعِ حرمةَ شریفِ حضورهِ.

و اعبُدهُ کأنّک تراه، فإن لم تکن تراه فإنّه یراک. و التفِتْ دائمًا إلی عظمتِهِ و حقارَتِکَ، و رَفعَتِهِ و دنائتِکَ، و عزّتِه و ذلّتِک، و غناهُ و حاجتِک، و لا تغفَلْ شَناعةَ غفلتِک عنه جلَّ جلالُه مع التفاته إلیک دائمًا. و قُمْ بین یدیه مقامَ العبدِ الذّلیلِ الضّعیفِ، و تَبَصبَصْ تحتَ قدمیه بَصبَصَةَ[[81]](#footnote-81)

الکلبِ النّحیف. أوَ لا یکفیک شرفًا و فخرًا أنّه أذِنَ لک فی ذِکرِ اسمِهِ العَظیمِ بلسانِک الکثیفِ الّذی نَجَّسَتْهُ قاذوراتُ المعاصی؟![[82]](#footnote-82)

پس ای عزیز! چون این کریم رحیم، زبان تو را مخزن کوه نور یعنی ذکر اسم شریف قرار داده، بی‌حیایی است مخزن سلطان را آلوده به نجاسات و قاذورات غیبت و دروغ و فحش و اذیّت و غیرها مِن المعاصی نمودن؛ مخزن سلطان باید محلّش پر عطر و گلاب باشد، نه مجلس مملوّ از قاذورات!

و بی‌شک چون دقّت در مراقبت نکرده‌ای، نمی‌دانی که از جوارح سبعه، یعنی گوش و زبان و چشم و دست و پا و بطن و فرج، چه

معصیت‌ها می‌کنی و چه آتش‌ها روشن می‌نمایی و چه فسادها در دین خودت برپا می‌کنی و چه زخم‌های مُنکَره به سیف و سنانِ زبانت به قلبت می‌زنی؛ اگر نکشته باشی بسیار خوب است! اگر بخواهم شرح این مفاسد را بیان نمایم، در کتاب نمی‌گنجد؛ در یک ورق چه می‌توانم بکنم؟! تو که هنوز جوارحت را از معاصی پاک نکرده‌ای، چگونه منتظری که در شرح احوالِ قلب، چیزی به تو بنویسم؟! پس: البِدارُ البِدارُ إلی التّوبةِ الصّادقَةِ؛ ثُمَّ العَجَلُ العَجَلُ فی الجِدِّ و المُراقَبَةِ![[83]](#footnote-83)

خلاصه، بعد از سعی در مراقبت، البتّه طالب قرب، بیداری و قیام سحر را اقلاًّ یک دو ساعت به طلوع فجر مانده إلی مطلع الشمس از دست ندهد و نماز شب را با آداب و حضور قلب بجا بیاورد، و اگر وقتش زیادتر باشد به ذکر یا فکر یا مناجات مشغول بشود؛ لیکن قدر معیّنی از شب باید مشغول ذکرِ با حضور بشود. در تمام حالاتش خالی از حزن نبوده باشد، اگر ندارد تحصیل نماید به اسبابش. و بعد از فراغ، تسبیح سیدۀ نساء، و دوازده مرتبه سورۀ توحید، و ده مرتبه «لا إله إلّا الله وحده لا شریک له،‌ له الملک ـ إلی آخر»، و صد مرتبه «لا إله إلّا الله»، و هفتاد مرتبه استغفار بخواند، و قدری از قرآن شریف تلاوت نماید، و دعای معروف صباح، أعنِی: «یا من دَلَعَ لسان الصّباح» ـ إلی آخر، البته خوانده شود. و دائماً با وضو باشد، و اگر بعد از هر وضو دو رکعت نماز بکند بسیار خوب است.

بسیار ملتفت باشد که به‌هیچ‌وجه اذیّتش به غیر نرسد، و در قضاء حوائج مسلمین، لا سیَّما علماء و لا سیَّما أتقیائُهم، سعی بلیغ نماید. و در هر مجلس که مظنّۀ وقوع در معصیت است، البتّه، البتّه، البتّه،

اجتناب نماید، بلکه مجالست با اهل غفلت به غیر شغل ضرورةً مضرّ است اگرچه از معصیت خالی بوده باشد! کثرت اشتغال به مباحات و شوخی بسیار کردن و لغو گفتن و گوش به اراجیف دادن، قلب را می‌میراند.

اگر بی‌مراقبت مشغول به ذکر و فکر بشود بی‌فایده خواهد بود، اگرچه حال هم بیاورد؛ چراکه آن حال، دوام پیدا نخواهد کرد. گول حالی را که ذکر بیاورد بی‌مراقبه، نباید خورد!

زیاده طاقت ندارم، بسیار التماس دعا از همۀ شماها دارم! این حقیر کثیرالتّقصیر و المعاصی را فراموش ننمایید.

و در شب جمعه صد مرتبه و در عصر روز جمعه صد مرتبه سورۀ قدر بخوانید.

و از جملۀ ابواب عظیمۀ ایمان، حبّ فی الله جلّ جلاله، و بغض فی الله جلّ جلاله می‌باشد. و قد عُقِدَ له فی الوسائل و غیرها مِن کُتبِ الأخبار بابًا مستقلًا، فارجِع إلیها لعلّک تعرِف عظمتَه، و تأخُذ لنفسک نصیبًا منه.

شکّی نیست که محبوب اوّل، ذات اقدس کبریائی جلّ جلاله می‌باشد، بل و کلُّ مَحبَّةٍ لا ترجِعُ إلی مَحبَّتِه فلیس بشیء![[84]](#footnote-84)

ثمّ بعده، باید هر کس را این سلطان عظیم‌الشأن بیشتر دوست داشته باشد، پس اوّل محبوب بعد از واجب‌الوجود، وجود مقدّس ختمی مَآب صلوات الله علیه و آله می‌باشد، ثُمَّ بعدَه أمیرُالمؤمنین علیه السّلام، ثُمَّ الأئمّةُ المعصومین علیهم السّلام، ثُمَّ الأنبیاءُ و الملائکةُ، ثمّ الأوصیاءُ، ثُمَّ العلماءُ و الأولیاء.

و در زمان خودش، اتقیاءِ زمانش را لا سیّما اگر عالم باشد، ترجیح

بدهد در محبّت بر کسانی که بعد از اویند در درجه، و هکذا یتنزّل؛ ولیکن سعی نماید صادق باشد در این محبّت، مرتبۀ آسانی نیست! اگر متفکّر باشید، خواهید فهمید که اگر آثار محبّت در حرکات و سکنات ظاهر شد شخص مدّعی این محبّت، صادق است و إلاّ فلا. لیکن گمان ندارم که به کنه و لوازمش برسی، و حقیر هم بیش از این در وسعم نیست.

الحاصل، لا طریقَ إلی القُرب إلّا بشرع شریف فی کلّ کلّیٍ و جزئی.[[85]](#footnote-85) ـ انتهی.

 این نامه که در واقع دستورالعمل سلوکی به جمیع سالکان حریم حق است، گرچه قدری طولانی است و با وضع مقدّمه و مقاله چندان سازگاری ندارد، امّا از آنجا که نویسندۀ آن، مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی، از اکابر علما و فقهای شیعۀ امامیّه، و از طرفی سرسلسلۀ عرفای بالله و سرحلقۀ اولیای الهی است، به‌نحوی‌که انتساب تلامذه و ارادتمندان به او، فخری عظیم و موهبتی الهی به حساب می‌آید، و هرچه از عرفای شامخین امثال مرحوم حاج شیخ محمّد بهاری و حاج میرزا جواد ملکی تبریزی و آقا سیّد احمد کربلائی و مرحوم آقا سیّد علی قاضی و علاّمۀ طباطبائی و برادر بزرگوارشان و عارف کامل مرحوم سیّد هاشم حدّاد و علاّمۀ طهرانی و غیره، پس از ایشان به ظهور رسیدند، همه و همه خود را از برکات وجودی و فیوضات ربّانیّه به‌واسطۀ نفس قدسی او می‌دانند.

### دگرگون شدن رنگ چهرۀ علاّمه طهرانی هنگام یاد کردن از ملاّ حسینقلی همدانی

 علاّمۀ طهرانی هرگاه اسمی از مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی به میان می‌آمد، رنگ چهره‌شان دگرگون می‌شد، و از او به تعابیری استثنائی یاد می‌نمودند، و او را بر سایر بزرگان اهل معرفت تفضیل می‌دادند؛ لذا

جای آن داشت که به عنوان دستور سلوک، در این مقاله آورده شود.

 در این نامه، محور دستورات ایشان بر ترک معاصی و مراقبه است. بدون مراقبۀ تامّ و اطاعت از برنامۀ سلوک، سالک ره به جایی نخواهد برد؛ گرچه نفس، با اوراد و اذکار و قیام به عبادت و نوافل، به التذاذات صوری و مقطعی دست یابد.

 آنچه در اینجا ذکرش لازم است این است که: رعایت برنامۀ سلوک و مراقبه، باید تحت إشراف و نظر فرد راه‌رفته و به مقصد‌رسیده باشد؛ زیرا عبور از شهوات نفسانیّه و اهواءِ دنیویّه، بدون هدایت و ارشاد استاد کاملِ مشْرف به نفوس و ضمائرِ سلاّک، امکان‌پذیر نخواهد بود. و بر این مسئله، جمیع اساتید عرفان و مَهَرۀ فن تصریح دارند.

### لزوم استاد خبیر و بصیر و از هویٰ گذشته

 مرحوم قاضی می‌فرمودند:

اهمّ از آنچه‌ در این‌ راه‌ لازم‌ است‌، استاد خبیر و بصیر و از هویٰ بیرون‌آمده‌ و به‌ معرفت‌ الهیّه‌ رسیده‌ و انسان‌ کامل‌ است، که‌ علاوه‌ بر سیر إلی‌ الله‌، سه‌ سفر دیگر را طی نموده‌ و گردش‌ و تماشای‌ او در عالم‌ خلق‌، بالحق بوده‌ باشد.[[86]](#footnote-86)

 و هم ایشان می‌فرمودند:

اگر شخصی در طلب استاد، دو سوّم عمر خود را سپری نماید، به بیراهه نرفته است.[[87]](#footnote-87)

 نیز در بیان ضرورت استاد در سیر و سلوک إلی الله وارد است که:

 اطاعت از دستور استاد کامل، شرط اصلی حرکت در طریق است؛ و به هر اندازه سالک این مسئله را سبک بشمارد، به همان مقدار دچار ضرر و زیان و خسارت شده است.

### لزوم تبعیّت تمام و کمال از استاد، و عدم لحاظ هیچ‌گونه نصیبی برای خود

 بر این اساس، سالک در مقام اطاعت باید دستور استاد را بر خواست و ارادۀ ‌خویش مقدّم بدارد، بلکه هیچ خواستی جز اطاعت از مرشد و مراد خویش نداشته باشد و او را ولیّ و صاحب‌اختیار در جمیع امور حیات خود بداند؛ ‌با اذن او قیام نماید و با اذن او توقّف کند، در روابط اجتماعی کاملاً تحت إشراف و رخصت او عمل نماید. و باید توجّه داشته باشد که در بسیاری از موارد اطاعت و انقیاد از استاد، برخلاف تمایلات و مشتهیات نفسانی صورت می‌پذیرد؛ ولیکن باید با عزمی متین و اراده‌ای خلل‌ناپذیر، میدان را به نفس و امیال دنیویّه و شهوانی او نسپارد.

 علّت اینکه بسیاری از بزرگان با وجود سلوک در مسیر إلی الله، به مراتب نهایی کمال نرسیدند و در نیمۀ راه از حرکت بازماندند و یا اینکه خدای نکرده به سیر قهقرایی دچار گشتند، این بود که در مقابل استاد، همۀ وجود خود را به او نسپردند و برای خود حظّ و نصیبی در مقام اختیار و عمل قرار دادند؛ و استاد هم که خارج از میل و اختیار شاگرد کاری نمی‌تواند انجام دهد!

### عدم فایدۀ عمل به دستورات بزرگان بدون سرسپردگی به استاد

 مطلب دیگری که تذکّر او در اینجا حائز اهمیّت است این است که: برخی تصوّر می‌کنند که عمل به دستورات بزرگان بدون تسلیم و سرسپردگی به استاد راه و مربّی نفس، انسان را به فعلیّت و کمال می‌رساند؛ و لذا هیچ سعی و کوششی را برای تحصیل این مهم، مبذول نمی‌دارند و صرفاً بر اساس میل و سلیقۀ خود، به انجام اوراد و اذکار و ترتیب امور اجتماعی و شخصی می‌پردازند.

 این دسته نیز سخت در اشتباه و غفلت و ضلالت‌اند؛ زیرا همان‌طورکه قبلاً گذشت، خطرات و موانع موبقه و مهلکۀ راه آن‌قدر زیاد است که مجال حرکت و رشد و سیر را از سالک می‌گیرد؛ و در این موقعیّت هیچ فرقی بین فرد عامی و عالم وجود ندارد، بلکه خطرات و بلایا برای عالم به مراتب بیشتر و سخت‌تر و مهلک‌تر خواهد بود. و لهذا بسیاری از اساتید عرفان، قبل از پذیرش ارشاد و دستگیری شاگرد، او را به تأمّل و تدبّر در امور و جریانات و حوادث مستقبله فرا می‌خواندند و عزم و ارادۀ او را در مقابلۀ با این قضایا می‌آزمودند، و از ابتدا او را متوجّه برخی از موانع و صوارف راه می‌کردند؛ و اگر در او نقطۀ ضعف و قصوری مشاهده می‌کردند، او را منصرف می‌نمودند.

 شیخ عطّار در این‌باره می‌فرماید:

 از جنید راجع به مرید و مراد پرسیدند:

سُئِل عنه: ما معنی المرید؟ قال: «المرید، الّذی یتولّاه سیاسةُ العلم؛ و المراد، الّذی یتولّاه رعایةُ الحقّ. و المرید صاحبُ السّیر، و المراد صاحب الطّیر. و لا یُدرِک السّایرُ الطایرَ».[[88]](#footnote-88)

«از معنای مرید سؤال شد، گفت: ”مریدْ آن است که امر او به‌واسطۀ علم حصولی و اکتسابی انجام می‌پذیرد، ولی مرادْ آن است که حقّ متعال امور او را به دست مشیّت و ارادۀ خود انتظام می‌بخشد؛ مریدْ همواره پیاده راه می‌سپارد، درحالی‌که مرادْ در آسمان‌ها پرواز می‌کند. و کجا می‌تواند حال مراد را مرید دریابد؟!“»

### رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم: «الشیخُ فی قومِه کالنبیِّ فی أُمّتِه»

 از کلمات أبوسعید است که:

مدار طریقت بر پیر است؛ «الشیخُ فی قومِه کالنبیِّ فی أُمّته.»[[89]](#footnote-89) و محقّق و مبرهن است که به خویشتن به جایی نتوان رسید.[[90]](#footnote-90)

 و لهذا در این‌باره عارف بزرگ، شیخ محمود شبستری می‌فرماید:

 مرحوم علاّمۀ طهرانی از اساتید خود به پیامبران الهی تعبیر می‌کردند؛[[91]](#footnote-91) شخصیّتی که بدون جنبۀ تشریع و وحی، در همان مرتبۀ إشراف و احاطه بر نفوس و ضمائر قرار دارد، و امر او امر خدای تعالی

و دستور او مانند دستور پیامبر الهی واجب‌الإتّباع می‌باشد.

 به یاد دارم روزی در مجلسی که بین علاّمۀ طهرانی و علاّمه طباطبائی ـ رضوان الله علیهما ـ صحبت از میزان و مقدار اطاعت شاگرد از استادش در مسائل سلوکی و تقلید شرعی به میان آمد، مرحوم علاّمۀ طهرانی فرمودند:

آیا مگر شاگرد می‌تواند حقیقتی ماوراءِ کلام و فعل استادش بیابد و آن را ملاک برای تأسّی و تقلید و اطاعت قرار دهد؟!

 رسالۀ لبّ اللّباب در سیر و سلوک أُولی الألباب، تألیف مرحوم علاّمۀ طهرانی، یکی از ارزشمندترین نوشتجات و رساله‌هایی است که در طول تاریخ اسلام در این موضوع به رشتۀ تحریر درآمده است. عرفای الهی هریک به نوبۀ خود، سیر و سلوک عملی إلی الله را، چه در رساله‌ها و چه در نامه‌ها و مقالات و کتب، به أنحاءِ مختلف برای مستعدّینْ بیان کرده‌اند؛ لیکن رساله‌ای در کیفیّت تحوّلات و تبدّلات و سیر نفوس بشر و بیان منازل طریق به نحو اختصار، به مانند این رسالۀ شریفه در دست نیست. این رساله که توسّط علاّمۀ طباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ در ضمن دروس اخلاقی، برای برخی از شاگردانشان مطرح شده است، در همان وقت به تقریر و تحریر علاّمۀ طهرانی درآمد.

## خصوصیّات و امتیاز رسالۀ لبّ اللّباب در سیر و سلوک أُولی الألباب علاّمه طهرانی

 خصوصیّت و امتیاز این رسالۀ شریفه، از دو جهت قابل بررسی و تأمّل است:

### خصوصیّت و امتیاز اوّل رسالۀ لبّ اللّباب

 اوّل اینکه: بیان کنندۀ این دروس و مطالب، شخصیّتی مثل علاّمۀ طباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ است؛ فردی که خامه از ترسیم فضایل و توصیفش عاجز، و لسان از تعریف و تمجیدش الکن است. این مرد الهی در علوم نقلیّه از فقه و تفسیر و اصول و غیره، سرآمد اهل زمانه بود؛ به‌نحوی‌که می‌توان قرن اخیر را در شکوفایی علوم وحیانی و إحیای شریعت محمّدی

به نام او مسمّا نمود، و در فلسفۀ اسلامی و حکمت متعالیه، إحیا کنندۀ فلسفۀ راقیه و عالیۀ صدرالمتألّهین برشمرد. رشحات افکار رفیع‌البنیان و تراوشات فیوضات بحار حکمت و عرفان او، شخصیّتی استثنائی در این قرون اخیر از او به وجود آورده بود؛ فردی که حقیقت و عمق تعالیم و مبانی اصیل شریعت اسلام و مکتب تشیّع و ولایت را با تمام شراشر وجود مسّ و لمس نموده بود، و مدرکات عقلانی و وحیانی را با حقیقت شهود، در هم آمیخته بود. خلاصه در یک کلام، ایشان از جمله معدود مفاخر عالم اسلام بود که از صدر اسلام تا کنون، کمتر فردی به علوّ درجات روحی و اتقان مدرکات عقلانی و کشف حجاب‌های عوالم معنا، به مانند ایشان آمده است.

## علاّمه طهرانی: «علاّمه طباطبائی فردی است که ملائکه بدون وضو نامش را نمی‌برند»

 مرحوم علاّمۀ طهرانی بارها می‌فرمود:

علاّمۀ طباطبائی فردی است که ملائکه بدون طهارت و وضو نام او را بر زبان نمی‌برند،‌ و او شخصیّتی است که قدر و منزلتش حتّی بر علما و فقهای عالی‌قدر، مجهول و مخفی می‌باشد.

 به یاد دارم روزی در خدمت مرحوم علاّمۀ طهرانی به منزل یکی از برجسته‌ترین تلامذۀ ایشان و حکمای معروف و مشهور رفته بودیم، صحبت از علاّمۀ طباطبائی به میان آمد؛ آن شخص حکیم در توصیف ایشان گفت:

ایشان شخصیّتی است که یک ترک أولیٰ، نه در خلوت و نه در جلوت از ایشان متمشّی نیست.

 پس از خروج از منزل، علاّمۀ طهرانی رو به من کردند و فرمودند:

این چه تعبیری است که برای تمجید از علاّمۀ طباطبائی آورده می‌شود! علاّمۀ طباطبائی کجا و امثال این تعابیر کجا؟! او در افقی است که از وصف و نعت بیرون است، و از تعریف و تمجید خارج؛ فعل او در وصف نمی‌آید تا به این نعوت و اوصاف توصیف گردد!

و باز وقتی کسی دربارۀ ایشان گفته بود که:

من ایشان را در مقام تکلیم دیده‌ام؛ چنانچه راجع به حضرت موسی علیه السّلام خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَكَلَّمَ ٱللَهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا﴾.[[92]](#footnote-92)

 ایشان فرموده بودند:

اینکه مقامی برای علاّمۀ طباطبائی نیست!

### توصیف علاّمۀ طباطبائی به قلم علاّمۀ طهرانی رضوان الله علیهما

 در اینجا مناسب است که قلم بیان و توصیف این شخصیّت استثنائی، به دست توانا و قابل والاترین شاگرد مکتب علاّمۀ طباطبائی، یعنی ابر مرد میدان توحید و معرفت، علاّمۀ طهرانی ـ رضوان الله علیهما ـ سپرده شود، و از خامۀ رشیقۀ ایشان دربارۀ استاد بزرگوارش نقل گردد. ایشان در مقدّمۀ کتاب توحید علمی و عینی چنین می‌فرمایند:

و امّا شرح حال و ترجمۀ ... أُستادنا الأکرم، و مولانا الأعظم: حضرت آیة الله العظمی حاج سیّد محمّدحسین طباطبائی تبریزی ـ أفاض الله علینا من برکات نفسه‌ ـ به شرح قلم نیاید، و خامه را توان آن نیست، و فکر و اندیشه را سعه و گسترش آن نه، که اطراف و جوانب مقامات علمی و فقهی و حِکَمی و عرفانی، و روح بلند و خلق عظیم او را بررسی کند؛ و کمربند منطق و گفتار هیچ‌گاه نمی‌تواند آن نفس قدسیّه و انسان ملکوتی و روح مجرّد وی را در خود حصر کند.

چون حضرت استاد از این عالم به عالم خلود رحلت فرمود، و این حقیر با عنوان مهر تابان یادنامه‌ای برایشان نوشتم، با خود گمان می‌کردم تا اندازه‌ای توانسته‌ام‌ ایشان را معرّفی کرده باشم، و به عاشقان کوی حبیب و مشتاقان لقای جمال حضرت سرمدی ارائۀ طریقی نموده باشم؛ اینک که گهگاهی همان نوشتۀ خود را نگاهی می‌کنم، می‌گویم: هیهات، هیهات أن أظُنَّ أن أصِلَ إلی فهمِ مَغزیٰ معنویّتک، أو أقدِر علیٰ أن أتفوَّه بکمالِ روحانیّتک؛ فیرجِع فهمی کلیلًا، و عینی خائبًا و حسیرًا، و لسانی خارسًا و ثقیلًا!

\* \* \*

 ـ انتهی کلام علاّمۀ طهرانی.

### سلسله انتساب عرفانی علاّمۀ طباطبائی رضوان الله علیه



خبیر به جمیع مبانی و مکاتب مختلف و فِرق گوناگون بوده، و خود نیز از موهبت کشف و شهود برخوردار بوده است.

### خصوصیّت و امتیاز دوّم رسالۀ لبّ اللّباب

 و امّا از جهت دوّم که انتساب این اثر شریف به مؤلّف و مقرّر ‌آن است، و آن مرحوم علاّمه آیة الله العظمی و حجّته الأکبر، سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی است، شخصیّتی که به جدّ، راقم سطور را قدرت بر توصیف و تعریف او نمی‌باشد؛ زیرا از افق عقل و ادراک او برتر و بالاتر است، و قلم زدن در چنین عرصه‌ای جز نشر اوهام و تخیّلات، چیز دیگری نمی‌باشد.

 ایشان از نقطه نظر علوم رسمی فلسفه و تفسیر و فقه‌الحدیث، شاگرد اوّل و ممتاز بحث‌های مرحوم علاّمۀ طباطبائی بوده است. و علاوه بر این، به گفتۀ خودشان در مدّت هفت سال اقامت در شهر مقدّس قم، به‌طور مستمر روزی حداقلّ دو ساعت به‌طور خصوصی از إفادات و إفاضات آن کانون علم و حکمت و عرفان و توحید بهره‌مند شده است؛ و آن‌چنان ارتباط وثیق و صمیمی بین استاد و شاگرد برقرار گشته بود که مرحوم علاّمۀ طباطبائی حاضر به افتراق و جدایی از ایشان نمی‌شد، و پس از هجرت ایشان به نجف اشرف، در نامه‌ای چنین می‌نویسند:

### نامۀ پر مهر و محبّت علاّمه طباطبائی به علاّمه طهرانی رضوان الله علیهما

... ولی با این‌همه، چنانچه قلبتان هم قاعدتا‌ً باید شهادت بدهد، هیچ‌گاه صورت پر مهر جناب‌عالی فراموش بنده نمی‌شود. و لولا اینکه موضوع آستان عرش‌بنیان حضرت امیر علیه السّلام بود، بنده هیچ‌گونه رأی مسافرت جناب‌عالی، نه در مقام شور و نه به حسب تصوّر نمی‌دادم. به‌هر حال و اجمالاً دل بنده پیوسته پیش شما است... .[[93]](#footnote-93)

### اساتید عرفانی مرحوم علاّمۀ طهرانی رضوان الله علیه

 علاّمۀ طهرانی در این مدّت، نه تنها به عنوان مبرّزترین تلامذۀ علاّمۀ طباطبائی به حساب می‌آمده است، بلکه به عنوان شاگرد سلوکی در تحت تربیت و تهذیب مراد خویش به انجام دستورات و برنامۀ عملی مراقبه و پرداختن به اذکار و اوراد در طول لیل و نهار درآمده، با تمام جدّیت و اهتمامْ دل در گرو فرمایشات و دستورات استاد خویش نهاد؛ استادی که تنها راه منحصر به فرد ادراک ولایت امام علیه السّلام و معرفت حقیقی مسئلۀ ولایت را سلوک عملی و وصول به مرتبۀ عرفان و تجرّد می‌دانست، و با همین نگرش به تربیت و تهذیب این شاگرد مستعدّ خویش پرداخت.

 علاّمۀ طهرانی پس از هجرت به نجف اشرف و استفاده از محضر اساتید علوم رسمیّه، به مرتبه‌ای نائل آمد که در بین علما و فضلا مشارٌ ‌بالبنان گردید؛ و اعتقاد عمومی حوزه بر این باور بود: چنانچه اقامت ایشان در نجف به طول انجامد، مرجعیّت شیعه منحصراً به او تعلّق خواهد گرفت. درعین‌حال به توصیۀ استادش علاّمۀ طباطبائی، با شاگردان مرحوم قاضی بالخصوص حاج شیخ عبّاس هاتف، و نیز آیة الله سیّد جمال‌الدّین گلپایگانی مراودۀ سلوکی برقرار نمود.

 مشی زندگی و حیات علمی ایشان به‌نحوی بود که مورد پسند علمای اهل دنیا و بی‌خبران از عوالم معنا و منغمران در بوادی نفس امارّه واقع نشد، و از این لحاظ مورد بی‌مهری و اهانت آنان قرار گرفت؛ ولی او هیچ‌گاه به اندازۀ سر سوزنی از مرام و ممشای خود تنازل نکرد. و از آنجا که قدرت علمی برتر او، حتّی بر اساتید او، و منطق قاطع و قویم او مجال هیچ‌گونه جسارت و جرأت را به جهّال و دین‌فروشان متظاهر به

زیّ اهل علم و دیانت در برابر او نمی‌داد، پنهانی به نشر اکاذیب و تهمت‌ها بر علیه او می‌پرداختند و او را به تصوّف منکَر، متّهم می‌نمودند.

### ممانعت آیة الله خویی از اشتغال علاّمه طهرانی به سیر و سلوک، و پاسخ علاّمه

 ایشان می‌فرمودند:

شبی یکی از اساتیدشان (مرحوم آیة الله خوئی رحمة الله علیه) به ایشان می‌گوید:

«آقا سیّد محمّدحسین! حیف است از مثل شمایی با این استعداد و نبوغ علمی، وقت خود را به امور سلوکی و رعایت برنامه‌های مخصوص این راه بگذراند؛ این مطالب خودبه‌خود برای انسان حاصل می‌شود! ارزش اوقات طلبه بالاتر است از پرداختن به این امور!!»

 ایشان در پاسخ می‌فرمایند:

شما که می‌دانید من قوی‌ترین شاگرد بحث‌های شما هستم، و حتّی حاضرم در هر مسئله‌ای با خود شما و به انتخاب شما به مباحثه بپردازم، تا معلوم شود کدام یک از ما از نقطه‌نظر فنّی و استدلالی و قدرت علمی بر دیگری ترجیح داریم! مگر من عمرم را به بطالت می‌گذرانم، مانند این افرادی که هیچ هنری جز اتلاف اوقات عمر و شب‌نشینی‌های هوسرانه و پرداختن به غیبت‌ها و تهمت‌ها و دخالت در امور شخصی صالحان ندارند؟!

اگر این مسائل معنوی و درجات عوالم ربوبی خودبه‌خود حاصل می‌شد، تا به‌حال ما از شما و امثال شما دیده بودیم! کجا این مسائل خودبه‌خود برای انسان پیدا می‌شود؟!

هیهات، هیهات که شخصی با این طرز تفکّر و این‌گونه نگرش به این حقایق بتواند سر سوزنی از این معارف به‌دست آورد!‌ اینان تمام عمر خود را در تحیّر و تردید و شکّ و بی‌خبری سپری می‌نمایند، و

دست خالی بدون هیچ مستمسکی از این عالم به عالم آخرت هجرت می‌نمایند؛ و تازه موقع حساب و کتاب فرامی‌رسد.[[94]](#footnote-94)

### توفیق شاگردی علاّمۀ طهرانی نزد عارف کامل، حضرت حاج سیّد هاشم حدّاد رضوان الله علیهما

 علاّمۀ طهرانی پس از گذشت هفت سال از اقامت در نجف و استفاضۀ از برکات عتبۀ مقدّسۀ صاحب ولایت کبریٰ، حضرت مولَی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه السّلام، به‌واسطۀ عنایتی که از جانب حضرت بقیّة الله حجّة بن الحسن المهدی ارواحنا لتراب مقدمه الفداء به ایشان شده بود، با مبرّزترین شاگرد اخلاقی و عرفانی مرحوم قاضی، یعنی حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد ارتباط پیدا می‌کند؛ شخصیّتی که توانست تمام شراشر وجود او را به تصرّف و سیطرۀ ولایی خویش درآورد، و دیگر هیچ نقطۀ مبهمی را در تمام زوایای وجودی او باقی نگذارد.

 تعبیری که مرحوم علاّمۀ طهرانی از این عارف بی‌بدلیل می‌نمودند با سایر تعریف‌ها و تعبیر‌های از بزرگان و اولیای الهی، چه گذشته و چه حال، تفاوت داشت؛ برای توضیح بیشتر در این مورد به کتاب اسرار ملکوت، جلد دوّم، و مهر فروزان إحاله می‌دهیم.

 سیر روحی و قدرت عرفانی و افق اندیشه و علوّ افکار این رجل الهی به‌حدّی بود که دیگر مجالی برای علاّمۀ طهرانی در ذهن و عقل و قلب و ضمیر او باقی نگذارد، و هرگونه تصوّر و تخیّل برتری را به‌کلّی از میان برداشت، و راه را بر هرگونه منقصت و روزنه‌ای بربست، و با تمام وجود در اختیار تربیت و تهذیب این مرد بزرگ قرار گرفت؛ اختیار خود را به اختیار و ارادۀ او تبدیل نمود، و خواست او را جایگزین خواست و مشیّت خود قرار داد،‌ در مقابل او سراپا گوش بود و چشم،

صفر بود و عدم، عبد بود و ارادت، کلام او را عین وحی و اشارت او را عین مشیّت حق می‌دید. حقیقت و واقع از حرکات و سکناتش منتزع می‌گشت، نه اینکه فعل و قول او منطبق بر مصلحت و واقع باشد.

### مراتب استفاده و حظّ معنوی علاّمه طهرانی از نفس قدسی حضرت حدّاد

 و از این جهت، طبیعی است که میزان رشد معنوی و افق کشف حقایق توحیدی در علاّمه طهرانی به‌نحو دیگری درآمد، و ادراک او نسبت به مسائل توحید و عرفان با دریافت‌های گذشته از سایر اساتید تفاوت پیدا کرد، و إشراق بارقه‌های جلال و جمال بر قلب او به تحوّلی جوهری در نفس و ضمیر او انجامید، و عالی‌ترین موهبت الهی را که وصول به مقام تجرّد ذات و فناءِ فی‌الله است نصیبش نمود، و به تأییدات الهی مرتبۀ بقاءِ بالله را جهت دستگیری و هدایت و ارشاد نفوس مستعدّه حائز گشت، و از طرف استاد خود سیّد هاشم حدّاد به «سیّد الطائفتین» ملقّب گردید.

 روزی مرحوم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ به من فرمودند:

فلانی! مانند پدرت در تمام کرۀ‌ زمین کسی یافت نخواهد شد؛ و من هرچه داشتم صد در صد به او تسلیم کردم!

### وصایت ظاهری و باطنی علاّمه طهرانی از حضرت آقای حدّاد

 مرحوم علاّمه طهرانی طبق وصیّت مکتوب حضرت حدّاد، وصّی ظاهر و باطن ایشان گردید و تمام مراجعات به حضرت حدّاد، به او تفویض گشت.[[95]](#footnote-95) و جالب اینکه مدّت مصاحبت ایشان با مرحوم حدّاد بیست و هشت سال به طول انجامید، درست مانند مدّت مصاحبت مرحوم حدّاد با استاد عرفانی ایشان، مرحوم قاضی رضوان الله علیهم أجمعین.

### مباحثات علاّمۀ طباطبائی و علاّمۀ طهرانی دربارۀ فناء و بقاء أعیان ثابته

 علاّمۀ طهرانی در معارف توحیدی و اندیشه‌های عرفانی به افقی رسید که دیگر مافوقی برای او متصوّر نبود. و از آنجا که شیمه و خصلت ذاتی او رعایت ادب و احترام و لطف نسبت به اساتید و ولی‌نعمت‌های خود بود، باب بحث و مذاکرات توحیدی و عرفانی را در اواخر عمرِ مرحوم علاّمۀ طباطبائی با ایشان باز نمود و در طیّ شش جلسه در طهران، راجع به حقیقت فناءِ ذاتی بنده در ذات پروردگار، و انمحاء‌ِ کلّی جمیع تعیّنات و آثار حتّی عین ثابت، با ایشان به مباحثه پرداخت، که شروح آن مطالب در کتاب مهر تابانِ ایشان آمده است.[[96]](#footnote-96) مرحوم علاّمۀ طباطبائی در این مباحثات بر عدم فناءِ ذاتی و بقاءِ عین ثابت تأکید می‌ورزند، و با ادلّۀ خود در مقام انکار این مسئله برمی‌آیند؛ ولی بالأخره پس از ردّ و بدل ادلّه و نقض و إبرام آنها، ملزم به قبول و پذیرش آن می‌شوند. و انکشاف این مسئله، حالتی از بهجت و نشاط و تعمّق و تفکّر را در ایشان پدید می‌آورد.

 نگارندۀ سطور پس از اتمام این مباحثات که در خدمت والد معظّم به حضورشان شرفیاب شده بودم، شنیدم که فرمودند: «خداوند شما را وسیلۀ هدایت و دستگیری ما قرار داد.» کلامی که یک دنیا عظمت و تواضع و خلوص و صدق و بهاء در میان داشت![[97]](#footnote-97)

 جالب اینکه عین همین مباحثات، بین مرحوم علاّمۀ طباطبائی و استادشان مرحوم قاضی در مدّت اقامت در نجف انجام پذیرفته بود، لیکن مرحوم قاضی نتوانسته بودند ایشان را ملزم به قبول و ادراک این

مسئلۀ حیاتی عرفانی بنمایند؛ و این مهم به توفیق الهی توسّط علاّمۀ طهرانی تحقّق یافت. و له الحمد و له الشّکر و هو الموفّق و المعین.

 این بود خلاصه‌ای از شخصیّت مقرِّر و گردآورندۀ این رسالۀ شریفه. و گرچه مطلب ناگفته در این مقاله بسیار بسیار بیشتر از آنچه که به رسم آمده است می‌باشد، لیکن بر ارباب بصیرت و درایت، ادراک حقایق و کشف رموز از این دست‌نوشت پوشیده نخواهد ماند.

 اللهمّ ألحِقْنا بعبادِک الّذین هُم بالبِدارِ إلیک یسارِعون، و بابکَ علی الدّوام یطرُقون، و إیاک فی اللّیل و النّهارِ یعبُدون؛[[98]](#footnote-98) بمحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ.

 قم المقدّسه، دوشنبه، ١٤ شوال ١٤٢٧ هجری قمری

 سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی

1. اشاره به سوره إسراء (١٧) آیه ٧٠: (وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَني‏ آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلي‏ کَثيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضيلاً)؛

اسرار ملکوت، ج ١، ص ٣٣، تعلیقه ١:

«و به‌تحقیق ما بنی‌آدم را کرامت بخشیدیم، و آنان را در بیابان و دریا سیر دادیم، و از نعمت‌های پاک و طیّب خود روزی گردانیدیم، و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت دادیم.» [↑](#footnote-ref-1)
2. شرح مناقب محیی‌الدّین عربی، ص ٩٥؛ معاد شناسی، ج ٩، ص ٤٢٧، صلوات محیی‌الدّین بر رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم. ترجمه:

«پدر عوالم وجود از جهت و حیثیّت فاعلی او، و مادر همۀ مخلوقات از حیثیّت قبول و استعداد خود (زیرا به جهت تحقّق دو حیثیّت متفاوته: یکی نزول حقیقت وجود به إضافۀ اشراقیّه، و دوّم تشکّل آن در قوالب و ظروف متفاوته و تعیّن آن به تعیّنات مختلفه، دو جهت و حیثیّت و انتساب در کیفیّت بدء و ختم مرتسم می‌شود، که حیثیّت اوّلی را به حیثیّت فاعلی و دوّمی را به قابلی تعبیر می‌کنند؛ و هر دو از وجود مبارک آن حضرت، و تحقّق آن در نفس شریف آن حضرت می‌باشد).» (مؤلّف) [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره أنعام (٦) آیه ٩١. الله شناسی، ج ١، ص ٣٥٠:

«بگو: الله! و پس آنگاه بگذار ایشان را که در امور سرگرم‌کنندۀ خود غوطه‌ور شده و به بازی اشتغال ورزند.» [↑](#footnote-ref-3)
4. مطلع انوار، ج ٢، ص ١١٧، تعلیقه؛ مهر تابناک، ج ١، ص ٢٦٣. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره هود (١١) آیه ٨٨. الله شناسی، ج ٣، ص ٢٢٨:

«و نیست توفیق من مگر به‌واسطۀ خداوند. من بر او توکّل کرده‌ام، و به سوی او بازگشت می‌نمایم.» [↑](#footnote-ref-5)
6. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون وجود رابط رجوع شود به الحکمة المتعالیّة فی الأسفار العقلیّة الأربعة، ج ١، ص ٧٨. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره عنکبوت (٢٩) آیه ٤٤. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره حجّ (٢٢) آیه ٦٢. ترجمۀ رسالۀ بدیعه، ص ٢٦:

«این از آنجاست که خداوند حق است و جز او، هر معبودی باطل است.» [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره ابراهیم (١٤) آیه ٥. مهر تابان، ص ٣٨٣، تعلیقه ١:

«و هرآینه به تحقیق که ما موسی را با آیات خود فرستادیم که قوم خود را از تاریکی‌ها به نور بیرون بیاور، و آنان را به ایّام خدا متذکّر ساز! به‌درستی‌که در این‌باره، آیاتی است برای هر شخص شکیبا و شکر گزار.» [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره حدید (٥٧) آیه ٢٥. امام شناسی، ج ٨، ص ١٥٨:

«ما حقّاً پیغمبران خود را با ادّله و بیّنات و حجّت‌ها و معجزات فرستادیم، و با آنها نیز کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا آنکه مردم به قِسط و عدل قیام کنند.» [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره نساء (٤) آیه ٨٢. امام شناسی، ج ١٤، ص ٨٨:

«و اگر از نزد غیر خدا بود هرآینه در آن اختلاف بسیاری را می‌یافتند.» [↑](#footnote-ref-11)
12. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئله نسخ رجوع شود به الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ١، ص ٤٠. [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره آل عمران (٣) آیه ٨٥. ترجمه:

«هر کس غیر از اسلام دینی را برای خود اتّخاذ کند از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.» [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره بقره (٢) آیه ١٢٠. امام شناسی، ج ٢، ص ٩٥:

«ای پیغمبر! (بر مرام و مسلک خود باش و از راه حق تجاوز مکن و تابع افکار و آراءِ یهود و نصاریٰ مباش!) آنها از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه از آنها تبعیّت کنی و از آیین و سنّت آنان پیروی بنمایی. بگو هدایت خدا فقط هدایت است! و اگر از افکار و خواسته‌های آنها پیروی کنی بعد از آنکه به مقام علم رسیدی و حقایق بر تو مکشوف افتاد، از طرف خدا هیچ دوست و هیچ یاوری نخواهی داشت‌.» [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره بقره (٢) آیه ٦٢. معاد شناسی، ج ١٠، ص ١٣٧:

«آن کسانی که ایمان آورده‌اند، و آن کسانی که یهودی هستند و نصاری و ستاره‌پرستان، و هر کس به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، پس پاداش آنان در نزد پروردگار آنهاست و هیچ‌گونه ترسی و اندوهی برای آنها نیست.» [↑](#footnote-ref-15)
16. مکارم الأخلاق، ص ٨. امام شناسی، ج ٢، ص ٢٠٣:

«این است و جز این نیست که من برانگیخته شده‌ام برای آنکه مکارم اخلاق را تمام کنم‌.» [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره أنعام (٦) آیه ١٦١. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ٢٣٠:

«بگو ای پیغمبر! حقّاً و تحقیقاً پروردگار من مرا به سوی صراط مستقیم رهنمایی فرموده است. صراط مستقیم دینی است استوار و اصیل و پا برجا؛ آن ملّت و آیین ابراهیم است که از هر جهت کژی و اعوجاج، به سَمتِ اعتدال و راستی متمایل است‌، [و او از مشرکین نبود].» [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره بقره (٢) آیه ١٣٠؛ سوره نحل (١٦) آیه ١٢٢؛ سوره عنکبوت (٢٩) آیه ٢٧. رساله لبّ اللّباب، ص ٧٧:

«و او در آخرت تحقیقاً از صالحان است‌.» [↑](#footnote-ref-18)
19. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مقام صلوح رجوع شود به رساله لبّ اللّباب، ص ٧٤. [↑](#footnote-ref-19)
20. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ٣، ص ٢٩٩، مناجات شعبانیّه. الله شناسی، ج ‌١، ص ٦٣:

«و چشمان دل‌هایمان را به نور و درخشش نظرشان به سویت نورانی کن، تا به جایی رسد که چشمان دل‌هایمان حجاب‌های نور را بشکافد و به معدن عظمتْ وصول یابد، و روح‌هایمان به مقام عزّ قدس تو متعلّق گردد.» [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره حجر (١٥) آیه ٢٩؛ سوره ص (٣٨) آیه ٧٢. معاد شناسی، ج ٦، ص ٢٤٧:

«من از روح خودم در آدم دمیدم.‌» [↑](#footnote-ref-21)
22. رساله لبّ اللّباب، ص ٥٢؛ مطلع انوار، ج ٢، ص ٥٤؛ مهر تابناک، ج ١، ص ١١٥. [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره أنبیاء (٢١) آیه ٢٦ و ٢٧. معاد شناسی، ج ١، ص ٢٥٢:

«فرشتگان بندگان بزرگوار و مکرَّم ما هستند \* و از گفتار خدا و ارادۀ او سبقت نمی‌گیرند و به امر خدا عمل می‌کنند.» [↑](#footnote-ref-23)
24. علل الشّرایع، ج ١، ص ٤: «عبدالله بن سنان قال: سألت أباعبدالله جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام فقلت: الملائکةُ أفضلُ أم بنو آدم؟

فقال علیه السّلام: قال أمیرُالمؤمنین علیُّ بنُ أبی‌طالب علیه السّلام:

”إن الله عزّوجلّ رکّب فی الملائکة عقلًا بلا شهوة، و رکّب فی البهائم شهوةً بلا عقل، و رکّب فی بنی‌آدم کلیهما؛ فمن غلَب عقلُه شهوتَه فهو خیرٌ من الملائکة، و من غلَبت شهوتُه عقلَه فهو شرٌّ من البهائم.“»

ترجمه: «عبدالله بن سنان می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: ملائکه افضل هستند یا بنی‌آدم؟

حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرمود:

”خداوند عزّوجلّ در ملائکه عقلی بدون شهوت قرار داد و در بهائم شهوتی بدون عقل، و در بنی‌آدم هر دو را با هم قرار داد؛ پس هر کس که عقل او بر شهوتش غلبه کند از ملائکه برتر خواهد بود، و هر آنکه شهوتش بر عقل او چیره گردد از بهائم پست‌تر می‌گردد.“» [↑](#footnote-ref-24)
25. Spirituality [↑](#footnote-ref-25)
26. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مرتبۀ مثال متّصل، رجوع شود به معاد شناسی، ج ٢، ص ١٥٩. [↑](#footnote-ref-26)
27. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئله فوق رجوع شود به روح مجرّد، ص ٦٢٥. [↑](#footnote-ref-27)
28. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ٢، ص ٢٤٢. [↑](#footnote-ref-28)
29. سوره أنبیاء (٢١) آیه ٢٢. الله شناسی، ج ٢، ص ٢٤٩، تعلیقه ١:

«اگر در آسمان و زمین آلهه‌ای جز خدا بودند، هرآینه آن دوتا فاسد می‌گشتند.» [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره آل عمران (٣) آیه ١٩٠. متن سخنرانی‌های مرحوم علاّمه رضوان الله علیه، ص ٤٦١:

«در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف و دگرگونی شب و روز، آیاتی است و نشانه‌هایی است برای ما، برای افرادی که دارای خِرد هستند.» [↑](#footnote-ref-30)
31. سوره لقمان (٣١) آیه ٢٥؛ سوره زمر (٣٩) آیه ٣٨. روح مجرّد، ص ٢١٤، تعلیقه: «و ای پیامبر، اگر تو از این مردم شرک‌پیشه بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ می‌گویند: البتّه و البتّه الله آفریده است!‌» [↑](#footnote-ref-31)
32. سوره إسراء (١٧) آیه ٨٨. امام شناسی، ج ١٤، ص ٨٩:

«بگو اگر إنس و جن با هم مجتمع گردند تا مانند چنین قرآنی بیاورند نخواهند توانست، اگرچه بعضی کمک بعض دیگر در این امر شده باشند.» [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره نساء (٤) آیه ٨٢. امام شناسی، ج ١٤، ص ٨٨:

«و اگر از نزد غیر خدا بود، هرآینه در آن اختلاف بسیاری را می‌یافتند.» [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره محمّد (٤٧) آیه ٢٤. معاد شناسی، ج ٥، ص ٢٢٢:

«آیا تدبّر و تأمّل در قرآن نمی‌کنند، یا روی دل‌ها را قفل‌هایش گرفته است‌؟!» [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره یس (٣٦) آیه ٦٨. ترجمه: «آیا تعقّل نمی‌کنند؟» [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره زمر (٣٩) آیه ٩. الله شناسی، ج ٢، ص ٢٠٨:

«بگو آیا یکسان هستند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟!» [↑](#footnote-ref-36)
37. سوره روم (٣٠) آیه ٢١؛ سوره رعد (١٣) آیه ٣؛ سوره زمر (٣٩) آیه ٤٢؛ سوره جاثیه (٤٥) آیه ١٣. معاد شناسی، ج ١، ص ١٥٨:

«در این امر نشانه‌هایی از قدرت و توحید اوست برای مردمانی که در آیات سبحانیّۀ او تفکّر بنمایند.» [↑](#footnote-ref-37)
38. مصباح الشّریعة، ص ١٦. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ٣، ص ٧:

«حضرت امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: ”فتوا دادن در مسائل شرعیّه حلال نیست کسی را که استفتاء نکند از حق تعالی با باطن پاک خود از لوث آلودگی‌ها، و با نفس پاکیزۀ خود از کدورتِ ارتکاب مناهی؛ و جایز نیست فتوا دادن از برای کسی که عبادت و طاعتش برای خدا خالص نباشد، و ظاهر و باطن او موافق نباشد، و در جمیع مسائل ضروری و حالات لابُدّی، برهان و مُستَمسَکِ قائمی مثل آیه و حدیث نداشته باشد.» [↑](#footnote-ref-38)
39. سوره بقره (٢) آیه ١٦٣ و ١٦٤. [↑](#footnote-ref-39)
40. الکافی، ج ١، ص ١٣. ترجمه:

«ای هشام! خداوند تبارک و تعالی با عقول، حجّت‌هایی را که به سوی مردم فرستاده است تکمیل نموده است؛ و پیامبران را با بیان، نصرت‌ بخشیده و با ادلّه و براهین قاطع، آنها را بر ربوبیّت خود دلالت کرده است، و سپس فرموده است:

﴿و خدای شما خداوند یگانه است، خدایی جز خداوند رحمان و رحیم وجود ندارد \* تحقیقاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و اختلاف شب و روز، و کشتی‌ای که بر روی دریا جاری است و به مردم منفعت می‌بخشد، و آن آب بارانی را که خداوند از آسمان فرود می‌آورد و بر اثر آن زمین را پس از مردگی و سردی و فسردگی‌اش زنده و شاداب می‌کند و در آن از هر نوع جنبنده‌ای را منتشر می‌سازد، و در حرکت دادن بادها و ابرهایی که در بین آسمان و زمین مسخّر فرموده است، هر‌آینه آیات و نشانه‌های توحید اوست برای مردمی که تفکّر کنند.﴾» [↑](#footnote-ref-40)
41. الکافی، ج ١، ص ١٦. نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ٤٤٣:

«خداوند پیامبران و رسل خود را به سوی بندگانش نفرستاد مگر برای آنکه ایشان بدون واسطۀ آراء و افکار مشوّشه و مختلط، حق و واقعیّت را از خدا بگیرند؛ و به‌واسطۀ انبیا و رسل که أُولوا العقول الکاملة هستند به سوی حق راه یابند، و به عقول جزئیّۀ ناقصۀ متباینۀ خود اعتماد ننمایند تا گمراه شوند و اختلاف کنند.

بنابراین بهترین کسی که دعوت پیغمبران را پذیرفته و لبّیک گفته باشد کسی است که عرفانش به خدا نیکوتر باشد، و داناترین مردم به احکام و شرایع خدا کسی است که عقلش بهتر باشد، و کسی که عقلش کامل‌تر باشد آن کس است که در دنیا و آخرت منزلتش رفیع‌تر و مقامش بالاتر و عالی‌تر باشد.» [↑](#footnote-ref-41)
42. سوره فاطر (٣٥) آیه ١٠. امام شناسی، ج ١٦، ص ٢٣٠:

«کَلِم طیّب به سوی خدا بالا می‌رود، و عمل صالح آن کَلِم طیّب را بالا می‌برد.» [↑](#footnote-ref-42)
43. سوره حج (٢٢) آیه ٣٧. ترجمه:

«هرگز گوشت و خون قربانی‌ها به خدا نخواهد رسید، بلکه این تقوای شماست که به خداوند می‌رسد.» [↑](#footnote-ref-43)
44. المحجة البیضاء فی تهذیب الإحیاء، ج ١، ص ٣٩٧:

«یُنسَبُ إلی مَولانا أمیرِالمُؤمِنینَ عَلَیهِ السّلامُ أنّهُ وقَع فی رِجلِهِ نَصلٌ فلم یُمکِن مِن إخراجِه؛ فَقالَت فاطِمَة عَلَیها السَّلامُ: ”أخرِجوهُ فی حالِ صَلاتِهِ، فَإنّهُ لا یُحِسُّ بِما یَجرِی عَلَیهِ.“ فَأُخرِجَ و هُوَ عَلَیهِ السّلامُ فی صَلاتِهِ.»

انوار‌ الملکوت، ج ١، ص ١٥١، تعلیقه ٣:

«مطلبی را به امیرالمؤمنین علیه السّلام نسبت می‌دهند که: روزی در پایش تیری فرو رفت و قدرت بر بیرون آوردنش را نداشتند، پس حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود:”در حال نماز تیر را از پای او درآورید، زیرا علی در حال نماز احساسی نسبت به بدن و جریانات اطراف خود ندارد!“ پس تیر را در حال نماز بیرون آوردند.» [↑](#footnote-ref-44)
45. شرح اصول کافی، ملاّ صدرا، ج ١، ص ٣٣١؛ الوافی، ج ١١، ص ٢٦؛ تفسیر المیزان، ج ٨، ص ٢٥٥. [↑](#footnote-ref-45)
46. این حدیث شریف را مرحوم علاّمه آیة الله والد معظم ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در کتاب شریف الله شناسی، ج ٢، ص ١٢١ و ١٢٢، ذیل مبحث ١٦ تا ١٨ با عبارت: «لم أکُ بالّذی أعبُدُ مَن لَم أرَهُ» آورده‌اند، و در تعلیقه مرقوم فرموده‌اند که:

«مستدرک‌ نهج‌ البلاغة، منشورات‌ مکتبۀ‌ الاندلس‌ ـ بیروت‌، ص‌ ١٥٧، باب‌ سوّم‌؛ و عبدالعلیّ کارنگ‌ در کتاب‌ اثبات‌ وجود خدا، در تعلیقۀ‌ ص‌ ٥، در ضمن‌ ترجمۀ‌ مقالۀ‌: آیا جهان‌ آفریدگاری‌ دارد؟ بقلم‌ دکتر دمرداش‌ عبدالمجید سرحان‌، متخصّص‌ علوم‌ تربیتی، از آن‌ استناد و استشهاد جسته‌ است‌.

در مفاتیح الإعجاز شرح گلشن‌راز، طبع انتشارات محمودی، ص ٥٧ بدین عبارت ذکر نموده است:

”ذِعلَب یمانی از حضرت علی مرتضی علیه السّلام سؤال کرد که: أ فَرَأیتَ رَبَّکَ؟!

جواب فرمود که: أ فَأعبُدُ ما لا أریٰ‌؟! باز می‌فرماید که: رأیتُهُ فعَرَفتُه فَعَبَدتُه؛ لَم أعبُد رَبًّا لَم أرَهُ! ﴿ ﴾. (آیۀ‌ آخر از سورۀ‌ ١٨ الکهف‌)“» [↑](#footnote-ref-46)
47. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون بحث صرافت وجود، رجوع شود به مهر تابان، ص ٢٠٩. [↑](#footnote-ref-47)
48. خ ل: محلَّئًا. [↑](#footnote-ref-48)
49. الحکمة المتعالیّة فی الأسفار العقلیّة الأربعة، ج ١، ص ٧. [↑](#footnote-ref-49)
50. سوره حدید (٥٧) آیه ٤. مهر تابان، ص ٢١٥، تعلیقه ٢:

«و او با شماست هر‌جا که بوده باشید.» [↑](#footnote-ref-50)
51. سوره حدید (٥٧) آیه ٣. روح مجرّد، ص ٣٧٥:

«اوست اوّل و آخِر و ظاهر و باطن (ابتدای هر چیز و انتهای هر چیز، و آشکارا در هر چیز و پنهان و باطن هر چیز).» [↑](#footnote-ref-51)
52. سوره زخرف (٤٣) آیه ٨٤. معاد شناسی، ج ٥، ص ١٤:

«و خداوند آن کسی است که در آسمان خدائیّت و الوهیّت دارد، و در زمین خدائیّت و الوهیّت دارد.» [↑](#footnote-ref-52)
53. سوره أنبیاء (٢١) آیه ٢٢. الله شناسی، ج ٣، ص ٢٥٢، تعلیقه ١:

«اگر بر فرض محال در آسمان و زمین خدایانی غیر از خداوند بوده باشد هرآینه آن دو فاسد می‌گشتند.» [↑](#footnote-ref-53)
54. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئله «شبهۀ ابن‌کمّونه» رجوع شود به الله شناسی، ج ٣، ص ١٨٨. [↑](#footnote-ref-54)
55. الحکمة المتعالیّة فی الأسفار العقلیّة الأربعة، ج ٦، ص ١٢. [↑](#footnote-ref-55)
56. سوره کهف (١٨) آیه ١٠٣ و ١٠٤. الله شناسی، ج ٢، ص ٣:

«بگو (ای پیامبر!) آیا من شما را آگاه بنمایم بر آن کسانی که اعمالشان زیان‌بارتر است؟! \* آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در راه تحصیل زندگانی پایین‌تر و پست‌تر گم شده است، درحالی‌که خودشان می‌پندارند که از جهت کار و کردار، نیکو عمل می‌نمایند!» [↑](#footnote-ref-56)
57. سوره نور (٢٤) آیه ٤٠. [↑](#footnote-ref-57)
58. سوره حشر (٥٩) آیه ٧. [↑](#footnote-ref-58)
59. الکافی، ج ١، ص ٤٠١؛ الوافی، ج ١، ص ١١. [↑](#footnote-ref-59)
60. مهر تابان، ص ٣٠، تعلیقه ١؛ توحید علمی و عینی، ص ١٣، تعلیقه ١. [↑](#footnote-ref-60)
61. روح مجرّد، ص ٣٤٧؛ توحید علمی و عینی، ص ٤٠؛ مهر تابناک، ج ١، ص ٢٦٤. [↑](#footnote-ref-61)
62. مطلع انوار، ج ٢، ص ٥٤. [↑](#footnote-ref-62)
63. دیوان حافظ، غزل ٤١٧. [↑](#footnote-ref-63)
64. بوستان سعدی، در نیایش خداوند، فی نعت سیّد المرسلین علیه الصّلاة و السّلام:

اگر یک سر مو فراتر پرم \*\*\* فروغ تجلّی بسوزد پرم [↑](#footnote-ref-64)
65. مهر تابان. ص ٣٢٣. [↑](#footnote-ref-65)
66. المحاسن، ج ١، ص ٢٣٣. [↑](#footnote-ref-66)
67. الکافی، ج ٨، ص ٢٧٥. [↑](#footnote-ref-67)
68. سوره حجر (١٥) آیه ٢٩؛ سوره ص (٣٨) آیه ٧٢. معاد شناسی، ج ٦، ص ٢٤٧:

«من از روح خودم در آدم دمیدم‌.» [↑](#footnote-ref-68)
69. رساله لبّ اللّباب، ص ١٤٨. [↑](#footnote-ref-69)
70. همان، ص ١٤٧. [↑](#footnote-ref-70)
71. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون حسرت و اندوه جناب بوعلی سینا و بسیاری از علما و فحول در عجز از ادراک نهایت توحید، رجوع شود به الله شناسی، ج ٢، ص ١٥٥. [↑](#footnote-ref-71)
72. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئلۀ عظمت علوم توحیدیّه و معرفة الله رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ٢٩٣ ـ ٣٠٥. [↑](#footnote-ref-72)
73. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ٢، ص ٣٢؛ رسالۀ اجتهاد و تقلید، ص ٣٦. [↑](#footnote-ref-73)
74. توحید علمی و عینی، ص ٢١٣. [↑](#footnote-ref-74)
75. همان، ص ٢٣. [↑](#footnote-ref-75)
76. سوره أنعام (٦) آیه ٧٩. الله شناسی، ج ٣، ص ٢٩٢:

«من به‌طور حتم و مسلّم، وجهۀ قلب و روی دل خودم را به آن کس برگردانیده‌ام که او آسمان‌ها و زمین را آفریده است.‌» [↑](#footnote-ref-76)
77. روح مجرّد، ص ٤٢٦. [↑](#footnote-ref-77)
78. سوره انعام (٦) آیه ١٢١. امام شناسی، ج ٢، ص ١٣٢:

«از چیزی که نام خدا بر او برده نشده است.» [↑](#footnote-ref-78)
79. مرحوم حدّاد نیز بارها تصریح فرمودند:

«وصول به مقام توحید و سیر صحیح الی الله و عرفان ذات احدیّت عزّ اسمُه، بدون ولایت امامان شیعه و خلفای به حق از علیّ بن أبی‌طالب و فرزندانش از بتول عذراء صلوات الله علیهم محال است.» ( روح مجرّد، ص ٣٤٧.) [↑](#footnote-ref-79)
80. مطلع انوار، ج ٢، ص ٥٥. [↑](#footnote-ref-80)
81. مصباح الشّریعة، ص ٨: «قال النبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”أُعبُد اللهَ کأنّکَ تَراهُ فإن لم تکن تَراهُ فإنَّه یَراکَ.“» [↑](#footnote-ref-81)
82. ترجمه: «از آنچه ذکر کردم بدان که طلب کردن محبّت خداوند درحالی‌که مرتکب معصیت بشوی، حقیقتاً امری فاسد است. و چگونه بر تو مخفی مانده است که معصیت سبب نفرت است و نفرت مانع از ایجاد محبّت می‌گردد!

پس وقتی برایت مسلَّم شد که ترک معصیت، اوّل و آخر دین و ظاهر و باطن آن است، پس به سراغ مجاهدۀ با نفس برو و با جدّیت تمام از اوّل بیدار شدن از خواب تا هنگام خوابت در جمیع آنات و لحظات، مشغول مراقبه باش، و در حضور قدس حضرت حق پیوسته ملازم ادب باش؛ و بدان که تو با ذرّه ذرّۀ اجزاءِ وجودت اسیر قدرت او هستی، پس رعایت حرمت حضور شریفش را بنما.

و طوری خدا را عبادت کن که گویی اورا می‌بینی، و اگر نمی‌توانی بدین‌گونه عبادت کنی، لااقل او را طوری عبادت کن که بدانی او تو را می‌بیند. و دائماً متوجّه عظمت او و حقارت خود، و رفعت او و دنائت و پستی خود، و عزّت او و ذلّت خود، و غنا و بی‌نیازی او و نیازمندی خود باش؛ و غافل مباش از اینکه غفلت تو از او درحالی‌که او دائماً متوجّه توست، بسیار زشت و قبیح است و در مقابل او مانند یک بندۀ ضعیف ذلیل بایست و در زیر قدم‌های او بسان سگ نحیفی که دمش را برای صاحبش حرکت می‌دهد باش. آیا این شرف و فخر برای تو کافی نیست که او به تو اجازه داده است که اسم عظیمش را با زبان کثیفت که قاذورات معاصی آن را نجس نموده‌اند، ذکر نمایی؟!» [↑](#footnote-ref-82)
83. ترجمه: «پس بشتاب بشتاب به‌سوی توبۀ صادقه، و عجله کن عجله کن نسبت به جدّیت و مراقبه!» [↑](#footnote-ref-83)
84. ترجمه: «بلکه هر محبّتی که بازگشت آن به محبّت او نباشد هیچ ارزشی ندارد!» [↑](#footnote-ref-84)
85. تذکرة المتقین، ص ١٧٦ ـ ١٨٢. [↑](#footnote-ref-85)
86. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ١٨٦، تعلیقه؛ مهر تابناک، ج ١، ص ١٧٢. [↑](#footnote-ref-86)
87. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ١٨٦، تعلیقه؛ مهر تابناک، ج ١، ص ١٧٣:

«مرحوم قاضی می‌فرموده است: چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد، برای پیدا کردن استاد این راه اگر نصف عمر خود را در جستجو و تفحّص بگذراند تا پیدا نماید، ارزش دارد.» [↑](#footnote-ref-87)
88. مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ١١١. [↑](#footnote-ref-88)
89. المحجة البیضاء، ج ١، ص ١٧٠:

«قال النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”الشیخُ فی قومِه کالنبیِّ فی أُمتِه.“» [↑](#footnote-ref-89)
90. أسرار التوحید فی مقامات أبی‌سعید، ج ١، ص ٥٦. [↑](#footnote-ref-90)
91. گلشن راز، ص ٤٦. [↑](#footnote-ref-91)
92. سوره نساء (٤) آیه ١٦٤. معاد شناسی، ج ٧، ص ١٩٠:

«خداوند با موسی سخن گفت.‌» [↑](#footnote-ref-92)
93. مطلع انوار، ج ٢، ص ٢٠٨. [↑](#footnote-ref-93)
94. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به مهر فروزان، ص ٥٦. [↑](#footnote-ref-94)
95. مطلع انوار، ج ١، ص ١٠٧. [↑](#footnote-ref-95)
96. مهر تابان، ص ١٩٥ ـ ٣٠٢. [↑](#footnote-ref-96)
97. رجوع شود به مطلع انوار، ج ٥، ص ٦٣، تعلیقه. [↑](#footnote-ref-97)
98. بحار الأنوار، ج ٩١، ص ١٤٧، فرازی از «مناجات مریدین» امام سجّاد علیه السّلام. [↑](#footnote-ref-98)